

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معجزات (شق القمر) و معراج

حضرت محمد

صلى الله و عليه و آله و سلم

نام محقق : مهدی صفاری

به راهنمایی استاد محترم : آقای احمدی نژاد

آبان 1384

فصل اول

اعجاز حضرت محمد (ص)

اعجاز

مقدمه

در ابتدای بحث « نبوت خاصه » متذکر شدیم که: « علت نیاز بشر به دین و انبیاء دست یافتن به پاسخ سئوالهایی است که نه از طریق تجربه می تواند آنها را حاصل نماید و نه از طریق عقل»، لذا دست به سوی انبیاء دراز می کند. اکنون این سؤال مطرح می شود که چگونه می توان اطمینان حاصل نمود که فلان شخص خاص، رسول خداست و دیگران رسول حق، نیستند؟ به تعبیر دیگر: راههای شناسایی رسولان الهی کدام است؟ دانشمندان اسلام چهار راه و طریق برای شناسایی رسولان الهی از مدعیان کاذب و دروغگو، پیشنهاد کرده اند. این راهها، باعث می شود که بشر، منادی حق را از منادی باطل تشخیص دهد. دل و جان به گفته های رسول حق بسپارد. عطش جان سوز خود را بدین وسیله برطرف ساخته و دست در دست امین حق نهاده و با خیالی آسوده راههای پرپیچ و خم دره ها و گردنه های صعب العبور و پر سنگلاخ را یکی پس از دیگری طی نماید و به مقصود نایل گردد. این راهها به شرح زیر است:

1_ ملاحظه قرائن مختلف پیرامون مدعی نبوت که عبارت است از سوابق، حالات و کسانی که به وی گرویده اند. نیز وسائلی که برای نشر و دعوت خود به کار می گیرد. این طریق، به گونه زیر قابل توضیح و بررسی است. **الف)** یکی از اصولی که در زندگی انسانها جریان دارد و بر آن اساس اجتماع و تمام هستی دنیوی خود را بنا نهاده اند. « **اصل اعتماد** » است. اگر چه این اصل، نیاز به توضیح ندارد. اما برای یادآوری هم که شده به نکاتی چند پیرامون آن بسنده می کنیم. می دانیم که به « **خود اعتماد** » داریم. چرا که اگر اعتمادی به خود نداشتیم، سامان حیاتمان از هم می پاشید. به بعضی از نیروهای موجود در خود نیز اعتماد داریم، زیرا حداقل به بعضی از خواسته هایمان به وسیله همین نیروها دست می یابیم. به دیگران نیز اعتماد داریم، زیرا که همیشه از دست همسر خود _ لااقل _ غذا میل می نماییم. سوار اتومبیل دوستمان می شویم و فلان وسیله خود را در اختیار دوستان، اقوام و آشنایان می گذاریم و ... به راستی! آیا تا به حال از خود پرسیده ایم که چرا، اولاً: به خود اعتماد داریم و ثانیاً: به دیگران باید اعتماد نمود؟ پاسخ روشن است. ما به خود اعتماد داریم. چون خیانتی از خود ندیده ایم. این گونه نبوده است که مثلاً عقل یا احساس ما، سر به سر ما بگذارد. ما فی الجمله می دانیم که احساس ما به ما دروغ نمی گوید و عقل نیز ما را فریب نمی دهد. البته این حرف به این معنی نیست که همیشه، حواس ما درست تشخیص می دهد و عقل ما اشتباه نمی کند. اما با وجود این، می دانیم که در بیشتر مواقع حواس و عقل، ما را به واقع رهنمون می شوند و ... به دیگران نیز اعتماد داریم، زیرا یک لحظه خیانت، بدی و خلاف واقعی از آنها ندیده ایم. اما هنگامی که از شخصی، خلاف واقعی دیدیم، دیگر به او اعتماد نخواهیم کرد. بلکه در تلاش خواهیم بود تا از او بر حذر باشیم، پس مبنا و مقدمه لازم اعتماد، نسبت به بعضی زیاد است و نسبت به برخی دیگر کم است. کمی و زیادی اعتماد منوط به این می باشد که آن کس که اعتماد به او تعلق گرفته، چگونه شخصیتی است و چگونه منش و رفتاری دارد؟ پرواضح است که ما رفتار نیک را از زشت تشخیص می

دهیم و بر اساس همین تشخیص به انسان ها نمره می دهیم و آنها را ارزش گذاری می کنیم. آن کس را که در اجتماعمان از حیث منش و کردار انسانی، از همه وارسته تر بود، احترام ویژه ای قایل هستیم. هنگامی که به چنین شخصی برخورد نمائیم، او را ارج می نهیم و اگر برایمان پیغامی داشت، به آن پیغام ترتیب اثر می دهیم. به گونه ای که خلاف پیغام و دروغ بودن آن را از ناحیه او در حد صفر تلقی و فرض می نمائیم. با این توضیح روشن منظور از ملاحظه قرائن مختلف پیرامون سوابق و حالات مدعی نبوت چیست؟ **ب)** بعد از آنکه از «**مورد وثوق و اعتماد بودن**» شخص مورد نظر اطمینان کافی حاصل شد، می توان به این امر پرداخت که در اطراف او چه کسانی رفت و آمد دارد؟ به دیگر سخن، آیا آن گونه که خود مقید به رعایت «معروف و منکری» که خود او آنها را معرفی کرده است، می باشند یا خیر؟ اگر اطرفیان و گروندگان به او، دارای حالات، و حیات، عقاید و منشی متضاد با او بودند و در عین حال همراز و همراه او، معلوم می شود این شخص باطن خود را از منظر عموم پوشانده و چیزی می گوید که در عقیده به آن مؤمن نیست. **ج)** حال که این شخص و اطرفیان و مؤمنین به او، آنچه می گویند و می خوانند، مؤمن هستند و بر مبنای آن عمل و کردار خود را استوار ساخته اند می توان به این امر مهم پرداخت که برای اشاعه و نشر پیام و مکتب خود از چه وسائلی سود می جویند؟ «**استخدام وسیله**» دقیقاً همان چیزی است که موجب تمایز مکاتب گوناگون از یکدیگر می شود. مکتبی که به خوبی، بدی، فلاح، رستگاری و خلاصه به کرامات انسانی معتقد نیست بلکه تمام هم و غم خود را مصروف این می نماید، تا چند روزی بر گرده گروهی انسان سوار شود، از استخدام هر وسیله ای _ چه مشروع و چه نامشروع _ برای رسیدن به مقاصد و اهداف شوم خود سود می جوید. اما مکتبی که خود را هادی انسانها و نجات دهنده آنان از غرقاب ظلمت و رساندنشان به ساحل امن الهی می داند، وسائلی را به استخدام درمی آورد که از مشروعیت دینی و عقلایی برخوردار باشد. برای شناخت دقیق امر «استخدام وسیله» می توان به مطالعه شخصیت معاویه که مصداق مکتب اول است، پرداخت تا روشن شود که معنای جمله معروف «**هدف وسیله را توجیه می کند**» چیست؟ این قانون که در قالب جمله فوق بیان شده است همان چیزی است که دین حیات بخش اسلام، صد در صد مخالف با آن است.

2_ راه دیگر شناسایی رسول حق، مطالعه در محتوای دعوت آنهاست. وقتی اعتماد کافی بر اساس موازین عقلایی و انسانی نسبت به کسی جلب شد می توان به کردار و گفتار او امید بست و دل داد. اما تا چه حدی می توان به گفته ها و وعده های او ترتیب اثر داد و به آنها اطمینان کرد؟ پرواضح است که اعتماد دلیل بر صدق ادعای فرد مذکور نیست. یعنی از درستی کردار یک شخص نمی توان نتیجه گرفت که گفتار او نیز درست است، گرچه 80٪ گفته های او مطابق واقع باشد. البته این امر در مورد انسانهای عادی مشکل ایجاد نمی کند. اما امر هدایت و راهنمایی و انتقال پیام وحی به انسانها کاری نیست که به سادگی بتوان آن را پذیرفت یا انکار نمود. اینجاست که عقل به سراغ پیام او می رود. آن را مورد تحقیق قرار می دهد. گفته های او را با کرده هایش می سنجد که چه مقدار با هم متوازن و موافق هستند. نیز گفته ها و وعده های او را ارزیابی می کند تا بعضی از آن گفته ها، برخی دیگر از گفته های او را رد، انکار و یا نقض می کند یا نه. اگر در گفتار و رفتار او تناسب و توازن ندید، یقین می کند که این شخص مردم را فریفته است و به وسیله جذب اعتماد انسانها، می خواسته بر گرده آنها سوار شود و اینک که به چنین مقصودی دست یافته، حقیقت خود را آشکار نموده و واقع خود را بر مردم عیان

ساخته است. همچنین با بررسی وعده ها و گفته های او، ندیدن و نیافتن تناقض در آنها، پی می برد که این شخص همان گونه که در کردار نیکو بوده است، در گفتار نیز نیکوست.

3_ اگر به دو دلیل فوق، بشارت های انبیاء گذشته را اضافه نمائیم و بگوئیم: این شخص نیک سیرت و حق گفتار همان است که رسولان پیشین او را به امت های بعدی وعده و نشانه هایی را که برای شناسائیش ذکر کرده اند، در این شخص وجود دارد، پرواضح است که اذهان به نبوت او قوت می گیرد.

4_ اکنون اگر این شخص برای اثبات آنچه می گوید و وعده می دهد، «معجزه» و نشانه ای نیز به همراه داشته باشد، کاملاً روشن و میرهن خواهد شد که در ادعای او و درستی آن ادعا هیچ گونه شک و شبهه ای نمی ماند. اما جای این هست که آیا «اعجاز و معجزه» اتفاق افتاده است؟ برای پاسخ به این سؤال کافی است که نیم نگاهی که تاریخ ادیان و در رأس آن به تاریخ رسولان الهی بیندازیم. در تاریخ پیامبران خواننده ایم که حضرت صالح به اذن خداوند شتری آبستن از دل کوه بیرون آورد. حضرت یوسف خواب ها را دقیقاً تعبیر می کرد. زنده شدن پرندگان مرده، گلستان شدن آتش برای ابراهیم، ید بیضاء و عصا، شکافته شدن رود نیل برای حضرت موسی و بنی اسرائیل، تولد حضرت عیسی بدون پدر و از همه مهمتر و روشن تر و گویاتر، قرآن جاودان کتابی که با نزولش بزرگ ادیبان عرب از خجلت به کنجی پنهان شدند و حلقات سبع را که گل سر سبد بلاغت و فصاحت بود، به زیر افکندند. اینها همه از جمله وقایعی که در تاریخ ثبت شده و قرآن کریم، الان بدون اندکی تحریف در دست موجود است. چگونه می توان در تحقق چنین اموری روشن شک و شبهه نمود. اگر کسی قبول نداشته باشد که چیزی بنا به معجزه در تاریخ بشر اتفاق افتاده، می توان برای رفع شک و شبهه او را به وجدان طرفداران ادیان حواله داد. به راستی آیا نیمی از کره زمین که معتقد به اعجاز هستند، دروغ می گویند؟ پس چیزی به نام اعجاز اتفاق افتاده است. اما اینکه این اعمال چگونه می تواند دلیل بر نبوت شخصی با مطالعه آنچه در پی می آید، روشن خواهد شد.

تعریف اعجاز

گفته شد که «معجزه» یکی از طریق اثبات نبوت است. اکنون وقت آن رسیده که به توضیح این مهم بپردازیم. به این منظور ابتدا معنای لغوی و سپس از معنای اصطلاحی اعجاز با هم سخن خواهیم گفت.

۱. تعریف لغوی اعجاز

در لغت نامه ها برای این واژه چند معنا ذکر کرده اند که بعضی از آنها عبارتند از :

الف) ناتوان یافتن ب) ناتوان نمودن

ناتوان یافتن یعنی مواجه شدن (برخورد کردن) با کاری یا فعلی عظیم به حدی که انجام آن از توان محدود انسان خارج است. اینجاست که می گوئیم: انجام این کار از توان ما خارج است یا من ناتوانم که چنین کاری را

انجام دهم. پس به طور خلاصه می توان این گونه گفت: ناتوان یافتن یعنی: انجام کاری که انسانهای معمولی از انجام دادن، ناتوان و معذور می باشند. به این معنی که انجام این فعل از توان، قدرت و استطاعت وجودی آنها خارج است. بنابراین اگرچه به این معنا مظاهری « سلبی » دارد اما یک مفهوم « ثباتی » است. ولی ناتوان نمودن از معنایی کاملاً سلبی برخوردار است. ناتوان نمودن یعنی انسانها از عهده انجام آن فعل برآیند، اما یک سلسله مقدمات مانع انجام آن کار شده است. مثلاً می توانید فلان سیستم خاص را برای کامپیوتر خود تهیه نمائید. اما چون آن سیستم در اختیار مؤسسه ای خاص است و آن مؤسسه نمی خواهد سیستم مذکور در دسترس همگان قرار گیرد به شما خدمات ارائه نمی دهد. لذا شما را بدین وسیله از دسترسی به آن محروم می کند. اگر معجزه را به معنای دوم در نظر بگیریم این همان می شود که بعضی از دانشمندان عنوان صرفه را برای آن برگزیده اند که کاملاً غلط است. زیرا صرفه _ با تبیین و توضیحی که در جای خودش ارائه خواهد شد _ باطل است و یک نظریه عقل پسند نیست.

2. معنای اصطلاحی اعجاز:

دانشمندان برای اعجاز معانی گوناگونی ارائه داده اند که به شرح زیر است:

(الف) معجزه اثبات امری است که معتاد نباشد و یا نفی چیزی است که معتاد باشد.

(ب) معجزه امری است خارق العاده که در مقام محاجه آورده می شود که دیگران از آوردن آن عاجز باشند.

(ت) معجزه عبارت از امری است که خارق عادت است و دلالت می کند که ماوراء الطبیعه، در طبیعت و امور مادی تصرف کردن است و این به معنای آن نیست که معجزه مبطل امر عقلی و ضروری باشد.

(ث) معجزه عبارت است از انجام دادن غیر عادی برای اثبات رسالت، به گونه ای که مردم از انجام دادن آن ناتوان باشند.

آنچه گفته شد از جمله مطالبی است که دانشمندان اسلام در مقام اصطلاحی اعجاز گفته اند. چند نکته در این عبارت حائز اهمیت است که باید به توضیح آن پرداخت: اول _ در مطالب فوق این امر مورد تأکید گرفته است که اعجاز کاری خلاف عادت می باشد. معنای عادت را همه می دانیم. یعنی امری یا کاری که اکثر انسانها با آن سر و کار دارند. مثلاً می گویند: فلان شخص به فلان عمل خلاف اخلاق معتاد است. یعنی آن شخص اراده ترک آن فعل را ندارد، چرا که یکی از مقدمات معتاد شدن به اعمال غیراخلاقی، نابودی اراده است. البته این گونه از اعتیاد یک گونه سلبی از آن است که سخت ناپسند و زشت می باشد. اما گونه های پسندیده اعتیاد نیز وجود دارد. مثلاً می گویند: مردم ژاپن معتاد به مطالعه هستند به حدی که شاید در مترو یا اتوبوس کسانی که مشغول مطالعه نباشند، اندک باشند. پس اعتیاد گاهی خوب است و آن در جایی است که انسان، معتاد به کاری باشد که هم

سودمند برای او و هم برای اجتماع اوست. بنابراین اعجاز آن کاری است که بر خلاف کارهای مورد ابتلا و عادی مردم انجام گیرد. دوم: نکته دیگری که در مطالب فوق وجود داشت این بود که «ماوراء الطبیعه» در امور طبیعی اثر کند. این قید نیاز به توضیح ندارد. زیرا امروزه همه با هم با «تله پاتی» هیپنوتیزم و ... آشنا هستیم. تأثیرات این امور، همان تأثیرات ماوراء الطبیعه است در طبیعت. سوم: قیدی دیگر که در مطالب فوق حضور داشت این بود که، باید اعجاز در مقام «مواجه» باشد. یعنی کسی ادعا کند، کاری که من انجام می دهم، فقط از عهده من ساخته است و احدی از انسانها نمی تواند کاری چون من انجام دهد. چهارم: امر دیگری که در اعجاز دخیل است، این می باشد که باید با ادعا باشد. این قید به این معنا است که هر گاه کسی ادعای کار خلاف عادی نمود، باید نوع آن کار را معین کند و از طرفی باید آن ادعا، با نوع کاری که انجام می دهد، مطابق باشد. مثلاً حضرت موسی که ادعا می کند، عصایش سحر ساحران را باطل می کند، باید این کار را انجام دهد. نه اینکه به جای ابطال سحر ساحران، خود ساحران را نابود کند. همچنین اگر حضرت عیسی ادعا می کند که مرضهای لا علاج را شفا می دهد، نه اینکه بنا به نفس مسیحایی خود موجب مرگ آن مریض ها گردد. پس معنای مطابقت با ادعا این است که ادعای هر کاری را که کرد باید حتماً همان کار را انجام دهد نه کار دیگر. ادعاهای خلاف واقع از پیامبران دروغین بسیار نقل شده است. در تاریخ است که روزی مسیلمه کذاب ادعا کرد که با انداختن آب دهان درون چاهی که آب اندکی داشت، می تواند آب آن را زیاد کند. وقتی آب دهانش را درون چاه انداخت، چاه به کلی خشک شد و یا روزی دیگر ادعا کرد که با دست کشیدن بر سر کودکانی که مریض بودند، می تواند آنها را درمان کند. اما به محض کشیدن دست بر سر آنها، کودکان آنها، مبتلا به امراضی بدتر شدند. با توجه به نکات گفته شده، این سؤال در ذهن حاصل می شود که: در این صورت بسیاری از مرتاضان و ساحران و ... نعوذ بالله باید پیامبر باشند. زیرا آنها نیز کارهای خلاف عادت انجام می دهند و اتفاقاً همان کاری را که ادعا می کنند، انجام می دهند و صد البته کارهایشان از نوع تصرف ماوراء طبیعت در طبیعت است. مثلاً از دیوار چین گذشتن، همه این موارد را که برای اعجاز ذکر شد، در بر دارد. اینجاست که اعجاز با کارهای ساحران و مرتاضان خلط می شود. دانشمندان اسلام برای خروج از این معضل دو قید دیگر نیز برای اعجاز پیشنهاد نموده اند که عبارتند از: الف) اعجاز، کار خدا و یا کار نبی، ولی با اذن و اجازه خداست. پس رسول خدا، کاری بدون اجازه خدا انجام نمی دهد. اما ساحران و مرتاضان از زیر پا گذاشتن فرامین حق ابایی ندارند. ب) جز پیامبر و به فرمان خدا، احدی نتواند آن را انجام دهد. به این معنا که انجام این کار از عهده و توان انسانها خارج است. نه اینکه دستهای انسان را بسته باشد تا نتواند آن را انجام دهد. پس معنای اصطلاحی معجزه با ذکر مقدماتی که عرض شد، به شرح ذیل می باشد: هر گاه شخصی مدعی مقام پیامبری از جانب خدا باشد، باید برای اثبات این ادعا به اذن خداوند کاری انجام دهد که بر خلاف نظام عادی جهان باشد و مردم نیز از انجام آن ناتوان، و فعل و ادعای او مطابق هم باشد.

شرایط و ویژگیهای اعجاز

معجزه دارای شرایط و ویژگیهایی است که آن را از هر آنچه شبیه اوست، متمایز می‌سازد. بعضی از این ویژگیها مخصوص معجزه است و بعضی شامل غیر معجزه نیز می‌شود. این دو ویژگیها و شرایط به شرح زیر است:

1_ معجزه یک عمل خارق العاده است. به بیان واضح دیگر، عملی است مخالف نظام عادی جهان که با اسباب و مسببات عادی جهان سازگار نیست. به طور مثال، موسی عصای خود را به زمین می‌افکند. به ناگاه تبدیل به اژدها می‌شود. دستش از گریبان بیرون می‌آورد، چون خورشید می‌درخشد. قرآن کریم، واقعه فوق را این گونه بیان می‌کند:

« فآلقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین »

(سوره شعراء_ آیات 32 و 33).

و نیز عیسی مرده‌ها را به اذن خداوند زنده می‌کرد و نابینایان مادرزاد را شفا می‌داد و مبتلایان به بیماری «برص» را بهبود می‌بخشید. گذشته از مطالب فوق، نفس ادعای «ارتباط با مبدا هستی و نزول وحی بر او» یک عمل خلاف عادت است. چرا که نوع انسانها چنین ارتباط و ادعایی ندارند.

2_ معجزه نباید مخالف عقل و منطق انسانی باشد.

به طور مثال اگر کسی به عنوان پیامبر، ادعای الوهیت کند و خود را آفریدگار جهان به حساب آورد، مسلماً او پیامبری دروغین خواهد بود و همچنین اگر کسی ادعا کند که می‌تواند برای خداوند شریک بسازد و یا اگر بگوید که می‌تواند از حاصلضرب 2 در 2 عدد 5 را به دست آورد، یک ادعای خلاف عقل است.

3_ معجزه باید از قلم و تعلیم و تعلم بیرون باشد.

اگر عملی ظاهراً خارق العاده به نظر آید، ولی با کسب علم و دانش، تحقق آن میسر باشد، معجزه نخواهد بود. اعمال جادوگران، شعبده‌بازان و مرتاضان اگر چه برای افراد عادی خارق العاده به نظر می‌رسد، اما چون بر اساس قواعد مسلمی که قابل تعلیم و تعلم است، تحقق پذیر هستند، نمی‌توان آنها را معجزه به حساب آورد.

4_ آورنده معجزه باید مدعی مقام نبوت باشد.

چرا که بوسیله آن می خواهد اثبات کند که از جانب خداوند مبعوث شده است، تا مردم را هدایت کند. با این بیان امور خارق العاده ای که از اولیاء خدا بر اثر تهذیب نفس و قرب به مقام ربوبی سر می زند، هیچ گاه معجزه محسوب نمی شود. زیرا اساساً آنها مدعی نبوت نیستند تا کراماتشان گواه بر رسالتشان باشد. مثلاً قرآن کریم برای حضرت مریم کرامت هایی را ذکر کرده است بدون آنکه برای ولی اثبات رسالت کند. از جمله کرامت هایی که قرآن کریم برای مریم مقدّس نقل می کند این می باشد که در کنار محراب عبادتش، غذایی از جانب خداوند برای او آماده می شد. قرآن کریم آن کرامت را این گونه بیان می کند:

« كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا، قال يا مریم انی لك هذا، قالت هو من عند الله. »

(سوره آل عمران _ آیه 37).

5_ آورنده معجزه باید مردم را به مقابله به مثل دعوت کرده و مردم نیز از انجام آن ناتوان باشند.

بنابراین اگر انسان رشد یافته ای کاری خلاف عادت و خارق العاده را انجام دهد، حتماً باید مردم را دعوت به مقابله با آن کند. قرآن کریم این ویژگی را این گونه بیان می فرماید:

« لا یأتون بمثلہ و لو کان بعضهم لبعض ظہیرا »

(سوره اسراء _ آیه 88).

با این حساب کار مرتاضان، ساحران و شعبده بازان معجزه به حساب نمی آید. چرا که بسیاری از انسانها قادر به انجام آن می باشند. داستان موسی و ساحران، یکی از مواردی است که علم، سحر و قدرت، به مقابله با اعجاز آمد و ناکام شد.

6_ معجزه باید مطابق با ادعای آورنده اش باشد.

بایستی بین ادعا و عملی که پیامبر انجام می دهد، تطابق وجود داشته باشد. به عنوان مثال اگر فردی از انبیاء الهی ادعا می کند به قدرت اعجاز نابینایی را بینا می کند، هرگز اتفاق نمی افتد که خلاف آن صورت گیرد و شخص نابینا، بینا نشود. پس اگر فردی ادعای انجام کاری را به عنوان اثبات رسالت خود مطرح سازد، ولی آن کار تحقق پیدا نکند، قطعاً فردی دروغگو و شیاد خواهد بود. در تاریخ به نامهایی برمی خوریم که ادعای رسالت و اعجاز کرده اند. ولی در نزد خدا و خلق او روسیاه شده اند. مثلاً در زندگانی « مسیلمه کذاب » که از مدعیان نوبت در تاریخ است، نقل شده که وی در مقام اعجاز آب دهان خود را به درون چاه انداخت تا آب آن زیاد شود. ولی آب چاه کمتر شد و فرو نشست و باز دست خود را بر سر و صورت برخی از کودکان بیمار قبیله بنی حنیفه

کشید تا شفا یابند ناگهان گروهی از آن کودکان دچار کچلی و برخی لکنت زبان پیدا کردند. هنگامی که مدعی نبوت، یک چنین گواه رسوایی بیاورد، هرگز بر خدا لازم نیست که ادعا و گواه او را باطل کند زیرا عمل او برای دروغ او کافی است.

7_ معجزه باید هماهنگ و سازگار با آنچه در آن عصر جریان دارد، باشد. به سخن دیگر، معجزه باید هماهنگ با زمان باشد.

سرّ مطلب فوق این است که اگر اعجاز موافق و مطابق با زمان نباشد، مردم نمی توانند به آن اذعان کرده و ایمان آورند. لذاست که موسی با عصایش و عیسی با نفس مسیحایی اش و رسول گرامی اسلام با کتابش به جنگ با دشمنان و ساحران می روند. نکته دیگری که از این ویژگی فهمیده می شود این است که انبیاء، قبل از رسول خاتم و معجزاتشان مختص به زمانی خاصّ بوده اند که عبارت از « زمان تخاطب » آن بزرگواران با مردمان آن عصر باشد. هنگامی که رسولی اولوالعزم و صاحب شریعتی مبعوث می شد، دین قبلی منسوخ می شد. لذاست که رسولان الهی هیچ گاه اعجاز رسول قبلی را تکرار نکرده اند چون اعجاز رسول قبلی چون دین او، با آمدن رسول بعدی منسوخ می شد. لکن معجزه ختمیه که در آن قید « زمان و مکان » اخذ نشده است برای همیشه معجزه است و هیچ احدی را یارای مقابله با آن نیست. این نکته که ذکر شد امری است که قرآن کریم نیز به آن اشاره کرده می فرماید:

« و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین، فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين »

(سوره بقره _ آیه 23 و 24).

نکته ای لطیف در این آیه شریفه وجود دارد و آن عبارت است از این جمله نورانی که: « فان تفعلوا و لن تفعلوا » یعنی هرگز نخواهید توانست حتی یک سوره و حتی یک آیه و ... مانند قرآن بیاورید. حتی اگر همه مخلوقات با شما همکار شوند. « لن » که به فعل « تفعلوا » درآمده است، در زبان عربی بمعنای « نفی ابدی » است و نفی ابدی اعمّ از زمان و مکان است. با دقت اگر قرآن را مطالعه کرده باشیم. حتماً به این نکته واقف شده ایم که این قید سلبی _ لن تفعلوا _ فقط در مورد معجزه ختمیه آورده شده است. نه در مورد معجزات سایر انبیاء. و این دلیل واضحی است بر این امر که یکی از مهمترین ویژگیهای معجزات انبیاء هماهنگی با زمان تخاطب آنهاست. بر این معنا که زمان تخاطب موسی برای زمان معین و مردمی معین بوده و زمان تخاطب عیسی نیز با مردمی معین و زمانی معین بوده است. اما زمان تخاطب رسول گرامی اسلام و دین مبین او با انسانها، الی یوم القیامه است و مقید به قید زمان و مکان خاصی نیست. لذاست که انسانها تا ابد نخواهند توانست با اعجاز او مقابله نمایند.

انگیزه اعجاز

چرا باید پیامبران دارای قدرت اعجاز باشند؟ به دیگر سخن، انگیزه اعجاز و آنچه معجزه آوردن را بر رسول الهی لازم می نماید چیست؟ پاسخ این سؤال مبتنی بر مقدمات و نکته هایی چند است که بعضی از آنها در پی می آید.

1_ می دانیم که انسان با سایر حیوانات فرق دارد. آن تفاوت در این است که انسان «عقل» و مسلح به سلاح تشخیص ضرر و زیان است. اما دیگر جانداران از این قوه بی نصیب هستند. عقل انسان جوابگوی و تشخیص دهنده همه مجهولات، ضرر و زیان های انسان نیست. بلکه دست نیازش دراز به جانبی دیگر است. دست دراز کردن به جانب دیگر، مبتنی بر این امر است که به راهکارهای آن «دیگری» عمل کند. به عبارت بهتر آن دیگری برای رسیدن به مقصود، شخص دارای این قوه «مکلف» می کند چون نیازمند است، باید برای رفع نیاز خود به دستورات او عمل کند و این شخص نیز، عمل به گفته ها و راهکارهای او را برای خود تکلیف فرض می کند و از انجام آنها تخطی نمی کند. یکی از نیازهای مهم بشر، جستجوی راههای رسیدن به تکامل، حصول و دست یافتن به سعادت دنیوی و اخروی است تا بدان وسیله از فوائد عظیمه آن محروم نماند. جستجو و پیدا کردن راههای رسیدن به تکامل و سعادت دنیوی و اخروی از عهده عقل انسانی بیرون است. زیرا وظیفه عقل پاسخ گویی و راهکارجویی برای همه چیز نیست. بلکه فقط او می تواند به بعضی از پاسخ ها و راهکارها دست یابد. از طرفی، خداوند که خالق انسان است، او را از رسیدن و دست یافتن به این راهها و آن فوائد عظمی محروم نمی سازد. زیرا در صورت محروم نگه داشته شدن از رسیدن به فوائد عظمی اخروی، او در روز بازپسین، حتی برای اعمال زشت خود خواهد داشت و خداوند نیز دلیل کافی برای مجازات او در دست نخواهد داشت. بنابراین برای اینکه همه راههای اعمال خلاف و نتایج سوء را بر انسان ببندد، می باید در عوض، راههای اعمال نیک و نتایج مفید را نشان دهد تا اینکه:

« لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة»

(سوره انفال، آیه 42)

2_ نیز می دانیم که سفارت الهی در رسالت او از مناصب عظیمه ای که مدعی بسیار دارد و همه دوست دارند، سفیر خداوند باشند. اینجاست که حق و باطل با هم ممزوج و مشتبه می شود. در این صورت انسانها در گمراهی خواهند افتاد. برای برون شدن از این معضل باید سفیر الهی، نشانه ای چند از خدا بیاورد که آن نشانه دال بر ارتباط او و حق متعال باشد تا بدین وسیله راست از دروغ و حق از باطل متمایز گردد. از طرفی، آیا این نشانه ها می تواند از امور عادی و روزمره انسانها باشد؟ البته که جواب منفی است زیرا در این صورت همه از عهده انجام آن برمی آیند و دوباره حق و باطل مشتبه می شود. بنابراین عمل فوق باید چنین باشد که انسانهای دیگر از انجام آن معذور و ناتوان باشند. پس انگیزه ای که اعجاز را بایسته می نماید این است که راههای کذب مسدود و صراط مستقیم نمایان گردد. آنچه حق است بر انسانها ظاهر و صدق ادعای رسول حق معلوم می گردد. چرا

که مردم به راحتی ادعای کسی را پذیرا نیستند بلکه برای هر ادعایی، سند و برهان مطالبه می کنند. و پیامبر هم کسی است که ادعای ارتباط با حق متعال، پیامبری و سفارت حق تعالی را دارد. پس این شخص که ادعای رسالت دارد باید برای اثبات مدعای خود، دلیل قاطع و محکم و بدون خدشه داشته باشد. آن دلیل و نشانه نیز باید به گونه ای باشد که انسانهای مخاطب آن رسول، از آوردن مثل آن عاجز باشند.

حقیقت اعجاز

سؤال از « حقیقت اعجاز » نیز از جمله سؤالاتی که از قدیم الایام تا به حال ذهن دانشمندان متدین و بی دین را به خود مشغول داشته است. اینکه معجزه چیست؟ آیا خرق عادت به معنای نادیده گرفتن نظامهای طبیعی علی و معلولی است؟ یا خیر؟ سؤالاتی است که قدمتی به قدمت اعجاز دارد. گرچه امروز، بعضی سؤالات دیگر نیز در رابطه با اعجاز افزوده شده و طرح گردیده است. اما آنچه محور اصلی این سؤالات را تشکیل می دهد، کنجکاوی انسان نسبت به حقیقت اعجاز است. پاسخ به چراهای اعجاز، گاهی چنان عرصه را بر بعضی دانشمندان تنگ نموده است که اصل مطلب که همان اعجاز باشد را فراموش کرده اند و به این پرداخته اند که: این امر موجود محقق، آیا زاده جهل انسان نیست؟ بعضی نیز به کلی منکر اعجاز شده اند و آن را امری موهوم که زاده افکار پریشان دوستداران افراطی انبیاء هستند، پنداشته اند. چرا که به عقیده اینان، ده چیز، انسان را از دیدن حقایق! کور می کند. اول: حب افراطی، دوم: بغض افراطی و... اما به راستی، آیا حقیقت امر چنان است که اینان می پندارند؟ در پاسخ به سؤالات و شبهات فوق و برای تبیین حقیقت اعجاز، راه حل ها و نظریات گوناگونی مطرح شده است که پرداختن و بررسی همه آنها در توان این مقال نیست و از حوصله آن خارج می باشد. اما من باب «...لا ینزک کله» با بر شمردن چند نظر و بررسی آنها، نیز طرح نظریه ای که موافق عقل و دین باشد، در حد توان به تبیین حقیقت اعجاز می پردازیم.

1_ اولین نظریه ای که پیرامون اعجاز مطرح است این می باشد که معجزه، معلول بدون علت نمی دانند. اما قائلند که علتی جایگزین علتی دیگر شده است. طرفداران این نظریه می گویند: معجزه، معلول بدون علت نیست. بلکه جایگزین شدن علتی است به جای علت اصلی. « یعنی جای علت واقعی یک شیء علت دیگری جانشین شده و آن علت را تحقق بخشیده است. به طور مثال، علت واقعی پیدایش انسان آمیزشی یک زن و مرد است. حال اگر این علت حقیقی، کنار برود و علت دیگری جایگزین آن شود، یعنی بدون آمیزش مرد و زن نوزادی به دنیا بیاید، می گوئیم: آن امر خارق العاده و معجزه است». طبق این نظریه بعضی از خوارق عادات قابل توضیح و تبیین است. مثلاً می توان بر مبنای این فرضیه، خلقت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام را موجه دانست. اما اشکالاتی سهمگین بر این نظریه وارد است که ریشه این فرضیه را می سوزاند. اشکال اول این است که: این نظریه نمی تواند خلقت آدم و حوا را توجیه نماید. بلکه از حل آن کاملاً ناتوان است. زیرا اگر علت واقعی و اصلی _ علت تامه _ خلقت انسان را آمیزش زن و مرد بدانیم، این امر در بدو خلقت منتفی بوده است. زیرا به تصریح قرآن کریم، آدم و حوا از خاک آفریده شده است.

« خلقت من طین »

(سوره اعراف - آیه 12).

2_ این یک امر مسلم و معقول است که نظام جهان آفرینش، مبتنی بر قانون علیت و معلولیت است و هیچ گاه قابل تغییر و تحول نیست. یعنی نظام آفرینش یک نظام ذاتی است، نه یک نظام قراردادی. به دیگر سخن، نظام آفرینش مانند این قانون ریاضی است که « اگر 2 در 2 ضرب شود، حاصل مساوی است با 4 ». نه چون قوانین راهنمایی و رانندگی که در یک کشور صندلی راننده سمت راست اتومبیل و در کشوری دیگر صندلی او سمت چپ اتومبیل باشد. این گونه نیست که انسان ها دور هم جمع شوند و بگویند که بهتر است چراغ قرمز را برای ایستادن و توقف و چراغ سبز را برای حرکت تعیین نماییم. اگر این گونه بود، یک نظام قراردادی بود، نه یک نظام ذاتی. نظام ذاتی آن است که تغییر هیچ چیزی بر اراده و تصمیم انسان ها استوار نباشد. مثلاً اگر کل انسان های کره زمین جمع شوند و بگویند: از فردا حاصلضرب « 5 مساوی 2×2 » باز حاصل ضرب آن 5 نمی شود. نهایت چیزی که خواهد شد، این است که به جای نام 4، نام 5 را بگذارند. همان گونه که بعضی انسان ها برای مخفی کاری از نام مستعار استفاده می کنند. پس نظام آفرینش یک نظام فرمایشی و توصیه ای نیست. از این روی اگر میان دو پدیده، رابطه علی و معلولی بر قرار باشد، از آنجا که این رابطه یک رابطه ضروری و ذاتی است نه قراردادی و فرمایشی، نمی توان آن را بر هم زد. از باب مثال اگر الف، علت ب باشد، نمی توان به جای الف، ج را علت ب قرار داد. چرا که میان الف و ب یک رابطه ذاتی برقرار است که میان ج و ب، چنین رابطه ای برقرار نیست. پس نمی توان گفت: « معجزه یعنی جانشین علتی به جای علت دیگر ». دومین نظریه ای که در باب پاسخ گویی به سؤال از « حقیقت اعجاز » مطرح شده این می باشد که: « معجزه معلول عوامل ناشناخته طبیعی است ». طرفداران این نظریه را عقیده بر این است: « بر اثر پیشرفت علم و دانش، توانسته ایم یک سلسله از قوانین طبیعت را کشف کنیم. اما یک سلسله قوانین و سنتهای دیگری نیز در جهان آفرینش وجود دارد که برای ما ناشناخته است. اما انبیاء به خاطر علم فوق العاده ای که داشتند، از وجود این قوانین و سنتها آگاهی یافته و بر اساس آنها معجزات خود را انجام داده اند ». این نظریه مبتنی بر چند پیش فرض معقول است. اما نتیجه ای نا مقبول و نامعقول بر این پیش فرضهای معقول و مقبول بار شده است. پیش فرض های این نظریه به شرح زیر است:

اول - بر جهان آفرینش یک سری قانون حاکم است.

دوم - بعضی از این قوانین کشف شده است.

سوم - بعضی از این قوانین هنوز کشف نشده است.

چهارم - معجزه نیز یکی از قوانین است یا حداقل محکوم به یکی از قوانین است.

پنجم - انبیاء از قانون حاکم بر خارق العادات، اطلاع داشته اند.

در مقدمات اول تا چهارم، خدشه ای وارد نیست. اما مقدمه پنجم که در حقیقت نتیجه ای از مقدمات چهارگانه است قابل قبول نیست. اشکالاتی چند بر این نتیجه گیری وارد است که عبارتند از:

1_ طبق این نتیجه گیری، انبیاء دارای علم فوق العاده ای بوده اند. اکنون سؤال این است: منظور از « علم فوق العاده » چیست؟ اگر منظور از « علم فوق العاده » علم کسبی باشد، که تاریخ انبیاء آن را انکار می کند. زیرا تا کنون بشر به سندی دست نیافته است تا بدان وسیله بطور یقین حکم کند که انبیاء نزد کسی علم آموخته اند باشند. از طرفی اگر انبیاء شاگرد کسانی دیگر بوده اند و علم خود را از استادی فرا گرفته اند آن استاد می باید می توانست علم به علل معجزات آنها پیدا می کرد و در مقام معارضه با آنها برمی آمد. در صورتی که می دانیم معجزات انبیاء در زمان حکمفرمایی دین آنها بلا منازع بوده است. نیز اگر منظور از « علم فوق العاده » آن چیزی باشد که از آن به « علم لدنی » تعبیر می کنند، باید به این امر قائل شویم که این چنین انسانهایی فرض را بر جهالت سایر انسانها به وسیله اعجاز به انبیاء نیز نهفته در این نکته ظریف است.

2_ طرفداران این نظریه، از معجزه یک تفسیر کاملاً مادی و طبیعی گرایانه ارائه داده اند. یعنی معجزات انبیاء را یک سلسله از علل و عوامل پنداشته اند. منتها از علل و عواملی که از آنها اطلاع نداریم و ممکن است که هیچ گاه به آنها دسترسی پیدا نکنیم.

3_ با توجه به این نظریه، دین نیز امری خواهد بود که برای انسانهای جاهل تبعیت آن لازم است نه برای انسانهای عالم و می دانیم که این پنداشت بر خلاف نصوص تاریخی و دینی است. زیرا حداقل ما می دانیم حواریون حضرت عیسی، آدمهای عالمی بوده اند و نیز می دانیم که امثال سلمان فارسی _ رحمت واسع ه خداوند بر او باد _ که مؤمن به دین مبین اسلام شدند، شخصی عالم و دین شناس بود چرا که او با پشت سر نهادن دو دین زرتشت و مسیحیت به دین مقدس و نورانی اسلام گروید.

4_ و مطلب دیگر اینکه: با توجه به آیات نورانی قرآن کریم و حتی با توجه به روایات تورات، می دانیم و ساحران فرعون، آدمائی با تجربه و متخصص در فن خود بوده اند. نیز می دانیم که آنها بعد از باطل شدن سحرشان بوسیله عصای موسی، به آن حضرت ایمان آوردند. حال اگر معجزه را معلول ناشناخته بود، آنها نمی باید همه با هم به موسی ایمان می آوردند چرا که ایشان آدمهایی متخصص و اهل نظر و علم بودند و می توانستند به راحتی به کار موسی خرده بگیرند که این کار تو معجزه نیست، بلکه سحر است، زیرا از علل ناشناخته سرچشمه گرفته است. ولی می دانیم که این گونه نشد و همه اذعان کرده اند که کار موسی چیزی از مقوله ای ناشناخته نیست. بلکه امری است حاکی از قدرت لایزال الهی که به وسیله بنده اش موسی ظهور یافته است.

5_ با توجه به این نظریه، هیچ تفاوتی نمی توان بین سحر و اعجاز قائل شد. زیرا سحر نیز گاهی معلول علل ناشناخته است.

3_ این نظریه می گوید: « **اعجاز معلول علت طبیعی تسخیر شده** » است. مدعای فوق به این معنی است که پیغمبر با ولایت تکوینی خود، دست به تسخیر و تصرف علت های طبیعی و معمولی عالم طبیعت می زند و با دخل و تصرف، به فعل و انفعالات مادی آنها شتاب بخشیدن و زمان معمولی را که به حسب عادت، تحقق آن منوط به گذشت زمان زیادی است، به حداقل ممکن تقلیل می دهد. این دانشمندان در باب توجیه اثرها شدن عصای موسی، این گونه می گویند: « مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند. البته شاید میلیونها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک این چنین موجوداتی به وجود آمد. منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که می بایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه انجام داده است». یکی دیگر از دانشمندان موافق با این نظریه می فرماید: « آنچه خدای سبحان به عنوان معجزه انبیای الهی و اولیای خود در قرآن نقل فرموده همگی اموری و غیر محال عقلی هستند». مثلاً تبدیل شدن « چوب » به مار توسط موسی کلیم امری محال نیست و اساساً عناصر مادی چوب، سنگ، خاک، گیاه و مانند اینهاست که در طبیعت به صورت تدریجی تبدیل به مار می شود. هر مار و عقربی که امروزه زنده است و پس از تولید مثل به ماری دیگر تبدیل می گردد. این راه عادی و تدریجی تبدیل شدن ذرات چوب به مار است. ولی در معجزه این راه عادی و طبیعی طی نمی شود، بلکه از راه غیر عادی و خارق العاده، که آن هم عقلی و بر اساس نظام علت و معلول است، صورت می گیرد. صاحب معجزه از راه عقل خفیه ای در کار است و از آن علل خبر دارد به سرعت چوب را مار می کند و این کار را افراد عادی بشر نمی توانند انجام دهند و از علل خفیه آن خبر ندارند». آنچه ذکر شد اساس و اصل نظریه بود. این نظریه گرچه ظاهری زیبا و آراسته دارد اما از جهاتی چند، رنج می برد: 1_ مبتنی بر این است که انبیاء از علل خفیه خبر دارند، اکنون این سؤال قابل طرح است که: آیا دست یافتن به این علل خفیه برای بشر عادی محال است یا ممکن؟ پرواضح است که دست یافتن بر آن علل خفیه برای بشر محال عقلی نیست. در این صورت اگر بشر توانست به علل خفیه دست یابد می تواند اعجاز انبیاء را تکرار کند. به عنوان مثال امروزه دانشمندان علم « ژنتیک » توانسته اند، نقشه ژنی گیاهانی مانند گوجه، برنج، گندم و... را بخوانند و بدین وسیله بتوانند مثل این گیاهان را تولید نمایند. این دانشمندان حتی توانسته اند نقشه ژنی حیواناتی چون گاو و گوسفند را نیز بخوانند و گاو و گوسفند مصنوعی تولید کنند. و اکنون ادعای آنها این است که 90٪ نقشه ژنی انسان را نیز خوانده اند و البته شنیدیم که چندی قبل اعلام کردند از یک سلول انسان، اولین دختر را با نام خود، تولید کرده اند. بنابراین اگر ما قابل به علل خفیه در رابطه با اعجاز شویم، چه بسا این علل خفیه، روزی مکشوف شوند، آنگاه است که ریشه اعجاز خواهد سوخت. در صورتی ما به جاودانه بودن برخی از اعجاز چون قرآن کریم، قائل هستیم. 2_ طبق این نظریه باید تمامی معجزات انبیاء قابل توجیه باشد در صورتی که به مبنای این نظریه فقط معجزات فعلی می تواند قابل توجیه باشد. اما معجزات قولی که نمونه بارز آن قرآن کریم است، قابل توجیه نیست. چگونه می توان مدعی شد که مواد اولیه قرآن که قرار بوده، طی میلیونها سال تبدیل به قرآن شود. در شب قدر به یکباره تبدیل به قرآن شود. که اگر چنین امری درباره قرآن هم صورت گرفته باشد، در آن صورت چه بسا دانشمندان بتوانند به اسرار خفیه این کار دست یابند و نعوذبالله بتوانند، مانند قرآن کریم را بیاورند. زیرا گفتیم: دست یافتن به آن اسرار خفیه، امری محال از دیدگاه عقل نیست در صورتی که نص شریف و صریح قرآن کریم این است که نمی توانید حتی سوره ای بیاورید.

4_ یکی دیگر از تفسیر هایی که در باب حقیقت اعجاز ارائه شده، تفسیری است منسوب به گروهی از متعلمین اهل سنت که به نام اشاعره در تاریخ اسلام مشهور هستند. این دیدگاه از اساس، منکر وجود نظام علّیت و معلولیت درعالم امکان است و پایایی و توالی حوادث و امور را صرف عادت و مشیّت و فعل مستقیم الهی می داند. اینان معتقدند: بین این امور هیچ رابطه ای تکوینی، علّی و معلولی وجود ندارد، بلکه عادت الهی بر این تعلق گرفته که مثلاً آتش همراه با احراق و سوزندگی باشد. البته این امکان نیز وجود دارد که روزی آتش با بروند و سردی عجین گردد. اما خداوند متعال به ندرت برخلاف عادت و خواست عمومی و کلی خود عمل می کند و اراده اش بر تدبیر نظام جهان مطابق « عادت » تعلق گرفته است. صاحبان این دیدگاه، نظام جهان را ذاتی نمی دانند. آنها می گویند: خداوند هر وقت اراده کند، نظام جهان را تغییر می دهد. تصور نظام غیر قابل تغییر، تصور غلطی است که منجر به محدودیت قدرت خداوند خواهد شد و این طرز تفکر دانشمندان که معتقد به سنت های لایتخلف هستند، ناشی از همان تفکر یهود است که قرآن درباره آنها می گوید:

« قَالَتِ الْيَهُودُ يَدَاثُهُ مَغْلُولَةٌ »

(سوره مائده _ آیه 64).

به نظر ایشان، به هنگام تحقق معجزه، مشیّت الهی به این تعلق می گیرد که نظام طبیعت دگرگون شود. اینان برخی از دانشمندان مسلمان در این عقیده که « نظام جهان لایتغیر » پیرو دانشمندان مادی شده اند و راه حق را وا نهاده اند، صدای خود را بلندتر کرده و می گویند: « کسانی که منکر خدا و مادی محض می باشند، اگر بر مبنای عقیده خود، قوانین طبیعی لاجبری و لایتغیر بپندارند، خلاف توقع نیست. ولی چنین پنداری از دانشمندان این دوره، سخت شگفت انگیز است... آخر به چه مجوز شرعی یا برهان عقلی، می توان خداوند را به عدم تخلف از قوانین طبیعی که خود واضع آنهاست، ملزم ساخت. آن گاه جهل بشر را به رخ می کشند و این گونه ادامه می دهند: « آیا پس از این همه تجاربی که بشر در راه پیش رفت علمی حاصل کرده و مکرر به اشتباهات خود پی برده و به قضاوت ها و قوانین خیالی و موهوم خود لبخند تمسخر زده است، باز هم می تواند بگوید: جهان بر طبق سنتی که من شناخته ام باید بگردد و حوادث و وقایع بر وفق قوانین طبیعی معلوم در نظر من و علل و اسبابی که من معین کرده ام باید جریان یابد؟ » اینان بعد از این مقدمه طولانی، برای اثبات مدعای خود، اشکالاتی را طرح و نمونه هایی می آورند که به زعم ایشان برخلاف قوانین طبیعی است. می گویند: قوانین طبیعی جز یک سلسله مشاهدات مکرر و مستمر در زمان و مکان محدود نیست... چیزی که ما آن را قانون و ناموس طبیعت می نامیم. عبارت از یک رشته عاداتی است که به تدریج درک کرده و آنها را دست بندی می کنیم. ما از طبیعت جز این نمی دانیم. فقط منظر و خارج آن را می بینیم و از داخل آن اطلاعی نداریم. در صورتی که حوادث اصلی در داخل طبیعت اتفاق می افتد. بنابراین هیچ گونه ضرورتی جز خواست و حکمت آفریدگار وجود ندارد که باید موجودات به این کیفیت وجود پیدا کند، نه بر وجهی دیگر و جریان دیگر. و تنوع عجیب موجودات بهترین نشانه آزادی مطلق مشیّت الهی است. چرا که:

(سوره آل عمران _ آیه 6).

« يَصَوِّرْكُمْ فِي الْاِرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ »

« یخلق ما یشاء و یختار »

(سوره قصص _ آیه 68).

« یفعل ما یشاء »

(سوره آل عمران _ آیه 40).

« یفعل ما یرید »

(سوره بقره _ آیه 253).

آنان برای تثبیت مدعایشان دلیل دیگری نیز می آورند و می گویند: قدرت مطلقه خداوند نیز ممکن است، مخلوقی یا موجودی را در شرایط و با کیفیات دیگری ایجاد کند که به ذهن بشر هم خطور نکرده است. بلکه طبق موازین علمی که از مشاهداتش استخراج کرده، ممتنع و محال می پنداشته است. مانند مخلوقاتی که در اقیانوس ها زیست می کنند. تا حدود صد سال قبل کسی خیال نمی کرد موجوداتی بی نیاز از نور خورشید و با تحمل فشار فوق العاده زیاد موجود باشد و... آن چه بیان شد، خلاصه و فشرده نظریه این گروه در باب توجیه و تبیین حقیقت اعجاز بود. نظریه ای که در وادی امر بسیار موجه و متشرعانه است. چرا که همه چیز را در مسلخ قدرت مطلقه الهی قربانی کرده است و این، صد البته باب طبع عوام الناس است. اما اگر با نظر دقیق به آن نگریسته شود، این مهم آشکار می شود که اینان با قدرت مطلقه الهی! قدرت مطلقه خدای سبحان را به باد استهزاء گرفته و آن را نفی نموده اند. از طرفی این نظریه به حدی سست است که با بدیهی ترین اصول عقلانی نیز سر سازگاری ندارد. اتفاقاً این نظریه بعدها در مغرب زمین نیز طرفدارانی پیدا کرد و آنها همین فرضیه را مجملی برای انکار « هر چه مادی نیست» قرار دادند. بنابراین نظریه ای که بنا بود، مثبت اعجاز و توجیه کننده حقیقت آن باشد، منجر به انکار و رد آن شد و اتفاقاً مقبول عام افتاد. جز آنچه ذکر شد، اشکالات عدیده دیگری نیز به این نظریه وارد است. که عبارتند از: 1_ در جای خود ثابت شده است که نظام جهان، ذاتی جهان است. به عبارت دیگر، نظام عالم هستی، یک نظام قراردادی نیست تا بتوان آن را تغییر داد. بنابراین اگر بنا باشد، خداوند به وسیله قدرت مطلقه خود این جهان را تغییر دهد و یا در آن دخل و تصرف کند، چرا بشر را نیازمند انزال کتب و ارسال رسل نمود تا به تبع آن رسولان الهی برای اثبات ارتباط خود با خداوند نیازمند اعجاز باشند و ما امروز نیازمند توجیه حقیقت اعجاز؟ برای خدای سهل بود که قلوب همه را آماده پذیرش می نمود و اصولاً چیزی به نام خلاق، فعل خارق العاده را بدست رسولش ظاهر نمی نمود. از این بالاتر برای قدرت مطلقه هیچ محدودیتی نداشت که تمامی بشر را مخاطب خود قرار می داد. این قضیه حتی محذور عقلانی نیز ندارد. یعنی از دیدگاه عقل اگر همه بشر ضد رسول باشند، می تواند جایز باشد و عقل این امر را بما هو نفی نمی کند. آری! عدم وقوع این امر، مبانی و مقدماتی دیگر دارد، که درجای خود بحث و مورد کنکاش واقع خواهد شد. پس او می توانست این کار را انجام دهد. زیرا قدرت مطلقه او، هیچ محدودیتی را بر نمی دارد. 2_ قانون علیت و معلولیت، یک قانون کاملاً محکم عقلانی است و رابطه این نیز ضروری است. حال اگر این قانون، یک قانون محکم ضروری و عقلانی نبود. بلکه صرفاً یک عادت بود باید گاهی ما از «یخ» به جای مواد سوختی استفاده می کردیم و در زمستان به قطب های شمال و جنوب و در تابستان به قاره آفریقا و خط استوا می رفتیم تا بدان وسیله زمستان و تابستانی لذت بخش و فرح ناک می داشتیم. در صورتی که ما حتی در تابستان نمی توانیم تصور روزگار گذرانی خود را در قصب شمال یا جنوب را به خود راه بدهیم. چه رسد به زمستان. آیا عاقلانه است که دمای 60 درجه سانتیگراد زیر

صفر می تواند گاهی ما را گرم کند به حدی که نیاز به گرم کن نداشته باشیم. گذشته از آن، اگر روابط و قانون های جهان هستی را به عادت تفسیر کنیم و بر این عقیده باشیم که این روابط از یک واقعیت حقیقی لایتخلف حکایت نکنند، چرا که ما هیچ گاه اعداد کوچک را بر ارقام بزرگ ترجیح نمی دهیم. مثلاً ما هیچ گاه راضی نمی شویم برای کتابی به قیمت 1000 تومان، دو یا سه هزار تومان بپردازیم. حال اگر کم یا زیاد بودن ارقام، یک عادت بود، ما نباید ابایی از قرار دادن ارقام کمتر به جای ارقام بیش تر می داشتیم. 3_ این ادعا که « چون خداوند خالق نظام جهان است، پس اگر خلاف نظام علی و معلولی و اسباب و مسببات علم کرد، محذوری لازم نمی آید چرا که نظام علت و معلول بیش از عادت و جریان امور، آن گونه که ما می بینیم نیست». یک ادعای گزاف است که نه تنها با موازین عقلانی منافات دارد، بلکه مخالف تعالیم دینی نیز می باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: « **ابی الله ان یجری الامور الّا باسبابها** » بنابراین، این گونه نیست که وجود نظام لایتخلف، تهدید کننده قدرت مطلقه حق باشد. زیرا خداوند چنین خواسته است که امور جهان بر طبق نظام اسباب و مسببات به جریان افتد. 4_ یکی از اشکالات نظریه این گروه این است که بر طبق مبانی اینان، معجزه را باید فعل مستقیم خدا دانست. برای پیامبر در انجام آن هیچ نقشی قایل نشد. و این امر صد البته با آیات قرآن در تعارض است. چرا که به گواه آیات قرآنی، نقش پیامبر و اراده او نیز در تحقق برخی از معجزات به اذن الهی دخالت دارد. (تفصیل این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد). 5_ و حرف آخر این که: معجزه خود بر اساس سنت های لایتخلف الهی است. هر چند آن سنت ها از سنن عادی نظام جهان آفرینش نیست. چرا که سنت های گوناگونی بر جهان حکومت می کند. یکی دیگر از نظریاتی که در باب حقیقت اعجاز مطرح شده است، نظریه « **صرفه** » می باشد. گفته شد: یکی از ویژگی های اعجاز این است که کسی جز انبیاء و به اذن خداوند تبارک و تعالی نمی توانند از عهده انجام آن برآید. به عبارت دیگر: کسی جز انبیاء توان انجام معجزه را ندارد. این قید « عدم توان » دو گونه تفسیر شده است:

الف- کلیه راه ها برای انجام امور خارق العاده و اعجاز برای انسان باز است. ولی اعجاز کاری است که فقط انبیاء می توانند آن را انجام دهند و دیگر انسان ها از انجام آن ناتوان هستند. زیرا اعجاز یک سری مقدمات نورانی لازم دارد، مثلاً کسی که آن قدر نفس پاکی دارد تا خداوند بر او منت نهاده و مأمور هدایت بندگان دیگر نماید، می تواند به یاری و اذن خداوند، اعجاز نیز انجام دهد. اکنون سؤال این است که آیا راه پیامبر شدن فقط برای انسان هایی مخصوص باز است و دیگران محروم از این نعمت عظمی هستند؟ ممکن است پاسخ به این سؤال برای کسانی، مثبت باشد و بپندارند که واقع امر چنان است که راههای پیامبر شدن بر روی سایر انسان مسدود است. اما این پاسخ توالی فاسد بسیاری دارد. از جمله این که پاسخ مثبت به این سؤال، موجب زیر سؤال رفتن بسیاری از صفات حق می شود، چرا بنابراین پاسخ باید این گونه گفت که: « خداوند نسبت به بعضی از انسان ها، بسیار! هادی است و نسبت به بعضی دیگر از انسان ها آن اندازه همت نمی گمارد». پر واضح است که این استدلال باطل است. می توان سؤال دیگر نیز مطرح کرد و گفت: چه دلیلی باعث گردیده است که بعضی از انسان ها پیامبر و معصوم شوند و اگر انسان ها از این نعمت محروم باشند؟ پاسخ به این سؤال ماده است، زیرا علت این امر را باید در خود انسان ها جست. این خود انسان ها هستند که مختارند چه اندازه از برکات و فیوضات حق تبارک و تعالی بهره گیرند و نفس و روح خود را جلا بخشند. معنای دقیق «عصمت» نیز همین است.

یعنی یک امر جبری از سوی خداوند نیست، بلکه امری اختیاری می باشد. مثلاً همه انسان ها از نطفه ای پاک به وجود آمده اند. اما در مسیر تاریخ این پاکی دست خوش تحولاتی گردیده و مخلوط با بعضی از ناپاکی ها شده است. ولی نطفه معصومان به وسیله عمل دقیق و مو به مو به فرامین الهی از اختلاط با ناپاکی ها مصون مانده است. آن فراز از زیارات وارث که می فرماید: « و انتم فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره » عنایت به همین امر دارد. حال چنین شخصی، به راحتی با خداوند ارتباط برقرار می کند و اعجاز را نیز با اذن حق متعال انجام می دهد. اما انسان های دیگر چون به آسانی نمی توانند مرتب با غیبت _ با توجه به دلایلی که گفته شد _ از انجام آن ناتوان هستند.

ب_ معنای دیگر « ناتوانی » این است که: انسان، از تمامی مقدمات انجام اعجاز برخوردار است. اما چون خداوند شخص الف را رسول و انجام دهنده نموده است برای این که اعجاز او معارض نداشته باشد و باطل نشود، توان انجام اعجاز را از شخص ب سلب می کند تا بدین وسیله، نتواند کاری چون شخص الف که رسول و فرستاده اوست، انجام دهد. همانند دونده ای که ادعای قهرمانی در مسابقه جهانی « چهار در صد متر » را دارد و مدعی است که احدی به گرد پای او نخواهد رسید و برای اثبات این ادعا، هنگام مسابقه، پای تمامی دونده ها را ببندد و فقط پای خود باز باشد. معنای این کار، آیا جز این می تواند باشد که دونده های دیگر، چه بسا توانمند تر از او باشند. اما او تمامی مجراهای ابراز توانمندی آنها را مسدود نموده تا او توانمند و قهرمان بلا منازع باشد. با توجه به مقدمات فوق، معنای دقیق « صرفه » روشن شد که به زبان ساده عبارت از این است که: « می توان مانند اعجاز انبیاء، معجزه نمود. اما خدا راههای انجام معجزه را فقط به روی انبیاء باز نموده و دیگران را از این امر ناتوان ساخته است. » برای وضوح بیشتر این نظریه و تقریب به ذهن، توجه به کلام مخالفان اعجاز قرآن و گروهی که معتقد به « صرفه » هستند، مفید است. این گروه برای توجیه اعجاز و ناتوانی بشر از آوردن مثل قرآن، این گونه استدلال می کنند: «... درست است که به حکم آیات تحدی، آوردن مثل قرآن یا چند سوره ای از آن و یا یک سوره از آن برای بشر محال است. به شهادت این که دشمنان دین در این چند قرن نتوانستند دست به چنین اقدامی بزنند، لکن این از آن جهت نیست که طرز ترکیب بندی جملات [و افاده معانی و معارف و الا] و کلمات فی نفسه امری محال و خارج از قدرت بشر بوده باشد، چون می بینیم که ترکیب بندی جملات آن، نظیر ترکیب و جمله بندی هایی است که برای بشر ممکن است. بلکه از این جهت بوده که خدای سبحان نگذاشته، دشمنان دینش، دست به چنین اقدامی بزنند. به این معنا که با اراده الهیه خود که حاکم بر دل های بشر است، تصمیم به چنین امری را از دل های بشر گرفته و به منظور حفظ معجزه و نشانه نبوت و نگهداری و پاس حرمت اساس، هر وقت بشر می خواسته در مقام معارضه با قرآن برآید، او تصمیم وی را « سست » می کرده و در آخر منصرف اش می ساخته است. » استدلال قائلین به « صرفه » را خواندیم. اندک تأملی در آن، سستی و پوچی آن را بر ملا و مسلم می نماید. با این وجود به چند اشکال که به این نظریه وارد است می پردازیم.

1_ این، مخالف صریح بیانات نورانی قرآن در رابطه با اعجاز است. زیرا مفاد آیه مبارکه:

«... قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین »

– « فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله... ».

(سوره هود _ آیات 16 و 17).

به طور واضح و روشن دال بر این است که خود بشر نمی تواند چنین قالبی بسازد. نه این که خدا نمی گذارد. اما دلیلی که بشر قادر بر این کار نیست، این می باشد که: « قرآن مشتمل بر تأویلی است که چون بشر احاطه به آن نداشته، آن را تکذیب کرده و از آوردن نظیرش نیز عاجز مانده است. چون تا کسی چیزی را درک نکند، نمی تواند مثل آن را بیاورد. بنابراین چون جز خدا کسی، علمی به قرآن ندارد، لاجرم احدی نمی تواند به معارضه خدا برخیزد. نه این که خدای سبحان دل های بشر را از آوردن مثل قرآن منصرف کرده باشد که اگر منصرف نکرده بود، می توانستند مثل قرآن را بیاورند».

2_ دلیل دیگری که بشر را عاجز از آوردن مثل قرآن کرده است، این می باشد که: خود قرآن، یعنی الفاظ و معانی، این خصوصیت را دارد که اختلافی در آن نیست. این مهم را آیه مبارکه 5 ذیل کاملاً روشن ساخته است:

« افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله، لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً »

(سوره نساء _ آیه 82).

3_ می دانیم که الفاظ مورد استعمال ما، حکایت از معانی دارد که در ذهن ما ذخیره شده است. این معانی نیز به وسیله قوه مدرکه یا عقل ما، سبک و سنگین و درست از نادرست، جدا گردیده است. اکنون این سؤال را می توان طرح کرد که: آیا تاکنون تاریخ بشر کسی _ جز انبیاء و اوصیای آنها _ را به ما معرفی کرده است که تمامی اندیشه های او _ از ابتدا تا انتها _ بدون خدشه و ایراد بوده باشد؟ پرواضح است که چنین ادعایی، تهمتی بزرگ و نابخشودنی به تاریخ بشریت است. این پاسخ سؤالی دیگر به دنبال خود می آورد. به این مضمون که: چرا و به چه دلیل ابتدایی اندیشه ورزی بشر با میان سالی و یا سال های پختگی او تفاوت دارد؟ به حدی که چه بسا آن چه در ابتدای اندیشه ورزی، صواب می پنداشته را در اواسط یا اواخر عمر اندیشه ورزی خود، خطا می پندارد؟ او محدود به زمان و مکان خاصی است که می تواند به بعضی از آن چه در همان زمان و مکان و یا قبل از آن زمان و مکان به وسیله تاریخ و بعد از آن، به وسیله بعضی از علوم دیگر، علم پیدا کند. این توانایی و علم او نیز محدود به قدرت جسم و توان اندیشه اوست و صد البته این دو نیز محدود هستند. این چنین است که مجهولات او به معلوماتش می چربد. پس ما انسان ها معجونی از محدودیت ها و ناتوانی های ذاتی هستیم. اما آیا چنین محدودیت ها در مورد خدای سبحان نیز صادق است؟ و... این تطویل برای این مجمل بود که بگوئیم: خداوند نه دست ما را بسته و نه قلب ما را عاجز از انجام اعجاز کرده است، بلکه هر انسانی توانایی هایی دارد و محدودیت هایی. این خود بشر است که قدرت به اعجاز ندارد، نه این که خدا او از این کار منصرف ساخته باشد.

4_ اعتقاد به این نظریه مستلزم به اعتقاد به « خدای دروغگو » است. چون از طرفی خداوند در سوره بقره می گوید:

« فان تفعلوا و لن تفعلوا »

هرگز نمی توانید مثل قرآن بیاورید.

طرفداران صرفه می گویند: می توان این کار را کرد، اما خدا نمی گذارد. نتیجه ای که از این دو مقدمه به دست می آید این است که: در حقیقت ادعای خدای سبحان _ نعوذ بالله _ گزاف و دروغ است. یکی دیگر از تفسیرهایی که در بیان حقیقت معجزه ارائه شده این است که بگوئیم: « معجزه خرق نوامیس طبیعی است، بوسیله عوامل مافوق الطبیعه». یعنی عواملی از عالم مافوق طبیعت، در جهان طبیعت دخالت می کند و موجب تغییر آن می شود. این نظریه مبتنی بر مقدماتی چند است، از جمله اینکه: 1 _ تمامی فعل و انفعالات جاری در جهان، در مجرای قوانین و قواعد حاکم بر آن به وقوع می پیوندد. 2 _ این قوانین و قواعد دو گونه اند: الف _ قوانینی که دچار تغییر می شوند و زوال می پذیرند. به عنوان مثال، امروزه دانشمندان، توانسته اند گندمی را به بازار عرضه نمایند که نیاز به آرد شدن ندارد. بلکه وقتی برداشت شد، اگر مقداری از آن را خیس نمایند، تبدیل به آرد می شود. تولد فرزند نیز این گونه نیست که حتماً باید وجود پدر و مادر در تولد آن دخیل باشد. چرا که همه می دانیم، امروزه دانشمندان نوزادانی را خارج از رحم مادرشان پرورش می دهند زیرا آنچه برای رشد و نمو یک جنین لازم است، فضایی متناسب و مفید است. حال این فضا می تواند، رحم مادر، یا دستگاههای مصنوعی باشد. این امر را در مورد نوزادانی که بدون پدر متولد می شوند نیز می توان تسری داد. زیرا ما فقط دیده ایم که برای تکثیر نسل، نیاز به وجود جنس نر و ماده است. اما اینکه راه تولید نسل منحصر به این دو ماده می باشد، امری ضروری نیست. زیرا فرض احتمالات دیگر منجر به تناقض نمی شود و حکمی خلاف عقل نیست. گر چه خلاف تجربه و عادت است. پس بعضی از امور در واقع قانون نیستند، اما لباس قانون پوشیده اند. به این گونه قوانین که زوال پذیر هستند « ناموس طبیعت » می گویند. ب _ در جهان گونه ای دیگر از قوانین نیز وجود دارد که لایتنیر هستند. زیرا تغییر آنها مستلزم به محال عقلی است. مثلاً قانون علیت، یک قانون کاملاً ضروری است که انکار آن باعث به هم ریختن نظام عقلانی بشر می شود. و یا « 4 مساوی است با 2x2 » نیز یک قانون لایتنیر است که هیچ گاه تغییر نمی کند. به عبارتی دیگر این قوانین، لباس زمان و مکان نمی پوشند. این گونه نیست که اگر شرایط عوض بشود آن هم عوض می شود؛ مانند اینکه اگر زمین قابلیت سکونت را از دست دهد و ما مجبور به مهاجرت به سیاره مریخ شویم، آنگاه حاصلضرب « 2x2 » مساوی عدد 5 باشد. ذکر مقدمات فوق برای این بود که بگوئیم: میدان عمل اعجاز، قوانین نوع اول است نه نوع دوم. چرا که آنچه تخلف ناپذیر است قوانین لایتنیر و ضروری مثل قانون علیت و... است. ولی قوانین که مربوط به حوزه عمل ناموس طبیعت است، قابل تغییر و تحول بوده و معجزه نیز عبارت از تغییر ناموس طبیعت است. اینکه هر معلولی باید علتی داشته، یک قاعده عقلی است که امری ضروری می باشد و قابل تغییر و تحول نیست. اما حکم به اینکه باید در زاده شدن یک نوزاد، دو نیروی مذکر و مؤنث دخالت داشته باشند، یک قانون عقلی نیست که ضروری باشد و انکار آن محالات عقلانی به

دنبال داشته باشد. بلکه از آن نوع قوانینی است که امکان خلاف آن نیز می رود. پس از نظر عقل، اشکالی ندارد که زنی بدون آنکه با مردی آمیزش نماید، عاملی از ماوراء ماده دخالت کند، تغییراتی در رحم وی به وجود آورد و موجب بارور شدن وی شود. آن گونه که حضرت مریم به این طریق عیسی را بارور شد. پس در واقع، علل و اسباب عادی، علل و اسباب حقیقی نیستند. زیرا به وسیله اعجاز کرامت و یا حتی کارهای مرتاضان تخلف پیدا می کنند و شکی نیست که اگر اسباب حقیقی بودند، هیچ گاه نمی بایست تخلف پیدا می کردند. تخلف پذیر بودن آنها دلیل بر این است که برخی از علل و اسبابی که ما با آنها آشنا هستیم، قشر و ظاهر قوانین جهان هستی می باشند نه خود قوانین. این مهم را، استاد شهید مطهری در کتاب گران سنگ «عدل الهی» این گونه بیان می نماید: « بشر، همه سنتها و قانونهای آفرینش را نمی شناسد و همین که چیزی بر ضد قانون و سنتی که خود، آگاهی دارد، در نظر می گیرد، می پندارد مطلقاً بر خلاف قانون و سنت است، نقض قانون علیت است. و در بسیاری از امور هم، آنچه را که به عنوان قانون می شناسد، قشر قانون است نه قانون واقعی. مثلاً ما می پنداریم که سنت آفرینش حیات، این است که همواره موجود زنده، از ازدواج پدر و مادر به وجود می آید ولی این قشر سنت است نه خود سنت. آفرینش عیسی بن مریم، قشر سنت را بر هم زده است نه خود را. اینکه قانونهای واقعی آفرینش تخلف ناپذیرند، سخنی است و اینکه آن قوانینی که ما شناخته ایم، قانونهای واقعی جهان است یا قشری از قانون، سخنی دیگر است». با توجه به آنچه در این بحث درباره حقیقت اعجاز مطرح شد: چنین به نظر می رسد که این تفسیر از حقیقت اعجاز، خالی از اشکال باشد. بنابراین حقیقت اعجاز را این گونه می توان بیان کرد که:

« حقیقت اعجاز، دخالت عالم ماورای طبیعت است در عالم طبیعت. به گونه ای که شرایط جدیدی در عالم طبیعت برقرار شود و بر اساس سنت متناسب با آن شرایط، عمل خارق العاده پیامبر به وقوع بپیوندد.»

شباهت اعجاز

گفته شد که: حقیقت اعجاز عبارت است از « اعمال تصرف ماوراء الطبیعه در طبیعت ». یعنی اعجاز، عملی است که انبیاء با توجه به ارتباطی که با عالم غیب پیدا می کنند، می توانند آن را انجام دهند. با توجه به این، اما شباهتی چند بر اعجاز وارد شده است. یکی از معروفترین و با سابقه ترین شبهه ای که بر اعجاز وارد شده، این است که « پذیرفتن اعجاز، مستلزم افکار قانون علیت است ». از طرفی، اصل علیت، یک قانون لایتغیر و غیرقابل انکار است. بنابراین نباید اعجاز را پذیرفت! با توجه به طرح این شبهه، این اینان با مشکل دیگری روبرو شدند و آن مشکل، همانا نقل همگانی دینداران است. به این معنی که اگر اعجاز قابل پذیرش عقلانی نیست، چرا و چگونه، دینداران تحقق آن را یکی از عقاید مسلمة امور ایمانی خود می دانند؟ پس سؤالی که اینان با آن روبرو هستند، این می باشد که: چگونه می توان گفت: اعجاز قابل پذیرش نیست، اما با این حال گروه کثیری با فرض پذیرش آن عهده دار نقل اعجاز به آیندگان شده اند. منکرین اعجاز برای فرار از این اشکال، این گونه می گویند: کدام عقل می تواند بپذیرد که زنده شدن مرده، اژدها شدن عصار، سرد و گلستان شدن آتش، بیرون آمدن شتری آستن از دل کوه و مهم تر از همه کتابی که احدی را یارای رویارویی با آن نیست، می توان پذیرفت و یک توجیه عقلانی برای این پذیرش به دست داد و به دیگران ارائه نمود؟ اما دینداران این کار را کرده اند. این جاست که در پی علل کار آنها

برآمد و مبنای این اعتقاد آنها را پیدا نمود. اینان را اعتقاد بر این است که دینداران، دو ویژگی عمده دارند و همین دو ویژگی باعث شده است که به اموری که خلاف صریح عقل انسانی! می باشد، تن در دهند. آن دو ویژگی بدین قرار می باشد:

1_ دینداران، انسان هایی خرافی مسلک و خرافه گرا هستند.

2_ در وجود دینداران، امور عاطفی و احساسی به جنبه ای عقلانی، برتری دارد. به این معنا که اکثر تصمیمات آنها مقرون به احساس و عاطفه است نه مقرون به عقل، در انجام اعمال، حس و عاطفه را بر عقل و نکته سنجی ترجیح می دهند. با توجه به این دو امر است که دینداران اعجاز را امری پذیرفتنی پنداشته اند و به آن ایمان دارند. پس دین داران چون اولاً، انسان هایی خرافه گرا هستند و ثانیاً، بسیار عاطفی، اینجاست که « **حبّ و بغض** » را در تصمیم های حیاتی خود دخیل می نمایند و بر اساس آن به اتخاذ موضع همّت می گمارند. و چون رسول، فرستاده خداست، آنان می کوشند، هر آن چه را که در نظرشان خوب و نیکوست، به او نسبت دهند و در این خوب ها، گاهی موافق موازین عقلانی نباشد. پس آن چه که دینداران را وا دارد به پذیرش اعجاز و به پذیرش اعجاز و به تبع آن نقل به تواتر آن نموده است، آن امری است که ذکر شد و الّا فرض پذیرش اعجاز، انکار عقل و قانون های عقلانی است و اگر امر دایر شود که یکی از آن دو را وانهیم، بهتر و کم هزینه تر آن است که پاس عقل بداریم و اعجاز را وانهیم. چرا که عقل می تواند راههای دیگری نیز برای اثبات نبوت ارائه نماید. این شبهه از قدیم الایام، هم برای دینداران و هم برای بی دینان مطرح بوده است. آنان که معتقد به دین و رسالت بوده اند، پاسخ هایی برای این شبهه، جستجو کرده اند و آنان که بی دین بوده اند، همین شبهه را توجیهی برای ارزش نهادن به بی دینی خود، در معرض دید دینداران قرار داده اند. لیک نیم نگاهی به این شبهه، ما را متقاعد می کند که: اولاً _ این شبهه مقدماتی دارد که اگر منصفانه و به درستی بررسی شود، به این نتیجه خواهیم رسید که اعجاز نه مقابل عقل ایستاده است و نه مقابل قوانین عقلی و طبیعی لایتغیر. بنابراین این شبهه بر اعجاز وارد نیست. ثانیاً _ اثبات نبوت، منحصر به اعجاز نیست. بلکه یکی از راههای اثبات نبوت، پذیرش اعجاز است.

مبنای شبهه اول

مبنای و مقدماتی که در این شبهه به کار رفته است، به قرار زیر می باشد:

1_ اینان از همان ابتدا، فرض را بر این قرار داده اند که: پذیرش اعجاز وقانون علّیت، اعتقاد به اجتماع تناقض است. لذا باید از یکی به نفع دیگری چشم پوشید.

بعضی از فرق مسلمین، به این امر مبادرت نموده و برای توجیه اعجاز، اصل مسلم قانون علّیت را انکار کرده اند. ایشان محدوده عمل کرد اصل علّیت را آن قدر وسیع گرفته اند که در بعضی موارد به مخالفت با چند اصل مسلم عقلی و عقایدی دیگر پرداخته اند.

به عنوان مثال « تجربه و مشاهده » دو اصل مسلم از اصول دین عقلی است و خوارق عادت نیز حداقل مبتنی بر این دو اصل است.

به این معنی که حداقل بعضی از خوارق عادات را مشاهده و یا احیاناً برخی از آنها برای خودمان تجربه شده است. حال اگر اصل علیت را وسیع بگیریم که هر آن چه وجود دارد، همان است که ما علل آن را می شناسیم و هر آن چه را که علل آن برای ما ناشناخته و یا گنگ است، از دایره اصل علیت بیرون است و هر آن چه از دایره علیت بیرون باشد، وجود ندارد. آیا این سؤال لازم نمی آید که: پس این تجربه و مشاهده من آیا وجود دارد و یا ندارد؟ اگر وجود داشته باشد که اصل علیت آن را آشکار می کند و از طرفی من وجداناً در خود آن تجربه را یافته ام و یا آن را مشاهده کرده ام. این جاست که باید گفت: اصل علیت یک قانون مسلم عقلی است. اما محدوده ای دارد. می باید این محدوده را شناخت، آن گاه حکم کرد که آیا این مورد خاص مخالف اصلی علیت است یا خیر؟

2_ از طرفی، اعجاز مبتنی بر نقل همگانی است که به آن تواتر می گویند و این « تواتر » یکی از اصول عقلایی است. به این معنی که عقلاً عالم بعدی می دانند که: هم پیروان ادیان مردمانی خرافه پرست و احساساتی و عاطفی باشند و هم احساس و عاطفه را بر عقل و نکته سنجی ترجیح داده و به اعجاز معتقد شوند. این را نیز بعید می دانند که همه آنها - حتی دشمنانشان - بنای خود را بر یک دروغ همگانی بگذارند و به دروغ تحقق اموری را به رسولان الهی نسبت دهند. این نکته به حدی وضوح دارد که حتی دشمنان درجه یک رسولان الهی نیز نتوانسته اند آن را از اذهان انسان ها بزایند.

3_ نکته دیگری که می شود از بیانات اینان به دست آورد این است که آنها می گویند: به فرض اینکه اعجاز مخالف با اصول علیت نباشد، باز هم قابل قبول و پذیرش نیست؛ زیرا امری است برخلاف عادت و در جریان عادی طبیعت استثنایی است؛ و چون طبیعت دارای قاعده و قانون است نه استثناء، پس با نقض قانون نمی توان به اعجاز معتقد شد. اینان می پندارند: چون اعجاز یکی از مقدمات اثبات نبوت است، پس با فرو ریختن یکی از این مقدمات، کل ساختمان را ویرانه می بینند و منکر نبوت می شوند. مقدمه باطلی که دلیل این گروه به آن استوار است، این می باشد که: گمان کرده اند: رکن رکین دلیل اثبات نبوت اعجاز است. بنابراین اگر اعجاز قابل پذیرش نباشد، اصل نبوت نیز پذیرفتنی نیست.

4_ از بخش دیگری از بیانات اینان این امر به وضوح به چشم می خورد که تن به پذیرش اصل علیت داده اند و از طرفی اعجاز را نیز غیر قابل پذیرش ندانسته اند. اما گوش کرده اند که اگر اعجاز را انکار نمائیم، این افکار ما تالی فاسدی به دنبال ندارد. زیرا مگر نه این است که ما به اعجاز به عنوان دلیل نبوت ایمان داریم، از دیگر سو آن چه روشن و مبرهن است، این می باشد که: چرا که راههای دیگری نیز برای اثبات نبوت وجود دارد، که می توان به آنها متوسل شد. آنچه بیان شد، چکیده ای از نظریات و مبانی آن نظریات در رابطه با شبهه اعجاز بود. پرواضح است که هر کدام از این گروه ها، یکی از مقدمات و مبانی مقبول خود را فرض و ثابت گرفته اند. آن گاه

به تبیین و توجیه آن پرداخته اند. که اگر این کار را نمی کردند، بلکه ابتدا به معرض مبانی و مقدمات اعجاز می پرداختند، آن گاه به ابراز نظریه، کارشان به این بن بست ها نمی انجامید.

ما اعجاز را قبلاً تعریف کردیم. اینک به معرفی اجمالی قانون علّیت می پردازیم و آن گاه روشن خواهیم نمود که نه تنها اعجاز و قانون علّیت، یکی از طرفین تناقض نیستند، بلکه هیچ مخالفتی با هم ندارند.

پاسخ شبهه اعجاز

گفته شد: پاسخ این شبهه مبتنی بر شناخت اصل علّیت است. چرا که ما قبلاً، اعجاز را تعریف نموده و شناختیم. اکنون می خواهیم ببینیم که قانون علّیت چه می گوید که اینان را اینگونه به تب و تاب انداخته است. به حدی که گروهی این قانون را انکار کرده اند و بعضی اعجاز را، قانون علّیت می دانند و می گویند: «هر معلولی نیاز به علت دارد» و به همین معنی اعجاز از اصول بدیهی عقلی بوده، و صحت آن هرگز قابل انکار و مناقشه نیست. اما این قانون هرگز علت را محدود و مشخص نمی کند.

به بیان روشن تر قانون علّیت حکم می کند که: حرارت هرگز بدون علت پدیدار نمی شود. اما این قانون هرگز مشخص نمی سازد که علت پیدایش حرارت، تنها و تنها آتش است. از این رو همراه با پیشرفت علم، می توانیم بگوییم که با استفاده از نیروی الکتریکی و جریان برق نیز حرارت تولید کنیم، نمی توان گفت که: «اصل علّیت منسوخ گشته و یا استثناء خورده است».

زیرا اصل علّیت هرگز فقط ناظر به علت و معلولی که ما با آنها آشنایی داریم نمی باشد و مقید به پدیده های معلوم و شناخته شده برای ما نیست. بلکه یک اصل کلی و قانون جهان شمولی عقلی است، که هرگز استثناء پذیر نمی باشد. به تعبیر دیگر، بعضی تصوّر می کنند که اصل علّیت می گوید: «هر معلولی، علتی می خواهد».

از این رو، هنگامی که می بیند پدیده ای که از غیر راه طبیعی و معلولی بوجود آمده است، آن را پدیده ای خلاف قانون علّیت می پندارد و حال آن که چنین پندار باطلی، ناشی از مقید ساختن و محدود نمودن قانون علّیت به علت و معمول عادی و معمولی است که تقیید و تحدید نابجا و نادرستی است. در مورد اعجاز نیز باید دانست که وقوع یک امر خارق العاده و غیر معمولی به دست پیامبر هرگز به معنای تحقق پدیده ای بر خلاف اصل علّیت، و تحقق معلول بدون علت نیست. بلکه به معنای صورت گرفتن امری، غیر از راه عادی و معمولی است. نه از راه عادی. بنابراین پذیرفتن اعجاز به هیچ وجه به معنای انکار اصل علّیت یا پذیرفتن استثناء در این اصل نیست. زیرا، اعجاز از آن جهت که مستند به خداست، یک علت مفیضه هستی بخش را در خود دارد. یعنی فرض پذیرفتن اعجاز، عرض پذیرفتن علّیت خداست. اما نسبت به علل طبیعی، یعنی اگر معلولی بدون علت طبیعی به وجود آمد، آیا این به معنای نقض قانون علّیت است یا نه؟... نمی توانیم ادعا کنیم که علت طبیعی برای پیدایش یک معلول منحصر است به آن چه که ما شناخته ایم و راه دیگری برای پیدایش معلول طبیعی وجود ندارد. زیرا ممکن است در مواردی که اعجاز تحقق پیدا می کند، علتی موجود باشد غیر از خدا و در طول وجود خدا. زیرا هیچ عقلی نمی

تواند چنین چیزی را نفی کند. نه تنها نمی تواند نفی کند، بلکه چنین تأثیراتی را ثابت می کند. کسانی که ریاضت هایی می کشند و نیروهای نفسانی خاصی پیدا می کنند، می توانند تصرفاتی کنند و پدیده های به وجود آورند که به وسیله اسباب طبیعی میسر نیست و این مسأله ای است که به هیچ وجه امروزه قابل تشکیل نیست. گروه های علمی متشکل از دانشمندان مختلف، مکرراً کارهای آنان را بررسی کرده اند تا ببینند، طبق کدام قانون طبیعی افعال آنان تحقق پیدا می کند و همه اعتراف دارند که هیچ قانون طبیعی - شناخته شده ای - در کار آنها مؤثر نیست.

اعمالی مانند، تله پاتی، هیپنوتیزم، مانیه تیزم، احضار روح و کارهای محیرالعقولی که مرتاضان هندی انجام می دهند، مانند چهل روز در قبر خوابیدن و بدون هیچ مشکلی از آن خارج شدن و یا با یک نگاه متمرکز ابناء فولاد را نوب کردن و از همه مهمتر کارهای « ساتی سای بابا saty say baba » که با هیچ قانونی قابل توجیه نیست.

اکنون حرف ما این است: وقتی از مرتاضین که بر اثر ریاضت های خاص قدرت هایی خاص پیدا می کنند و اعمال عجیبی انجام می دهند، چنین تصرفاتی ممکن باشد، چگونه می توانیم اعجاز انبیاء و الهی را انکار کرده و بگوییم: محال است؟

آنچه گفته شد برای نیل به این امر مهم بود که: ممکن است برای پدیده های مادی، علت فوق مادی و مجردی در کار باشد. بنابراین ممکن است نفس پیغمبر یا ولی خدا در پیدایش پدیده ای مؤثر باشد و هیچ قانون علمی این امر را نمی تواند نفی کند. زیرا قوانین علمی فقط می توانند بگویند: در حوزه عمل من و حوزه مشی به عمل من، چنین روابطی وجود ندارد. اما ماوراء آن، چیزی هست یا نه، آن را نمی دانیم. ختم مقال این که: منظور از آن، تفصیل این مجمل است که: « پیدایش امور خارق العاده نقض قانون علیت و قوانین طبیعی نیست ». گروهی دیگر از موضعی کاملاً خنثی به اعجاز می نگرند. اینان را عقیده بر این است که: نه نیازی به اثبات اعجاز است و نه نیازی به رد آن. چرا که مگر نه این است که اثبات کننده های اعجاز، آن را به عنوان دلیلی بر نبوت اثبات می کنند و رو کنندگان آن نیز اعجاز را چون به پندارشان، ناقض قوانین طبیعی علی و معلولی است، نمی پذیرند. اکنون اگر بگوییم: نیازی به اعجاز برای اثبات نبوت نداریم، آیا همه آن دعواها فروکش نخواهد کرد؟ پرواضح است که همه آن دعواها و نقض و ابرام از بن، بی مورد خواهد بود. اما لب لباب مدعای اینان این است که می پندارند: با وجود عقل و فطرت، نیازی به اعجاز نیست.

دلیل اینان از مقدمات زیر تشکیل می شود:

1_ انسان بر خلاف سایر حیوانات از قوه ای بنام عقل برخوردار است. این قوه او را در بسیاری از امور نظری راه گشایی می کند. یکی از این امور نظری، اثبات نیازمندی انسان به وحی و رسالت است. و عقل انسان می تواند بدون یاری خواستن از عوامل بیرونی، رسالت را درک نموده و به اثبات اش همت گمارد. همان گونه که توحید را این گونه درک می کند و نیازی به واسطه ندارد.

2_ انسان غیر از عقل، دارای نعمتی خدادادی بنام « فطرت » است که می تواند دست او را در مقام عملکرد بسیاری از افعال بگیرد و راه را از چاه بر او آشکار سازد. یکی از احکام فطری، حکم رجوع به رسول الهی است. زیرا تعالیم او را، مطابق با داشته های وجدانی خود می یابد.

3_ قانون « دفع ضرر محتمل » حکم می کند که به انبیاء ایمان می آوریم، بدون این که نیازی به اعجاز داشته باشیم تا آن را واسطه ارتباط نبی و خدا بدانیم و بدان وسیله صداقت او را تأیید بنماییم.

امام صادق علیه السلام در مقام مناظره با دهریون و زندیق ها که اعتقادشان بر این بود: نه خدایی است و نه رسالتی و نه معادی! می فرمود: ما می گوئیم: خدایی وجود دارد، رسولی از جانب خدا به سوی بشر فرستاده و معادی نیز حتما وجود دارد. اما شما می گوئید: این امور خرافی و باطل است! حال اگر این امور وجود نداشته باشد، ما که ضرری نکرده ایم. اما اگر وجود داشته باشد، آیا شما ضرر جبران ناپذیری متحمل نشده اید؟! در مقابل این استدلال محکم وجود نورانی امام صادق علیه السلام، آنها سکوت کردند و حرفی برای گفتن نداشتند. با توجه به نکاتی که گفته شد، می خواهیم بگوییم: با توجه به عقل و فطرت و قانون دفع ضرر محتمل، ما به انبیاء مؤمن می شویم و نیازی به اعجاز برای اثبات حقانیت ارتباط با خدا و دلیل قرار دادن آن برای اثبات نبوت نداریم. پس اعجاز بر انبیاء لازم نیست. بعضی از برای رفع شبهه برآمده اند و این گونه پاسخ داده اند که: « در آنجا که شخصی ادعای نبوت می کند، همان گونه که احتمال صدق در گفتار او می رود. احتمال کذب نیز می رود. اینجاست که ترتیب اثر دادن به احتمال صدق با توجه که احتمال طرف مقابل خود کاری است خلاف احتیاط عقلی. بخصوص در آنجا که در رد کلمات مدعی نبوت؛ کلمات ضد و نقیض و گفتار سست و بی پایه نیز دیده می شود، و بدین روست که مسأله ایمان و اعتقاد، که در رابطه با سرنوشت نهایی و جاودانی انسان است، هر گونه ای نیست که بتوان آن را بر شک و تردید و احتمال و... مبتنی ساخت. بلکه باید بر اساس جزم و یقینی استوار و پایدار مبتنی باشد تا تأثیر لازم را در عمل کرد و رفتار انسانی داشته باشد. و اعجاز، مسأله ای است که موجبات این چنین یقین و اطمینانی را برای مردم فراهم می آورد. در این پاسخ، چند نکته وجود دارد:

1_ این استدلال پاسخی است به ناقدین اعجاز و آنها که می گفتند: با توجه به عقل و فطرت، نیازی به اعجاز نیست. اما اگر با دقت به آن نگریسته شود، این امر روشن می شود که پاسخ فوق توضیح استدلال ناقدین است. نه رد آن.

2_ در این پاسخ این امر مفروض انگاشته شده است که اعجاز در جایی است که احتمال کذب باشد. حال اگر موردی را یافتیم که احتمال کذب نداشت. آیا با توجه به این استدلال، نیازی به اعجاز احساس نمی شود؟

3_ کلام دیگر این که: اگر در گفتار کسی ضد و نقیض راه یافت، عقل احتمال نبی بودن او را نمی دهد. بنابراین باز هم نیازی به اعجاز احساس نخواهد شد. از طرفی با توجه به این استدلال، اگر در کلام کسی ضد و نقیض یافت نشد، عقل حکم می کند که او نبی است. در این صورت نیز نیازی به اعجاز نخواهد بود.

با توجه به نکات مطرح شده، این امر روشن می شود که این پاسخ، پاسخی برای رد ناقدین اعجاز نمی تواند باشد. اما می توان به گونه ای دیگر به این اشکال پاسخ داد، برای پاسخ به سراج مقدمات اشکال ناقدین می رویم. به این ترتیب که: 1_ مقدماتی که در اشکال ناقدین اعجاز مطرح شده بود، کاملاً درست است. به این معنی که: عقل انسانی توانایی حل بسیاری از امور و معضلات را دارد. فطرت نیز در این امر خطیر، یار و همراه اوست و قانون دفع ضرر محتمل در بسیاری از مواقع پشتیبان او می باشد. اما با وجود این، دلیل نمی شود که ما به اعجاز، نیازی نداشته باشیم و یکی از مقدمات اثبات نبوت را اعجاز ندانیم. زیرا آن مقدمات _عقل، فطرت و دفع ضرر محتمل_ برای افراد خاصی دلیل اثبات نیازمندی انسان به دین و به عبارت دیگر دلیل اثبات نبوت است. و ما اگر خوش بین باشیم باید بگوییم که این افراد فقط 10% اجتماع انسانی را تشکیل می دهند، و سایر انسان ها از این قدرت برخوردار نیستند. از اینرو به دلایل روشن، تجربی و ملموس نیاز دارند تا اشباع شوند. و اعجاز يك دليل ملموسي است که بوسیله حواس ظاهر، قابل درک می باشد. 2_ آیا وجود اعجاز در کنار عقل، فطرت و دفع ضرر محتمل، دارای توالی فاسدی که بودن یکی از آنها، دیگر نیازی به اعجاز احساس نشود؟ به عقیده ما، هیچ گونه لازمه فاسدی مترتب بر کنار هم بودن این مقولات نمی تواند باشد. بلکه هر کدام می توانند پشتوانه و مؤید دیگران باشند. 3_ اعجاز برخلاف عقل و فطرت و دفع ضرر محتمل، يك دليل عام و مشمول است که همه اقشار و انسان ها را مخاطب قرار می دهد، چه این انسان ها در زمره خواص و دانشمندان باشند و چه در زمره عوام و مردم عادی. 4_ این را نیز نباید از نظر دور داشت که: دلیل بودن اعجاز بر دلیل بودن عقل و فطرت و دفع ضرر محتمل در نزد عموم انسان ها می چربد. چرا که اعجاز مبتنی بر تجربه و مشاهده حسی و بلا واسطه است. اما آن دلایل فاقد این خصوصیت می باشند. به همین دلیل مردم از راه اعجاز زودتر به صدق نبی پی می برند تا از طریق واسطه قرار دادن آن دلایل سه گانه. چون دلایل سه گانه _عقل، فطرت و دفع ضرر محتمل_ حداقل نیازمند به تأمل و به زحمت انداختن عقل و توجه به فطرت غبار نگرفته می باشد. حال اگر فطرت کس یا کسانی به وسیله پرده ضخیمی از غبار پوشیده شده بود، چگونه می توان او را مؤمن به رسالت نمود؟ در حالی که باید اول غبار را از فطرت او زدود. آن گاه به او گفت: به نبی نیز برای رستگاری دنیوی و اخروی نیازمندی. اعجاز امام این قدرت را دارد که به طرفه العینی، دشمن خدا را به دوست او تبدیل نماید. آن گونه که بر موسی و ساحران و یا بر بشر حافی و امام موسی کاظم علیهما السلام گذشت.

اعجاز کار کیست؟

آیا معجزه کار خداست یا نبی؟

این سؤالی است که در تاریخ اندیشه اسلامی از سابقه طولانی برخوردار است و به میزان سابقه تاریخی خود، ذهن دانشمندان اسلام را به خود مشغول داشته است. برای پاسخ به سؤال فوق سه نظریه و پاسخ ارائه شده است؟

- 1_ بعضی قایل شده اند که اعجاز کار خداست. برای اثبات مدعای خود استدلالهای شرعی و عقلی آورده اند.
- 2_ گروهی نیز معتقدند که معجزه، کار رسول خداست. به عقیده اینان رسول خدا بر اثر ارتباط با خدا، به چنان قدرتی دست می یابد تا بتواند در طبیعت دست به تصرف بزند.
- 3_ طائفه ای نیز معتقدند که: اعجاز هم کار خداست و هم کار رسول خدا. البته در طول هم، نه در عرض هم. این که کدام یک از این نظریات درست است و کدام نادرست، باید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و این نکته روشن شود که چه امری و چه مبنایی باعث شده است تا اینان آن نظریه را ارائه دهند. به این منظور، نظرات ارائه شده را به بررسی می نشینیم. اول _ یکی از نظریات ارائه شده، در پاسخ فوق این بود: « معجزه کار خود پیامبر است «؛ یعنی نفوس انبیاء این قدرت را دارند که جهان طبیعت را تغییر دهند. آنها می گویند: « همان گونه که روح،

ناخدای تن ماست و بدن ما را به حرکت در می آورد، قوای ادراکی ما را به اندیشیدن وامی دارد و قوای تحریکی وجود را به کار و کوشش وا می دارد، جان پیامبر، نیز چون ناخدایی است که کشتی طبیعت را به فرمان خویش به حرکت درمی آورد؛ و عالم ماده برای انبیاء به منزله بدنی است که مسخر روح آنها می باشد. بنابراین، انبیاء هر کاری را که بخواهند، می توانند انجام دهند». یکی از بزرگترین دانشمندان طرفدار این نظریه، چنین می گوید: « گوهر نفس، از سنخ ملکوت است. هر چیزی که ملکوتی است، تسلط به عالم ماده و طبیعت دارد. پس نفس پیامبر که بسیار قوی است، می تواند به عالم طبیعت تأثیر بگذارد و آن را به اراده خویش دگرگون سازد. » برای تحلیل و بررسی این نظریه باید مبانی و مقدمات آن را شناخت.

مبانی و مقدماتی که در این نظریه مفروض انگاشته شده است، به شرح زیر می باشد:

- 1_ انسان بودن انسان، مبتنی بر وجود روح است.
- 2_ دلیل و فلسفه وجودی تشریح دین، کمال انسان است و از آنجا که انسان بدون روح بی معنا و تو خالی است، لذا دین برای کمال بخشیدن به روح انسانی آمده. زیرا جسم او را طبیعت می تواند پرورش دهد.
- 3_ روح در پرتو دین می تواند مدارج عالی را یکی پس از دیگری طی کرده و به نهایت کمالی که برای یک مخلوق قابل تصور است، برسد.
- 4_ وقتی به این مرحله رسید، می تواند در موجودات مادون خود تصرف کند.
- 5_ این تصرف گاهی بر اساس مجاری عادی طبیعی و گاهی بر اساس مجاری غیر عادی طبیعی که اعجاز نام می گیرد، انجام می گیرد. گرچه این مقدمات درست است، لکن مهم ترین مقدمه ای که می توانست این نظریه را کامل کند، منقول مانده است. آن مقدمه عبارت از این است که: « **تصرف انسان کامل در طبیعت به اذن خداست، نه بدون اذن او** ». چرا که رسول خدا برای انجام مأموریت خدا به سوی خلق می آید و آن چه رسول دارد، از خداست. یکی از این داشته های رسول، اعجاز است که بدون اذن او نمی تواند آن را انجام دهد. البته شاید بتوان با رجوع به نظریه « امکان فقری » توجیهی برای این نظریه به دست آورد. به این نحو که:

- 1_ خداوند تبارک و تعالی _ بنابر براهین عدیده خدانشناسی _ هستی محض و وجود علی الاطلاق است.
- 2_ حق تبارک و تعالی مبدأ هستی است. به این معنا که همه چیز از او نشأت گرفته و مخلوق او می باشد.
- 3_ تمامی مخلوقات، معلوم حق تبارک و تعالی است.
- 4_ معلول، یعنی چیزی که در ذات خود، نیازمند به غیر که علت او باشد، است.

5_ وجود معلولی _ بنابر مقدمه 4 _ جز، تعلق و تقدم به علت، چیز دیگری نمی باشد. به این معنا که هستی معلول همان تکیه به غیر و هستی یافتن از اوست. چون حروف که اگر اسمی در کنار آنها نباشد، هرگز دارای معنا نخواهند شد.

6_ در دار هستی و وجود، جز حق تعالی، نمی تواند تکیه گاه و هستی بخش دیگری برای معلول فرض کرد.

7_ بنابراین مخلوقات، فقر محض هستند. نه این که « فقیر » باشند.

8_ یکی از این مخلوقات وجود مقدس و نورانی رسول و مخلوقی دیگر، اعجاز است.

9_ جریان اعجاز _ با تحلیل فوق _ متناسب به حق تعالی می شود. گرچه نبی نیز در تحقق آن سهمی، دارد. مؤید این تحلیل سوای عقل، قرآن عظیم الشان و دعاهاى مأثوره نیز می باشد.

در قرآن کریم می خوانیم که:

« يا أيها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد »

(سوره فاطر _ آیه 15).

در دعا شریفه کمیل بن زیاد، سلطان ادیبان و پیشوای عارفان، مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام، این گونه خدای خود را می طلبید:

« اللهم انى اسئلك برحمتك التى وسعت كل شىء، و بقوتك التى قهرت بها كل شىء، و خضع لها كل شىء، و نل لها كل شىء، و بجبروتك التى غلبت بها كل شىء، و بعزتک التى لايقوم لها شىء... »

در دعای ابو حمزه ثمالی امام سجاد می فرماید:

« ... من این لی الخیر یا رب و لایوجد الا من عندک... و لولانت لم ادر ما انت... »

بنابر آن چه ذکر شد _ یعنی پیدا نمودن مقدمه مفقود، این نظریه که همان اذن الهی در امر اعجاز بود _ شاید بتوان گفت که: نظریه وجود فقری _ یا امکان فقری _ می تواند به کمک این گروه از دانشمندان بشتابد.

اعجاز کار کیست؟

دومین نظریه ای که در این باب ارائه شده است، مدعی است که، اعجاز کار خداست، و رسول خدا هیچ گونه دخالت در آن ندارد. اینان می گویند: هیچ انسانی _ هر قدر که مراحل رشد و کمال را طی کرده باشد _ قادر به تصرف در جهان طبیعت نیست. از این روی معجزات انبیاء هیچ ربطی به نفوس آنها ندارد. معجزات، فعل خداست و بس.

پس معجزه، فعل الهی است که برای تصدیق و تأیید برگزیدگان خود، در جهان طبیعت ظهور می کند و به دعا، یا اعلام ایشان ظاهر می گردد. چنان که سایر رویدادهای طبیعت به تقدیر حق بروز می کند و اراده انبیاء و نفوس رسولان در ایجاد آنها کمترین تاثیری ندارد؛ و از اینرو، آنان نیز چون دیگر مردم، گاهی مدتها در انتظار معجزات الهی و ظهور آیات تکوینی خدا به سر می برند. چنان که درباره پیامبر اسلام این گونه در قرآن کریم آمده است:

«...فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِنَا أَنظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ»

(سوره یونس، آیه 20)

پیامبران هرگز ادعا نداشتند: «در وجود آنها قدرتی نهفته است که چون اراده کنند، جهان طبیعت را دگرگون می نمایند و مردگان را زنده می سازند. بنابراین، معجزه کار خداست که به دست پیغمبر، صورت می گیرد». منظور از قید «به دست پیامبر» این است که، پیغمبر آنجا یک ابزار و آلت ظاهری و بی دخالت، بیش نیست. مثلاً ما برای بستن پیچ و مهره، نیاز به ابزار داریم. خدا نیز برای انجام اعجاز نیاز به اعجاز دارد که رسولان، ابزار خداوند برای انجام اعجاز هستند! _ نعوذ بالله من هذه الاوهام _ لذا اگر عیسی مسیح به نص قرآن از گل، چیزی به شکل مرغ ساخت و آن گاه در او دمید و مرغ شد، وظیفه اش به پایان رسیده است. چرا که آن چه کار عیسی بود همین کار بود که از ما هم ساخته است. به این نحو که یک مقدار گل برداریم و به شکل مرغ بسازیم و بعد در آن فوت کنیم. دیگر به عیسی مربوط نیست که این گل مرغ بشود یا نشود. آن دیگری که خدا باشد، این کار را می کرد که مرغ جان بگیرد و ... این لب لباب نظریه این گروه بود.

این نظریه، اگر چه ظاهری آراسته دارد و بدین وسیله خواسته است به خیال خود، جایگاه منبع عبودیت و توحید را حفظ و از شرک و دست درازی به آستانه ربوبیت جلوگیری نماید، لیک چون دقیق به آن نگریسته شود، این امر روشن خواهد شد که نه تنها نتوانسته با این پندار ریشه شرک را بسوزاند، بلکه تیشه به ریشه دین و دین داری زده و خیال همه از این بابت راحت نموده است.

اشکالات عمده ای که بر این نظریه وارد است، به شرح زیر می باشد:

1_ این نظریه در تقابل و تعارض مستقیم با آیات فراوانی از کتاب الله مجید قرار دارد. به عنوان نمونه، توجه به این آیات ضروری است: (الف)

« و الی ثمود اخاهم صالحا، قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره، قد جاءکم بینة من ربکم هذه ناقه الله لکم آیه ... »

(سوره اعراف، آیه 73)

(ب) « و لسلیمان الریح غدوھا شهر و رواحھا شهر و أرسلنا له عین القطر، و من الجنّ من یعمل بین یدیہ باذن ربّه... »

(سوره سوره سبأ، آیه 12)

(ج) « ... و آتینا ثمود النّاقه... »

(سوره سوره اسراء، آیه 59)

(د) و آیات دیگری دال بر این است که اعجاز را فعل رسولان نیز می داند. به این معنی که اراده رسولان الهی را در طول اراده خداوند متعال در انجام اعجاز به رسمیت می شناسد.

2_ اگر انبیاء در انجام اعجاز هیچ نقشی جز نقش ابزاری ندارند، چه نیازی بود که خداوند برای انجام این امر رسولان را استخدام کند. مگر نه این است که تمامی موجودات، نمونه ای از اعجاز و مظهر قدرت الهی است. آیا برای خدا این امر مقدور نبود، بدون این که موسی را با آن شداید روبرو کند، با فرعون روبرو می شد و ستونی از ستون های کاخ او را تبدیل به اژدها می کرد و بدین وسیله قدرت خود را نمایان می ساخت؟ بنا بر نظریه این گروه، فرض فوق هیچ ابا و استبعادی ندارد. لیک استلزام و تن دادن به غرض فوق، این تالی فاسد را دارد که در آن صورت بشر نیازمند رسول نبود و ارسال رسل و انزال کتب نیز بی معنی می شد؛ البته اینان به این تالی فاسد معتقد نیستند.

3_ این نظریه می گوید: چون اعجاز کار خداست، پس خدا هرگونه بخواهد، آن را انجام می دهد و به دست هر کس لازم بداند آن را محقق می سازد. حال، این سؤال مطرح است که به کدام دلیل، خداوند انسان هایی را به نام رسولان خود، مأمور به انجام این امر نموده و نیز چرا ترجیح بلا مرجح! قایل شد و گروهی را مفتخر به رسالت و بعضی را مفتخر به وصایت و دیگران را محکوم به تبعیت نمود؟ اگر فعل، فعل خداست. نباید فرقی بین فرعون و موسی می نهاد، چرا که می تواند همان کارهایی را که به وسیله موسی انجام داد، به وسیله فرعون انجام دهد!

4_ این حرف که « پیامبران هرگز ادعایی نداشتند که می توانند اعجاز انجام دهند » در جای خود درست است. چرا که اگر رسولان مدعی انجام اعجاز از جانب خود، بودند. تفاوتی با ساحران نداشتند. چون ساحران نیز می گویند: این کار خارق العاده را من به تنهایی انجام می دهم. نیز این ادعاه مبتنی بر انجام پی در پی است و انجام پی در پی مبتنی بر تحصیل و کسب است و می دانیم که در اعجاز، از مقوله کسب و تحصیل، خبری نیست.

5_ این نظریه مبتنی بر افکار ولایت تکوینی انبیاء است. در صورتی که آنچه از نصوص دینی و موازین عقلی بدست می آید، این است که: انبیاء الهی، جز ولایت تشریحی، دارای ولایت تکوینی نیز بوده اند. و با توجه به نکات مطرح شده، معلوم گردید که این نظریه، نظریه ای موافق شرح و هم گام با عقل نیست. یکی دیگر از، پاسخ هایی که به سؤال فوق داده شده، این نظریه است که:

« معجزه، فعل پیغمبر است. اما به اذن خداوند تبارک و تعالی »

طبق ادعای صاحبان این نظریه، معجزه با قدرت و اراده رسول خدا پیدا می شود، اما با اذن خداوند. به این معنا که: خداوند، آن قدرت خارق العاده و چنان اراده قوی را به رسولش تفویض نموده تا قادر به انجام اعجاز باشد. در نتیجه، این رسول خداست که اراده می کند، فلان امر خارق العاده انجام شود و این اتفاق نیز می شود. نه این که رسول خدا، فقط کارش این باشد که مثلاً مرغی را از گل بسازد و اراده او هیچ گونه مدخیلی در جای گرفتن مرغ، نداشته باشد. بلکه امر خدا به رسول اش این است که تو این کار را بخواه و بکن! ما به تو این قدرت و این اراده قوی را داده ایم که به موجب آن می توانی، این کارهای خارق العاده را انجام دهی. بنابراین طبق موازین عقلی و بر مبنای این نظریه هیچ گونه محذور شرعی لازم نمی آید و پای شرک نیز کاملاً از میان برچیده می شود. مؤید این نظریه نه تنها موازین عقلی است، بلکه آیات روشن الهی نیز آن را تأیید می کند. زیرا قرآن به صراحت، معجزات را به شخص پیغمبر نسبت می دهد، اما همواره تأکیدش بر این است که فعل رسول خدا را مقید به اذن الله، نماید.

گروهی از آیات شریفه قرآن کریم، که دال بر این ادعا است، به شرح زیر می باشد:

1

«... و ما کان لرسول ان یاتی بآیه الا باذن الله...»

(سوره مؤمن، آیه 78)

این آیه شریفه صراحت در این امر دارد که این پندار باطل را به خود راه ندهید که رسول حق، هر گاه بخواهد می تواند، اعجاز انجام دهد. بلکه تمامی کارهای آنها مستند به اذن الهی است. پس اگر قدرت و اذن الهی بود، نفس

پاک و مطهر رسول می تواند با آن اذن، دست به تصرفاتی در عالم طبیعت بزند و الا هرگز رسول الهی، ادعای کاری از نزد خویش را ندارد و نداشته است.

2_ قرآن کریم در آیه 49 سوره مبارکه آل عمران درباره حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام این گونه می فرماید:

« و رسولاً الی بنی اسرائیل انّی قد جنّتکم بآیه من ربکم، انّی اخلق لکم من الطّین کهیئۃ الطّیر...»

یعنی: « او را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستاد که به آنان بگوید: من از طرف خدا معجزی آورده ام و آن معجزه، این است که از گل، مجسمه مرغی ساخته و به آن نفس قدسی بدمم تا به اذن خدا مرغی گردد. و کورمادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم...»

3_ تحلیل عقلی نیز، مؤید این مهم است که نفس رسول خدا در انجام معجزه دخیل است. زیرا اگر این امر _ دخیل بودن رسول در امر معجزه _ غلط و نادرست بود، آوردن قید « باذن الله » در آیه شریفه لازم و بجا نبود. زیرا مگر نه این است که کلمه « اذن » در مورد دیگران استعمال می شود. به این معنا که هرگاه پای کسی دیگر در کار بود و آن کس صاحب چیزی بود، برای به دست آوردن آن چیز باید از او اجازه گرفت و یا باید صاحب امر فوق، به کسی که طالب امر در اختیار اوست، اجازه تصرف بدهد. به این ترتیب است که می توان حکم کرد که: اگر این کارها، کار خدا و فقط خدا بود و رسول او هیچ گونه دخالتی در انجام آن نداشت، آوردن قید « باذن الله » لغو و بی فایده بود. مگر می توان گفت: « من به اجازه خودم این کارها را می کنم ». پرواضح است که این گونه استعمالات در محاورات عادی قبیح است. چه رسد به قرآن کریم که در این زمینه، اعجاز می باشد. پس نفس قید « باذن الله » این امر را می رساند که رسول خدا این کارها را انجام می دهد. اما با اذن و اجازه خداوند تبارک و تعالی.

4_ بنابراین لغوی نیز این امر روشن است. که قید « باذن الله » به تمام اموری که قبل از آن ذکر شده است، می خورد. به این نحو که: « من از گل مجسمه می سازم به اذن خدا، » « در آن می دمم به اذن خدا، » و « مردگان را زنده می کنم به اذن خدا. »

5_ قایل شدن به این تحلیل، هرگز مستوجب شرک، آن گونه که بعضی پنداشته اند، نمی باشد. چرا که فعل رسول در طول فعل خدا و با اذن اوست. نه این که نعوذ بالله ما برای رسول و فعل او در مقابل خداوند تبارک و تعالی، استقلال قایل باشیم.

6_ این تحلیل با کلام نورانی، پرمعنی و راه گشای امام جعفر صادق علیه السلام نیز منطبق است. آنجا که آن بزرگوار برای تنویر اذهان و بیداری افهام و نجات صراط حق از اباطیل و اوهام فرمود: لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین.

آیا اعجاز یقین آور است یا ظن آور؟

قبل از ورود به بحث، به جاست که دو کلمه « یقین » و « ظن » معنا شوند.

1_ یقین: آن حالت روانی است که ما را با واقع و نفس الامر روبرو می کند، به گونه ای که هرگز خلاف مورد مذکور را فرض نمی گیریم. مثلاً « 4 مساوی 2×2 » است. این را می گویند: یک مسأله یقینی. زیرا هیچ گاه و هیچ کس حتی کودکی که در کلاس اول ابتدایی تحصیل می کند، احتمال « 5 مساوی 2×2 » را رد می کند و آن را کذب می داند.

2_ ظن: یا گمان، همان حالت روانی است که ما را وادار به پذیرش امری می کند. با توجه به این که آن امر دارای مصداق های صدق فراوان تری نسبت به مصداق های کذب است. مثلاً می گویند: شهر پاریس و برج ایفل آن، زیباترین شهر دنیا و برج جهان است. ممکن است از تعداد بسیاری از افراد این خبر را شنیده باشند. اما شنیدن از این تعداد بسیار، هیچ گاه برای ما زیبا بودن پاریس و برج آن را یقینی نمی کند. زیرا ممکن است، کسی بگوید: شهر مادرید اسپانیا و برج پیزا در ایتالیا زیباترین هستند. پس گمان یا ظن آن حالت روانی می باشد که احتمال کذب آن می رود. ولو بسیار اندک، حتی به اندازه یک درصد. با توجه به آن چه ذکر شد: دانشمندان اسلام می گویند: وقوع اعجاز به دست پیامبران الهی، حاکم از دو امر است:

اول_ اعجاز این امر را حکایت می کند که، یک نحوه ارتباط و رابطه ای بین پیغمبر و خدای تبارک و تعالی برقرار است. به دیگر سخن، معجزه در این مرحله، نمایانگر کمال روحی و معنوی « ولیّ » خداست. هنگامی که ولی و رسول خدا اعجاز می کند. نیروی بشریش به نیروی الهی او متصل است. یعنی خدا به او قدرت و نیروی مافوق بشری عنایت فرموده است.

دوم _ امر دیگری را که اعجاز حاکی از آن می باشد، این امر است که اعجاز بازگو کننده و حاکی از گفته ها، دستورات و فرامینی می باشد که این رسول آنها را برای مردم از جانب خدا بیان می کند. حکایتگر بودن اعجاز از دو امر فوق، این سؤال را می آفریند که: اولاً و بالذات، وظیفه حکایت گری و یا دلیل بودن آن مربوط به کدام یک از دو جنبه است؟ به تعبیر دیگر، آیا اعجاز دال بر نبوت خاصه است و حاکی از ارتباط رسول با خدا است؟ و لاغیر. یا این که اعجاز دال بر نبوت عامه است و لاغیر؟ یعنی اعجاز امری است که اولاً و بالذات برای این محقق می شود تا تعالیم انبیاء را تصدیق کند و بگوید: « این تعالیم خدایی است. لذا کسی که این تعالیم را بازگو می کند، نحوه ای ارتباط با خدا پیدا کرده و مورد و ثوق و اعتماد او شده تا حامل پیام او برای مردم باشد». و یا این که، هر دو امر را حکایت می کند. البته نه به نحو طولی، بلکه به نحو عرضی و در کنار هم و هم زمان. به این معنا که این گونه نیست که اعجاز اولاً و بالذات، دال بر نبوت خاصه یا عامه باشد و بعد از آن، دیگری را حکایت کند. بلکه اعجاز امری است که در یک زمان، هم حاکی از نبوت خاصه است و هم حاکی از نبوت عامه. آن چه با تمهید

این مقدمات ذکر شد برای این بود که بگوییم، سؤالات فوق، مدت های مدیدی است که دانشمندان را به تکاپو انداخته و ذهن آنها را به خود مشغول نموده است. زیرا در این سؤالات یک امر بسیار مهم نهفته است و آن مهم، این است که آیا اعجاز، امری یقین آور است یا ظن و گمان آور؟ به دیگر سخن، قبل از اثبات دلیلیت اعجاز بر نبوت خاصه یا عامه و یا هر دو، باید تکلیف خود را با این سؤال روشن کنیم که آیا اعجاز، برای انسان ها یقین خلق می کند، یا فقط ظن، می آفریند و از خلق یقین، ناتوان است؟

در پاسخ به این سؤال دو نظریه ای از دانشمندان مطرح شده است.

1_ بعضی از دانشمندان معتقدند که معجزه، نهایت کاری که می کند، خلق مدعی حیرت و شگفتی است. نه خلق یقین و رهایی از شک و ظن. اینان می گویند: « علم به این که ده از سه بزرگتر است، علم یقینی است که هیچ احتمال و تردیدی در آن راه ندارد. حال من نمی دانم که عدد ده از عدد سه بزرگتر است. اکنون اگر کسی منکر این معنا شود و از طریق معجزه یا کرامت، برابر چشم ما سنگی را زر و عسائی را اژدها کند و سپس ادعا کند که ده بزرگتر از سه، نیست. به هیچ وجه، سخن او را باور نخواهم کرد و در علم من هیچ شک و تردیدی ایجاد نخواهد شد و از خرق عادت می که در برابر مردم صورت گرفته است، جز شگفتی حاصل نخواهد شد.» این دانشمند در ادامه سخنش چنین می گوید: « من به صدق حضرت محمد و راستی حضرت موسی ایمان آورده ام. ولی این ایمان به صرف بروز معجزه شق القمر و اژدها شدن عصا، حاصل نگشته است. زیرا در آن چه به عنوان معجزه ظاهر گردد، فریب نیز راه می یابد و ممکن است مردم در اشتباه و گمراهی واقع شوند و چیزی که چنین باشد، مورد وثوق نخواهد بود...». این نظریه ای است که این گروه برای عدم یقین بودن اعجاز ارائه داده اند. ما ضمن بررسی مقدمات این نظریه و آشکار ساختن فساد آن، خواهیم گفت که: اعجاز اتفاقاً، یقین آور است. آن هم یقینی بالاتر از معادلات ریاضی و مسائل فلسفی. زیرا چه بسا گروهی از معادلات ریاضی و یا مسائل فلسفی مبتنی بر حلقه مفقوده و یا مقدمه ای باطل استوار شده باشد. با این وجود گر چه آن معادله یا مسأله صدق نما است، اما در واقع و نفس الامر، غلط و یا قابل اثبات نباشد.

به عنوان نمونه، اصول موضوع بعضی از رشته های ریاضی، تا هنوز اثبات نشده اند. مثل اصول ترازوی در هندسه اقلیدس. در مسایل فلسفی نیز از این گونه مسایل خطای، صادق نما کم نیست. نمونه اش، بعضی از اصول فلسفه مشاء و یا اشراق است.

به همین دلیل است که دانشمندان هیچ گاه ادعای قاطعیت در صدق گزاره های علم خود را نکرده اند. گرچه گفته اند: « این اصل حکم فرماست ». اگر دقیق به این قاعده بنگریم، به این نتیجه خواهیم رسید که: فرق است بین « صادق بودن آن اصل »، « حکم فرما بودن آن ».

گفته شد، بعضی از دانشمندان، اعجاز را یقین آور نمی دانند. اکنون وقت آن است که به بررسی نظریه این گروه پرداخته و فساد آن را روشن نماییم. برای این منظور توجه به مبانی و مقدمات دلیل و نظریه اینان ضروری است. مبناهایی که این نظریه به آن استوار است، به شرح زیر می باشد:

1_ اینان، معاوضه و تحدی را که شرط لاینفک اعجاز است، نادیده گرفته اند. زیرا می گویند: « در آن چه به عنوان معجزه ظاهر می گردد، فریب نیز راه می یابد».

2_ خرق عادتی که بین اعجاز و غیر اعجاز، اعم از سحر، شعبده و حتی کرامت و سایر امور خارق العاده وجود دارد، در این نظریه لحاظ نشده است. و همچنین ساحر و اعجاز کننده در این نظریه در کنار هم قرار گرفته اند.

زیرا می گوید: « اگر کسی از طریق معجزه و کرامت، در برابر چشم ما سنگی را زر و عسائی را اژدها کند و سپس ادعا کند که ده بزرگتر از سه نیست...» حال آنچه از تاریخ به وضوح به ما رسیده این است که رسولان الهی هیچ گاه ادعاهای خلاف عقل نکرده اند.

3_ این امر در این دلیل مفروض شده است که: خداوند _ نعوذ بالله _ ابایی از کارهای خلاف عقل و حکمت ندارد. چرا که اینان در جایی دیگر گفته اند: «اعجاز کار خداست» و این جا می گویند: « ... فریب نیز ممکن است در اعجاز راه یابد».

نتیجه ای که از این دو مقدمه به دست می آید، این است که:

« خداوند، اگر گاهی انسان ها را بفریبید و یا آنها را به گمراهی سوق دهد، کاری خلاف عقل و حکمت انجام نداده است».

4_ در مقدمه سوم، تالی فاسدی دیگر نیز می آفریند و آن عبارت از این است که: رسول خدا نیز می تواند گاهی انسان ها را بفریبید و اعجاز را وسیله ای برای عرض اندام در برابر انسان های دیگر و ابزاری برای زور آزمایی دنیوی و مقاصد زود گذر آن قرار دهد. این امر از آنجا نشأت می گیرد که بعضی از طرفداران این نظریه، قائل به « عصمت مقید » هستند. به این معنا که می گویند: « پیامبر فقط در مقام تلقی وارد که وحی به مردم، از دو « عصمت » برخوردارند. اما در زمان های دیگر و امور دیگر، لازم نیست که معصوم باشند. بنابراین، اشتباه و حتی _ نعوذ بالله _ گناه از آنها سر می زند».

5_ در استدلال اینان، قید « خلق شگفتی » برای مردم در اثر اعجاز، آورده شده است. اما منظور خود را از آوردن این قید و اضافه نمودن آن، بیان نکرده اند. به دیگر سخن حرفی از آثار و توابع « خلق شگفتی » به میان نیاورده اند؛ و نیز از مقدمات « روانی و تاریخی » این قید سخنی نگفته اند. با توجه به آن چه گفته شد، با اندک تأملی، سستی و بی پایگی این مقدمات و به تبع آن، استدلال و نظریه اینان روشن و مبرهن خواهد شد. چرا که مقدمات اول، دوم و سوم اینان در بحث « توحید و عدل » و نیز در « بحث اعجاز » به طور مبسوط به آنها پرداخته شد. به مقدمه چهارم نیز در بحث « عصمت » پرداخته خواهد شد. آن چه اینجا نیز به بحث دارد، مقدمه پنجم است. قائلان به این نظریه می گویند: « ... از خرق عادتی که در برابر مردم صورت گرفته است. جز شگفتی،

حاصل نخواهد شد». بنابراین، نتیجه می گیرند: « اعجاز شگفتی آفرین است. نه یقین آفرین». اما هنگامی که مقدمات و لوازم و تبعات این شگفتی را بررسی نماییم، خواهیم دید که این « شگفتی » مبتنی بر یک سری مقدمات یقین آور است و نیز این « شگفتی » یک سری لوازم و آثاری به دنبال دارد که آن آثار و لوازم نیز موجب قطع و یقین می شوند. مقدمات « خلق شگفتی » به وسیله اعجاز به شرح زیر است: 1_ آن چه مسلم است، این می باشد که انسان های هم عصر همه رسولان الهی، از آن بزرگوار تقاضای اعجاز نکرده باشند. این امر نیز مسلم است که « تقاضا » مبتنی بر « احتیاج » است. « احتیاج » نیز گاهی مادی است و گاهی غیر مادی. البته این مسأله نیز واضح است که تقاضای اعجاز مبتنی به احتیاج غیر مادی یا روانی است.

البته این سؤال مطرح می شود که: « این احتیاج روانی _ غیر مادی _ از کجا نشأت گرفته است؟ »

پرواضح است که این احتیاج از فطرت انسان ها سرچشمه می گیرد و در « جبلی » آدم رواست. انسان ها چون با امر عظیمی همانند رسالت و مژده آنها که سعادت دنیوی و اخروی باشد، مواجه می شوند، فطرت آنها حکم می کند که می باید، نشانه ای دال بر این ادعا باشد و این نشانه، همان است که اعجاز نامیده شده است.

2_ وقوع « تقاضای اعجاز » نیز امری کاملاً روشن و مبرهن است. چرا که تاریخ بشر، پیش روی ماست و سابقه ای به طول عمر انسان ها دارد. چه کسی می تواند بهانه جویی های بنی اسرائیل و تقاضای آنها از رسولانشان، مخصوصاً از حضرت موسی را در تاریخ نبیند.

3_ این امر نیز کاملاً در تاریخ روشن است که این اعجاز ها یک سری تبعات به دنبال داشته است. به عنوان مثال، اژدهای موسی علیه السلام، موجب ایمان بسیاری از انسان ها و ساحران گردید؛ و نیز سرد و گلستان شدن آتش برای ابراهیم خلیل، باعث گردید که گروه کثیری از گمراهان به راستی و درستی او ایمان آورده و به دین او مؤمن شوند. از این که بگذریم، با معجزه ختمیه مواجه هستیم که بدون نقص و تحریف در دست بشر است. می دانیم که این کتاب عزیز، چه آتشی در خرمن فصحا و بلغای عرب زد و چه گران کسان، را نرم و چه دانشمندانی پرمدها را رام نمود!

آن شگفتی تبعاتی نیز به دنبال داشت که به شرح زیر است:

1_ این امر روشن شد که این شخص، گزاف نمی گوید و لاف نمی زند. آن چه می گوید و وعده می دهد، همان را انجام می دهد. قول و فعلش عین هم است و تعارضی در بین آن دریافت نمی شود. اگر می گوید: دریا را می شکافم، می شکافد. اگر می گوید: دستم: آن گاه که از گریبانم بیرون آید، روشن می شود چون ماه، واقعاً همانند ماه روشن می شود. اگر ادعا می کند که کور و پیسی و ... را شفا می دهد، شفا می دهد. اگر می گوید: مرده را به اذن خدا زنده می کنم، واقعاً زنده می کند؛ و اگر می گوید: عهد نامه را موریانه ها خورده است، واقعاً چنان شده و ...

2_ و این گونه است که ساحران به آنها مؤمن می شوند و پزشکان و طبیبان حاذق عصر کار آنها را خدایی و فوق بشری می دانند و ابوذرها و عمارها، میثم ها و سلمان ها و ... هزاران هزار انسان بر گرد شمع وجود آنها حلقه می زنند تا از گرمایی وجود آنها، وجود سرد و سرما زده خود را گرما بخشند.

3_ وقتی به چشمه زلال معرفت وصل شدند، از هیچ کس و هیچ چیز جز خدای تبارک و تعالی واهمه ندارند. اگر تهدید شدند که:

« فلاقطن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ... »

(سوره طه، آیه 71)

بی پروا و امیدوار به فضل حق فریاد سر می دهند که:

« لن نوثرک علی ما جائنا من البینات الذی فطرنا، فاقض ما انت قاض. انما تقضی هذه الحیاه الدنیا »

(سوره طه، آیه 72)

اگر با جانفروساترین بلیات و شکنجه ها مواجه شدند، تسلیم نمی شوند، بلکه « احد، احد » و « صمد، صمد » را با جان و دل زمزمه می کنند و در این راه چون سمیه و یاسر، جام جانفزای شهادت را با اخلاص و شوق و صف ناپذیری سر می کشند... و آیا قبول این تبعات و پذیرش جانانه آنها جز از یقین و قطع سر می زند؟

آیا اعجاز دال بر نبوت عام است یا خاصه؟

سؤال فوق را می توان این گونه نیز مطرح ساخت که: آیا معجزه، می تواند دلیل بر صدق و حقانیت محتوای دعوت نبی باشد؟ به دیگر سخن، اعجاز چه امری را می خواهد اثبات کند؟ آیا اعجاز از جانب خدا و به وسیله نبی برای این منظور صادر می شود که به مردم اثبات کند: این شخص صاحب علامت مشخص، فرستاده اوست و با او ارتباط دارد؟ یا این که نه تنها می گوید: این شخص فرستاده اوست، بلکه در صدد اثبات این امر نیز می باشد که، هر آن چه این شخص می گوید نیز از اوست. زیرا که این شخص متصف به این صفت است که:

« و ما ینطق عن الهوی. ان هو الاّ وحی یوحی »

(سوره النجم، آیات 3-4)

لذا از این به بعد برای تقرب به خداوند از او راهنمایی و مدد جست. زیرا که تنها و یگانه راه ارتباط با خدا، فقط این شخص دارای اعجاز است؟ برای پاسخ به این سؤال، دانشمندان اسلام دو گروه شده اند. گروهی این نظریه را ترجیح داده اند که اعجاز، جز اثبات نبوت خاصه، دلالت دیگری ندارد. گروهی دیگر اما گفته اند: که اعجاز

سوی اثبات نبوت خاصه، نبوت عامه را نیز می تواند اثبات کند. به دیگر سخن، اعجاز نه تنها اثبات کنند و رابطه نبی با خداست که این امر را نیز می رساند که آن چه را این نبی می گوید، نیز صادق است. هر کدام از این دو گروه برای خود استدلال هایی دارند. استدلال گروه دوم با این سؤال آغاز می شود که: « اصولاً خداوند به چه جهت، اعجاز را امری ضروری برای او قرار داده است. به گونه ای که هیچ رسولی بدون اعجاز به مردم معرفی نشده است». صاحبان مسلک فوق در پاسخ به سؤالی که طرح نمودند، این گونه پاسخ می دهند: « پرواضح است که در امر فوق _ نبی بدون معجزه _ سری نهفته است و آن سر همانا برنامه ای است که قرار است به دست این شخص برای هدایت مردم آورده شود. این نیز معلوم است که در انتخاب این فرد خاص برای امر رسالت، نکته ای نهفته بوده است. چه دیگران نیز همانند او، انسان بوده اند». سرّ انتخاب این فرد را به عنوان نبی، اینگونه می دانند که شخص مذکور، به وسیله مقدماتی که طی کرده و سلوکی که انجام داده است. پله های کمال و ترقی به سوی حق متعال را یکی پس از دیگری، فتح نموده و اینک سزاوار این وظیفه عظمی گردیده است. این گونه است که خداوند او را برای امر رسالت بر می گزیند. که اگر کاری جز این می نمود، همانا صدور اعجاز به دست ناپخته و هرزه و دمدمی مزاج است و این امر به حکمت خداوند سازگاری ندارد. اکنون که اثبات شد این شخص، اولاً: با طی مراحل از کمال، مستوجب اعطای امر عظیم صدور اعجاز به دست او گردیده است. ثانیاً: بر مردم نیز مبرهن شده که او رابطه ای خاص با خدای عالم دارد. ثالثاً: این مرد شخص صادق و راستگو می باشد. زیرا ساقه او دلیل این امر است. این نتیجه به دست می آید که: اگر او، ادعای پیامی و امری خطیر، از طرف خداوند داشت، به بیراهه نرفته و کذب نباخته است. بدین تربیت به اینجا می رسیم که اعجاز، معاد دعوت را نیز اثبات می کند. همان گونه که نفس رابطه نبی و خدا را اثبات می نماید.

خلاصه کلام این که: این استدلال بر مقدمات زیر استوار است:

- 1_ خداوند حکیم است.
- 2_ برای امر اعجاز کسی را انتخاب می کند که صلاحیت آن را داشته باشد.
- 3_ بین اعجاز کسی که معجزه به دست او ظاهر می شود، گونه ای رابطه و هماهنگی برقرار است.
- 4_ خداوند این هماهنگی را بر هم نمی زند.
- 5_ معجزه کننده، جز ادعای اعجاز، ادعاهای دیگری نیز دارد.
- 6_ همان گونه که هماهنگی بین نبی و اعجاز برقرار بود، بین او و سایر ادعای او نیز برقرار است.
- 7_ اگر اعجاز دلیل بر صدق ارتباط نبی و حذر باشد، دلیل بر صدق سایر دعاوی او نیز حتماً هست.

گروه دیگری از دانشمندان اسلام بر این عقیده اند که هیچ ارتباطی منطقی، بین اعجاز، صدق تعالیم آوردنده اعجاز برقرار نیست. بلکه نهایت کاری که اعجاز وظیفه انجام را دارد، صحه گذاشتن بر صدق نبوت خاصه و ارتباط این شخص با خداوند متعال است. زیرا انبیاء الهی همواره دو سخن داشته اند. یکی « ادعا » و دیگری « دعوت ». ادعای آنان این است که با جهان غیب در ارتباطند و فرشتگان الهی بر آنان نازل شده، و پیام خداوند را به آنان می رساند. دعوت انبیاء به پذیرش معارف حقه در مبدأ و معاد و احکام و دستوراتی تکاملی برای انسان است. اولین قدم در این زمینه، آن است که ادعای نبوت پیامبران توسط معجزه ثابت گردد، تا پس از آن، از محتوای دعوت آنان سود جست. اعجاز برای اثبات دعوت پیامبران نیست. بلکه اساس اعجاز برای اثبات ادعای نبوت آنان است که این ادعا را بدون معجزه نمی توان ثابت کرد.

زیرا اگر شخص پیامبر مدعی است که با جهان غیب ارتباط دارد و فرستاده خدای سبحان برای هدایت انسان است. برای اثبات این مدعا و ارتباط خارق العاده اش باید کاری خارق العاده، عملی و عینی انجام دهد، همگان ببینند که صدور امر خارق العاده برای او ممکن است و او شخصی است فوق العاده که از قدرت لایزال الهی بهره مند است. این امری است که قرآن نیز بر آن صحه می گذارد. چه « اقوام و امم انبیاء سلف که طبق نص قرآن کریم برای اثبات صدق دعوی نبوت، از انبیاء خودشان معجزه می خواستند. در واقع همین طریق را به کار می بستند. یعنی یک امر خارق العاده ای می خواستند که با صدور آن از پیغمبر خدا، دعوی پیغمبری او ثابت شود. به دیگر سخن، از برای وحی و نبوت که خود کاری خارق العاده است، مثل و نظیری از خوارق عادات می خواستند. تا صحت تحقق وحی و نبوت که از جهت حس راهی به وی نداشتند، روشن شود». دلیل دیگری که بر این امر، دلالت معجزه بر نبوت خاصه نه عامه، می توان ارائه کرد، این است:

اگر معجزه، جز نبوت، صدق تعالیم او را نیز اثبات می کند، چرا نباید از عهده اثبات « عصمت نبی » نیز برآید:

مگر جز این است که یکی از شرایط رسالت و اوصاف او، « معلوم بودن نبی » است - البته با تفسیر خاص شیعه جعفری از عصمت - در صورتی که دانشمندان اسلام، معجزه را دلیل عصمت ندانسته اند. بلکه دلایلی چون « قبح اعزاء، به جهل، نقض غرض، عقیم ماندن اهداف بعثت و ... » را برای اثبات عصمت و لزوم آن برای انبیاء ارائه نموده اند. و نیز شاید بتوان گفت: اگر دایره حکومت اعجاز آن قدر وسیع باشد که عهده دار صدق تعالیم انبیاء نیز باشد، چرا نباید دلیلی برای اثبات حق تعالی نباشد. مگر اعجاز، فعل خارق العاده حق و یا بنده او نیست. و مگر فعل از فاعل خود حکایت نمی کند. اما می دانیم که این استدلال نادرست است. گر چه بعضی از دانشمندان غربی بدون اثبات خدای قادر، به آن تمسک جسته اند. لیک پرواضح است که این استدلال منجر به دور یا تسلسل می شود و این دو نیز باطل هستند.

بنابراین، معجزه دلالت تطابقی بر شرایع و ادیان الهی که یک سلسله معارف روشن عقلی می باشند ندارد. مرحوم علامه طباطبایی که رحمت واسعه خدا بر او باد، در این باره چنین می فرماید: « هرگز پیغمبری برای اثبات توحید یا معاد و یا نبوت عامه و نظام آنها دست به معجزه نزده است و کسی از امم انبیاء نیز برای قبول محتویات دعوت انبیاء معجزه ای درخواست نکرده است. این معنا از بیانات قرآنی بسیار واضح است». قرآن

کریم معارف اسلام و سایر محتویات دعوت حقه را با استدلال برهانی و در مواردی خاص به حسب مناسبت با جدل یا پند و اندرز بیان فرموده و از انبیاء گذشته نیز همین نوع نقل کرده است». از آنچه در این بحث بیان شد، این نکات به دست می آید: متفکران مسلمان، عمدتاً معجزه را دلیل بر صدق نبوت مدعی نبوت _ نبوت خاصه _ می گیرند، نه دلیل بر صدق تعالیم او. چون به نظر آنان رابطه ای بین یک عمل خارق العاده و صدق تعالیم کسی که چنین امر خارق العاده ای را انجام داده وجود ندارد. بلکه بدانستن صدق تعالیم او نیازمندیم که ابتدا نبوت آن شخص، سپس عصمت او اثبات شود. آن گاه به مدد عقل، هماهنگی و عقل پذیر و بر مقتضای فطرت انسانی بدون تعالیم او را ثابت نمائیم.

معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

دانشمندان اسلام برای رسول گرامی، حدود هزار معجزه در کتب تاریخی _ حدیثی نقل کرده اند.

اینها معجزاتی است که همزمان با ولادت آن بزرگوار شروع و تا پایان عمر آن وجود مقدس و منور ادامه می یابد. این دانشمندان معجزات رسول گرامی اسلام را بر دو دسته تقسیم بندی نموده اند. طبق این تقسیم بندی، بعضی از معجزات در زمان حیات رسول گرامی اسلام بوقوع پیوسته است و بعضی نیز بعد از حیات آن بزرگوار محقق شده است. ما ابتدا به تقسیم بندی این دانشمندان اشاره خواهیم نمود و در انتها به یک تقسیم بندی جدید خواهیم پرداخت.

1_ دانشمندان اسلام، ابتدا به معجزاتی پرداخته اند که در زمان خود آن بزرگوار به وقوع پیوسته است. منظور از زمان خود آن حضرت، آن معجزاتی است که در طول 63 سال عمر پربرکت آن وجود نورانی به وقوع پیوسته است و مردمان با چشم دیده اند و برای آیندگان نقل نموده اند. از مهمترین این معجزات، حوادثی است که در هنگام ولادت آن حضرت اتفاق افتاده است. طبق نقل مورخان اسلام، هنگامی که رسول خدا متولد شد، طاهر و پاک از هر گونه خون و نجاسات بود. با پاهای مبارکشان زمین را لمس نمودند. بلافاصله به سوی کعبه به سجده افتادند. سپس سر مبارکشان را به سوی آسمان بلند کرد و به توحید خدای یکتا و نبوت خودش شهادت داد. آنگاه حضرت آمنه، مادر گرامیشان را مورد خطاب قرار داده و این گونه به او فرمودند: « **ولدت خیر الناس، فسمیه محمداً**، یعنی بهترین انسانها را به دنیا آوردی، پس نام او را محمد بگذار. از دیگر عجایبی که در این لحظه اتفاق افتاد، این بود که: « تمامی بتها به صورت بر زمین افتادند. ایوان کسری، قصر بزرگ و با شکوه پادشاهان ساسانی، که حاکمان ایران آن روز بودند، شکست و آتشکده فارس که حدود هزار سال روشن بود، به ناگاه خاموش شد.»

بعضی دیگر از معجزات آن بزرگوار مربوط به زمان رسالت آن حضرت در مکه است _ گرچه از زمان ولادت تا رسالت آن بزرگوار، معجزات فراوان دیگری نیز اتفاق افتاد. اما چون بنای ما بر نقل اجمال و اختصار است لذا از ذکر آن چشم پوشی می نمائیم _ از مهمترین معجزاتی که در این دوره اتفاق افتاد، می توان به واقعه « **انذار** » اشاره کرد که رسول مکرم اسلام از جانب خدای بزرگ و به وسیله آیه شریفه « **وانذر عشیرتک الاقربین** »

(سوره شعراء، آیه 214) مأمور ابلاغ آشکار رسالت گردید. رسول خدا برای اجابت این امر، ابتدا از نزدیکان خود شروع کردند و آنها را دعوت نمودند. ابن اثیر که از مورخان مشهور اسلام است در کتاب تاریخ خود _ الکامل _ این واقعه را از زبان آقا و مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چنین نقل می کند: هنگامی که آیه انذار نازل شد، رسول خدا مرا خواست و فرمود: یا علی، همانا خداوند مرا امر نموده که عشیره خویش را انذار نمایم. پس برایمان یک صاع گندم، یک پای گوسفند و ظرفی شیر تهیه نما و فرزندان را جمع کن تا آنها را طعام دهم، آنگاه آنها را از آنچه بدان امر شده ام، آگاه نمایم. علی علیه السلام می فرمایند: آنگونه که رسول خدا فرموده بود، انجام دادم. دعوت شده ها چهل نفر شدند. هنگامی که جملگی جمع شدند، رسول خدا مرا دستور دادند طعامی را که ساخته بودم برایش بیاورم. رسول خدا پاره ای گوشت برگرفت. پاره پاره ساخت و در اطراف سفره ریخت و گفتند: بخورید به نام خدا. همه از آن طعام خوردند و نوشیدند و سیر شدند و خوراکیها هم چنان باقی ماند. سپس رسول خدا به سخن آمده و گفتند: ای فرزندان عبدالمطلب به خدا قسم هیچ جوان عربی نمی شناسم بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قوم خود آورده باشد. به راستی خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدای مرا فرموده است: شما را به جانب او دعوت کنم. ای بنی عبدالمطلب! خدا مرا بر همه مردم عموماً و بر شما خصوصاً مبعوث کرده و گفته است: **« و انذر عشیرتک الاقربین »** و من شما را به دو کلمه ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است، دعوت می کنم. به وسیله این دو کلمه عرب و عجم را مالک می شوید و امتهای رام شما می شوند. با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و با همین دو کلمه از دوزخ نجات می یابید: گفتن **لا اله الا الله** و گواهی بر پیامبری من. پس کدام یک از شما مرا در این راه کمک می دهد تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ پس احدی از آنان وی را پاسخ نداد. اما من که از همه خردسالتر و کوچکتر بودم، گفتم: یا رسول الله! من شما را در این راه یاری می نمایم. پس گفت: بنشین! و سپس گفتار خویش را تکرار کردند و همچنان خاموش ماندند تا من گفتار نخستین خود را باز گفتم. پس گفت: بنشین! و بار سوم سخن خود را بر آنان تکرار فرمودند و احدی از ایشان حتی به یک حرف وی پاسخ نگفت و باز من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! برای یاری شما در این امر آماده ام. پس گردنم را گرفتند و گفتند: هان این است برادر وصی و خلیفه من در میان شما. پس از وی بشنوید و فرمانش را بپذیرید... واقعه **« شق القمر »** یکی دیگر از معجزاتی است که به دست رسول خدا قبل از هجرت در مکه و به پیشنهاد مشرکین انجام پذیرفت. در صحت این واقعه، هیچ مسلمانی شک و شبهه ای ندارد.

شرح این واقعه از این قرار است که: در یکی از شب های که قرص ماه کامل بود، مشرکین جمع شدند و به رسول خدا گفتند: اگر در آنچه می گویی، صادق هستی ماه را دو نیم کن. رسول اکرم به آنها فرمودند: اگر این کار را انجام دادم، ایمان می آورید؟ گفتند: آری. پس رسول خدا با انگشت مبارکشان به سوی ماه اشاره نمودند که ناگاه ماه منشق و دو نیم شد به صورتی که کوه حرا از بین دو نیمه آن آشکار بود. قریش گفتند: این سحر « ابی کبشه » بود. آنگاه به یکدیگر گفتند: منتظر باشیم تا ساحران از خارج بیایند. ببینیم آیا آنها هم این جریان را دیده اند یا نه؟ چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند تمام مردم عالم را سحر کند. ساحران یکی پس از دیگری از راه رسیدند و قریش جریان را از ایشان پرسیدند. گفتند: آری ما هم دیدیم که ماه دو نیم شد. راجع به

همین واقعه است که خداوند متعال آیات اول سوره مبارکه « قمر » را نازل فرمودند. بعد از این جریان نیز معجزات دیگری به وسیله رسول گرامی اسلام و به اذن خدای متعال صادر شد.

بعضی از معجزات دیگری که از رسول خدا صادر شده است به شرح ذیل می باشد:

الف _ خبر دادن رسول گرامی اسلام از خورده شدن عهدنامه قریش مبنی بر محاصره شدید اقتصادی مسلمین.

ب _ « ليله المبیت » که رسول اکرم از بین دشمنانی که برای به قتل رساندن آن بزرگوار خانه اش را محاصره کرده بودند، گذشت. در این شب مولا امیرالمومنین در بستر مبارک رسول مکرّم خوابید و جانفش را برای تقدیم

به حضرت حق، به رسول اکرم هدیه نمود. که این آیه نازل شد:

« و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد »

(سوره بقره _ آیه 207).

ج _ ایجاد رعب و وحشت بر قلب مشرکین در جنگ خندق و ... معجزات دیگر.

2_ معجزاتی که بعد از رحلت رسول گرامی اسلام اتفاق افتاد نیز بسیار زیاد است. در اینجا به ذکر دو نمونه اشاره می کنیم:

الف _ خبر دادن از آن چیزی که بر اهل بیت مبارک و مطهرش بعد از او می گذرد. آن بزرگوار از نحوه برخورد مسلمین با اهل بیت و نحوه شهادت آنها خبر می دهد.

ب _ او شهادت عمار یاسر به دست « فرقه باغیه » را خبر می دهد و هشدار می دهد که مبدا مسلمانی در جمع قاتلان عمار باشد.

منبع : اینترنت : وبسایت شعائر

<http://www.shaaer.com/txt/Khatamolnbya/MOjezate%20pyambar.htm>

برخی از معجزات رسول خدا «ص»

مورخین عموماً جزء حوادث این سالها-یعنی سالهای پنج به بعد از بعثت- و بقول برخی قبل از این سالها-یعنی سالهای سوم و چهارم بعثت- یکی دو معجزه بزرگ نیز از رسول خدا (ص) نقل کرده اند، که ما نیز بطور اجمال- و روی

وظیفه‌ای که در نگارش سیره و تاریخ زندگانی آنحضرت داریم- دو معجزه از این معجزات را که معروف‌تر و مهم‌تر است ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم، یکی داستان معراج و دیگری داستان شق القمر، و برای شرح بیشتر شمارا بکتابهائی که درباره معجزه و نبوت عامه و خاصه نوشته‌اند حواله می‌دهیم، زیرا بحث تفصیلی در اینباره از وظیفه ما که تاریخ نگاری و شرح سیره زندگانی آنحضرت است خارج است و یا به اصطلاح مربوط به مسائل کلامی و عقیدتی است نه مسائل تاریخی، ولی با اینحال برای آنکه خواننده محترم تا حدودی بامسئله معجزه و اعجاز آشنا گردد ناچاریم توضیح کوتاهی در اینباره بدهیم:

معجزه چیست؟

معجزه- همانگونه که از لفظ آن استفاده می‌شود- به کار خارق العاده‌ای گفته می‌شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می‌آوردند و دیگران را نیز بمقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می‌کنند، و چون کسی مانند آنرا نمی‌تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می‌گویند.

و در این تعریف قیودی بکار رفته که باید برای آنها نیز مختصر توضیحی بدهیم.

1- آنکه گفته شد «کار خارق العاده» و این در مقابل کارهای محال عقلی است که علماء و دانشمندان گفته‌اند که معجزه بر کارهائی که محال عقلی است تعلق نمی‌گیرد، چنانچه اراده حقتعالی نیز به اینگونه امور تعلق نمی‌گیرد⁽¹⁾ یعنی معجزه بکارهائی تعلق می‌گیرد که بطور عادت و معمول محال بنظر می‌آید اما عقلاً انجام آن کار محال نیست، مانند اژدها شدن عصا، و زنده شدن مرده، و بارور شدن و سبز شدن درخت خشک، و یا طی کردن صدها و یا هزاران فرسنگ راه را بدون وسائل ظاهری و در زمانهای بسیار اندک و حتی در یک لحظه و یا نقل و انتقال اجسامی را در این مدت کوتاه و فاصله زمانی و مکانی، و یا شکافتن کرات آسمانی و اجسام سخت و محکم زمینی مانند صخره‌ها را با وسائل معمولی مانند عصای چوبی و امثال اینگونه کارها، که بطور معمول انجام آنها نیاز بداشتن وسائل و گذشت زمانهای زیاد دارد و پیمبران الهی این کارها را برای اثبات مدعای خود- که گاهی مسبوق به درخواست دشمنان و مخالفان بوده و گاهی هم بدون درخواست آنها- بدون این وسائل و در مدت بسیار اندکی انجام می‌دادند و دیگران را نیز به آوردن مانند آن بمبارزه «و تحدی» می‌طلبیدند، و نمونه‌هائی از این قبیل که در قرآن نیز آمده است عبارتند از:

عصای موسی (اژدها شدن و زدن همان عصای چوبی بسنگ و جوشش دوازده چشمه آب از آن و معجزات دیگری که از آن عصای مقدس و تاریخی ظاهر گردید)، و ماجرای تخت بلقیس، و زنده شدن مردگان با نفس معجزه‌آسای حضرت مسیح، و داستان حضرت مریم و ولادت عیسی علیه السلام، و از همین قبیل است داستان اسراء و معراج رسول خدا (ص)، و داستان شق القمر، که با شرح و توضیحی که بعداً خواهیم داد آیندو معجزه نیز دلیل قرآنی دارد، همه از این قبیل هستند.

2- دومین مطلبی که از این تعریف استفاده می‌شود آنست که آوردن معجزه و قدرت بر انجام آن یکی از نشانه‌های درستی و صدق نبوت انبیاء و پیمبران الهی است، یعنی هر کس که مدعی نبوت و پیامبری الهی بود یکی از نشانه‌هائی

که صدق این ادعا را ثابت میکند آنست که اگر از او معجزه‌ای طلب کنند که انجام آن از نظر عقلی امکان داشته باشد باید بتواند انجام دهد که اگر نتوانست معلوم می‌شود دروغگو است و به دروغ خود را پیامبر الهی دانسته است.

و این مطلب دلایل عقلی و نقلی فراوانی دارد که فعلا جای ذکر آنها نیست.

3- سومین مطلبی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد فرق میان معجزه و سحر و جادو و چشم‌بندی و امثال آنها است که کسی فکر نکند معجزه نوعی سحر و جادو است زیرا معجزه به هر عملی که تعلق بگیرد آن عمل بصورت واقعی آن در خارج وقوع می‌یابد ولی سحر و جادو و چشم‌بندی حقیقت خارجی و واقعیت ندارد بلکه در نظر بیننده صورت می‌یابد یعنی مثلا در داستان موسی علیه السلام و ساحران فرعون آنچه موسی انجام داد حقیقت و واقعیت داشت یعنی واقعا عصای چوبی بصورت یک اژدهای بزرگ و خطرناک و حیوان درنده و جاننداری در آمده بود و دیگر چوب و عصا نبود، ولی مارهای ساحران واقعا مار جاندار نبود بلکه همان ریسمانها و طنابهایی بود که بوسیله داروهای شیمیائی به جست و خیز در آمده و بنظر مردم مارهایی جاندار شده بودند و تعبیرات قرآن در اینباره بسیار جالب است، آنجا که درباره عصای موسی سخن میراند اینگونه تعبیر می‌کند:

«قال القها یا موسی، فالقاها فاذا هی حیة تسعی، قال خذها و لا تخف سنعیدها سیرتها الاولى»⁽²⁾.

که از تعبیراتی مانند «فاذا هی حیة تسعی» و «سنعیدها سیرتها الاولى» بخوبی روشن می‌شود که آن عصا واقعا بصورت و بلکه به سیرت اژدهائی در آمده بود... ولی در مورد مارهای ساختگی ساحران می‌فرماید:

«فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی»⁽³⁾.

و در جای دیگر در اینباره می‌فرماید:

«فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاؤا بسحر عظیم و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون»⁽⁴⁾.

که در اینجا نیز از جمله‌های «یخیل الیه من سحرهم انها تسعی» و جمله «سحروا اعین الناس» و «ما یافکون» بخوبی معلوم می‌شود که عمل آنها واقعیت نداشت و بهمان تعبیر ساده چشم‌بندی بود و در نظر حاضران آنگونه جلوه می‌کرد...

که البته این بحث نیز احتیاج بتوضیح بیشتر دارد که ما بهمین مقدار اکتفا می‌کنیم.

4- همانگونه که بزرگان اهل علم و دانش گفته‌اند: معجزه و انجام آن چیزی نیست که قانون علیت و معلولیت و اسباب و علل را در جهان بهم بزند و خارج از محدوده علت و معلول و سبب و مسبب باشد، چون این مسئله که هیچ پدیده‌ای در این جهان بدون علت و بدون سبب بوجود نخواهد آمد جزء نوامیس خلقت این جهان هستی و سنت‌های قطعی الهی

است، منتهی از آنجا که معمولا علل و اسباب حوادث و پدیده‌های معمولی عموما محسوس و ملموس ما است و در معجزات اینگونه نیست، از اینرو برای مردم عادی این گمان بوجود می‌آید که آنها بدون علت و سبب بوجود آمده در صورتیکه قرآن کریم برای همه حوادث جهان علت و سبب ذکر کرده، و همه را معلول اراده و تقدیر الهی می‌داند مانند آیات زیر:

« انا كل شیء خلقناه بقدر »⁽⁵⁾.

« و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم »⁽⁶⁾.

« ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا »⁽⁷⁾.

و البته وسائط برای ایجاد اراده حقتعالی گاهی کم و گاهی زیاد، گاهی محسوس و گاهی غیر محسوس است، و اگر گاهی ما آن وسائط را ندیدیم یا نتوانستیم با این اسباب و علل مادی و اعضاء و جوارح ظاهری درک کنیم نمی‌توانیم آنرا انکار کنیم.

ملای رومی در ذیل داستان قضاوت حضرت داود درباره گاومی گوید:

چشم بر اسباب از چه دوختیم گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم هست بر اسباب اسبابی دگر در سبب منگر در آن افکن نظر انبیاء در قطع اسباب آمدند معجزات خویش بر کیوان زدند بی سبب مر بحر را بشکافتند بی زراعت جاش گندم کاشتند ریگها هم آرد شد از سعیشان پیشم بز ابریشم آمد کشکشان جمله قرآنست در قطع سبب عز درویش و هلاک بو لهب مرغ باییلی دو سه سنگ افکند لشگر رفت حبش را بشکند پیل را سوراخ سوراخ افکند سنگ مرغی کو ببالا پر زنددم گاو کشته بر مقتول زن تا شود زنده هماندم در کفن حلق ببریده جهد از جای خویش خون خود جوید ز خون پالای خویش هم چنین ز آغاز قرآن تا تمام رفض اسباب است و علت و السلام

که البته در تعبیر ایشان هم مسامحه‌ای وجود دارد و منظور از «قطع اسباب» و «رفض اسباب» و «بی سبب» و «قطع سبب» و امثال آنها همان اسباب ظاهری است، و حرف حق همان است که در آغاز گوید که: «هست بر اسباب اسبابی دگر»

بیانی از مرحوم علامه طباطبائی (ره) در اینباره:

مرحوم علامه طباطبائی در اینباره بیان جالبی دارد که بدنیت قسمتی از آنرا بشنوید: ایشان در ذیل آیه 24-25 سوره بقره در بحثی طولانی رشته بحث را به اینجا می‌کشاند که آیا خداوند متعال در مورد خرق عادات و معجزات چه می‌کند؟ آیا معجزه را بدون بگریان انداختن اسباب مادی و علل طبیعی و به صرف اراده خود انجام می‌دهد و یا آنکه در مورد معجزه نیز پای اسباب را بمیان آورده ولی علم ما به آن اسباب احاطه ندارد و خود او به آنها احاطه دارد و بوسیله آنها کاری را که بخواهد انجام می‌دهد آنگاه می‌گوید:

«هر دو طریق، احتمال دارد، جز اینکه جمله آخری آیه سوم سوره طلاق یعنی جمله: «قد جعل الله لكل شيء قدرا»، که مطالب ما قبل خود را تعلیل می‌کند، و می‌فهماند بچه جهت (خدا بکارهای متوکلین و متقین می‌رسد؟) دلالت دارد بر اینکه احتمال دوم صحیح است، چون بطور عموم فرموده: خدا برای هر چیزی که تصور کنی، حدی و اندازه‌ای و مسیری معین کرده، پس هر سببی که فرض شود، (چه از قبیل سرد شدن آتش برابراهیم، و زنده شدن عصای موسی، و امثال آنها باشد، که اسباب عادیه اجازه آنها را نمی‌دهد)، و یا سوختن هیزم باشد، که خود، مسبب یکی از اسباب عادیه است، در هر دو مسبب خدای تعالی برای آن مسیری و اندازه‌ای و مرزی معین کرده، و آن مسبب را با سایر مسببات و موجودات مربوط و متصل ساخته، در مورد خوارق عادات آن موجودات و آن اتصالات و ارتباطات را طوری بکار می‌زند، که باعث پیدایش مسبب مورد اراده‌اش (نسوختن ابراهیم، و اژدها شدن عصا و امثال آن) شود، هر چند که اسباب عادیه هیچ ارتباطی با آنها نداشته باشد، برای اینکه اتصالات و ارتباطهای نامبرده ملک موجودات نیست، تا هر جا آنها اجازه دادند منقاد و رام شوند، و هر جا اجازه ندادند یا غی گردند، بلکه مانند خود موجودات، ملک خدایتعالی و مطیع و منقاد اویند.

و بنا بر این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه خدایتعالی بین تمامی موجودات اتصالاتها و ارتباطهای برقرار کرده، هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد، و این نفی علیت و سببیت میان اشیاء نیست، و نمی‌خواهد بفرماید اصلاعت و معلولی در بین نیست، بلکه می‌خواهد آنها اثبات کند و بگوید: زمام این علل همه بدست خداست، و بهر جا و بهر نحو که بخواهد بحرکتش در می‌آورد، پس، میان موجودات، علیت حقیقی و واقعی هست، و هر موجودی با موجوداتی قبل از خود مرتبط است، و نظامی در میان آنها برقرار است، اما نه بآن نحویکه از ظواهر موجودات و بحسب عادت در می‌یابیم، (که مثلا همه جا سرکه صفرها بر باشد)، بلکه بنحوی دیگر است که تنها خدا بدان آگاه است، (دلیل روشن این معنا این است که می‌بینیم فرضیات علمی موجود قاصر از آنند که تمامی حوادث وجود را تعلیل کنند).

این همان حقیقتی است که آیات قدر نیز بر آن دلالت دارد، مانند آیه (و ان من شيء الا عندنا خزائنه، و ما ننزله الا بقدر معلوم، هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما خزینه‌های آنست، و ما نازل و در خور این جهانش نمیکنیم، مگر به اندازه‌ای معلوم) ⁽⁸⁾ و آیه (انا کل شيء خلقناه بقدر، ما هر چیزی را بقدر و اندازه خلق کرده‌ایم) ⁽⁹⁾، و آیه (و خلق کل شيء، فقدره تقدیرا و هر چیزی آفرید، و آنرا به نوعی اندازه‌گیری کرد) ⁽¹⁰⁾ و آیه (الذی خلق فسوی، و الذی قدر فهدی، آنکسی که خلق کرد، و خلقت هر چیزی را تکمیل و تمام نمود، و آنکسیکه هر چه را آفرید اندازه‌گیری و هدایتش فرمود) ⁽¹¹⁾ و همچنین آیه (ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم، الا فی کتاب من قبل ان نبراهها هیچ مصیبتی در زمین و نه در خود شما پدید نمی‌آید، مگر آنکه قبل از پدید آوردنش در کتابی ضبط بوده) ⁽¹²⁾، که درباره ناگواریها است، و نیز آیه (ما اصاب من مصیبه الا باذن الله، و من یؤمن بالله یهد قلبه و الله بکل شيء علیم، هیچ مصیبتی نمی‌رسد، مگر باذن خدا، و کسیکه بخدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند و خدا بهر چیزی دانا است). ⁽¹³⁾

آیه اولی و نیز بقیه آیات، همه دلالت دارند بر اینکه هر چیزی از ساحت اطلاق بساحت و مرحله تعین و تشخیص نازل میشود، و این خدا است که با تقدیر و اندازه‌گیری خود، آنها را نازل میسازد، تقدیریکه هم قبل از هر موجود هست، و هم با آن، و چون معنا ندارد که موجودی در هستیش محدود و مقدر باشد، مگر آنکه با همه روابطی که با سایر موجودات

دارد محدود باشد، و نیز از آنجائیکه یک موجود مادی با مجموعه‌ای از موجودات مادی ارتباط دارد، و آن مجموعه برای وی نظیر قالب‌بند، که هستی او را تحدید و تعیین می‌کند لا جرم باید گفت: هیچ موجود مادی نیست، مگر آنکه بوسیله تمامی موجودات مادی که جلوتر از او و با او هستند قالب‌گیری شده، و این موجود، معلول موجود دیگری است مثل خود.

ممکن هم است در اثبات آنچه گفته شد استدلال کرد بآیه (ذلکم الله ربکم، خالق کلشیء) این الله است که پروردگار شما، و آفریدگار همه کائنات است⁽¹⁴⁾. و آیه (ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها ان ربي علی صراط مستقیم)⁽¹⁵⁾ چون این دو آیه بضمیمه آیات دیگری که گذشت قانون عمومی علیت را تصدیق می‌کند، و مطلوب ما اثبات می‌شود.

برای اینکه آیه اول خلقت را بتامی موجوداتی که اطلاق کلمه (چیز) بر آن صحیح باشد، عمومیت داده، و فرموده هر آنچه (چیز) باشد مخلوق خداست، و آیه دومی خلقت را یک و تیره و یک نسق دانسته، اختلافی را که مایه هرج و مرج و جزاف باشد نفی می‌کند.

و قرآن کریم همانطور که دیدید قانون عمومی علیت میان موجودات را تصدیق کرد، نتیجه می‌دهد که نظام وجود در موجودات مادی چه با جریان عادی موجود شوند، و چه بامعجزه، بر صراط مستقیم است، و اختلافی در طرز کار آن علل نیست، همه بیک و تیره است، و آن این است که هر حادثی معلول علت متقدم بر آن است⁽¹⁶⁾.

و برخی هم علل زیر را که باید گفت علل طولی و علل نامرئی است در باب معجزات ذکر کرده‌اند:

1- علل طبیعی ناشناخته.

2- تاثیر نفوس و ارواح پیامبران.

3- علل مجرد از ماده مانند فرشته.

و ما با استفاده از روایات علت چهارمی هم بر آنها اضافه نموده و می‌افزاییم و آن دعای مستجاب مرد الهی است و برای تنوع بحث متن یکی از روایات را که بصورت داستانی در باب معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده ذیلا برای شما نقل می‌کنیم:

مرحوم کلینی و ابن شهر آشوب و صفار و دیگران بسندهای خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که هنگامی امام حسن علیه السلام در برخی از سفرهای خود که بمنظور عمره انجام می‌داد، از مدینه بیرون رفت و یکی از فرزندان زبیر نیز همراه آنحضرت بود، آنها در منزلی از منزلگاهها در کنار آبی فرود آمدند و در زیر نخله خرمائی که از بی آبی خشک شده بود منزل کردند مرد زبیری سر خود را بلند کرده نگاهی به نخله خشکیده خرما نمود و گفت:

«لو كان في هذا النخل رطب لاكلنا منه!»

چه خوب بود اگر در این نخله خرمائی بود که از آن می‌خوریم؟

امام حسن علیه السلام فرمود:

«و انک تشتهي الرطب»؟

-مگر تو میل به خوردن رطب خرما داری؟

مرد زبیری گفت: آری.

در اینوقت امام حسن علیه السلام کلماتی بر زبان جاری کرد که حاضران نفهمیدند ولی ناگهان دیدند نخله خرما سبز شد و برگ آورد و رطب در آن پدیدار گشت! ساربانان که همراه آنها بودو از وی شتر کرایه کرده بودند با تعجب گفت:

«سحر و الله!»

بخدا سوگند سحر و جادو کرد!

امام حسن علیه السلام فرمود:

«ویلک لیس بسحر و لکن دعوة ابن نبی مستجابة».

وای بر تو این سحر و جادو نیست، بلکه دعای فرزند پیغمبری است که مستجاب شده. (17).

و خلاصه کلام آنکه معجزه و خرق عادت چنان نیست که کاری نشدنی و محال عقلی را پیمبران الهی انجام می‌دادند، بلکه آنها بوسیله وسائل نامرئی که سر چشمه از تاثیر نفوس نیرومند و قوی آنها می‌گرفت و یا بکمک فرشتگان الهی انجام میشد و یا در اثر دعا و یا خواندن اسماء اعظم الهی و یا وسائل دیگری فاصله‌های زمانی و یا مکانی را که معمولاً برای انجام کارها لازم است به کمترین زمان و مکان تقلیل داده و یا صورت‌هایی را که تغییر آنها بصورت دیگر سالها و قرن‌ها وقت لازم داشت در کمترین وقت ممکن انجام می‌دادند، و این امر محال و غیر ممکن نبوده، و هم اکنون با پیشرفت علم و تکنیک با مقایسه با زمانهای قدیم نمونه‌هایی از انجام اینگونه امور را بدست بشر و با کمک علم و صنعت مشاهده میکنیم- با این تفاوت که انبیاء الهی بدون این اسباب و علل ظاهری و با همان وسائل غیر مرئی انجام می‌دادند و اینها با وسائل مادی و محسوس- مثلاً در زمانهای قدیم و با وسائل سفر و نقل و انتقال انسانها و رسیدن خبرها از نقطه‌ای بنقطه دیگر در آنروزها، گاهی ماهها و یا سالها طول می‌کشید تا انسانی از نقطه‌ای از کره زمین بنقطه دیگر سفر کند، و یا خبر و گزارشی از جایی بجای دیگر منتقل شود، ولی امروزه همان سفر چند ماهه و یا چند ساله و رسیدن همان خبر در آن مدت طولانی بکمک وسائل جدید در فاصله چند ساعت و یا چند دقیقه و ثانیه انجام می‌شود!

و یا تبدیل جسمی بی‌جان و مرده بصورت جسمی جاندار وزنده سابقا سالها وقت لازم داشت که امروزه خیلی از این وقتها راکم کرده‌اند و همچنان در کم کردن فاصله‌های زمانی و مکانی به‌پیش می‌روند... این درباره اصل معجزه و اما در مورد معجزات رسول گرامی اسلام و بخصوص دو معجزه معروف و بزرگی که اشاره کردیم در آینده مقدراری بحث و تحقیق میکنیم.

پی‌نوشت ها:

1- در چند حدیث که در کتاب توحید صدوق و غیره آمده از امام معصوم سؤال شده که آیا خدا قادر است کره دنیا را در تخم مرغی قرار دهد بنحوی که نه تخم مرغ بزرگ شود نه دنیا کوچک گردد؟ امام علیه السلام می‌فرماید: نسبت عجز بخدای تعالی جایز نیست ولی این کار هم شدنی نیست، یعنی قدرت خدای تعالی بر امر محال تعلق نخواهد گرفت چون نشدنی است نه اینکه خدا از این کار عاجز است، و به تعبیر دیگر نقص در قابل است نه در فاعل.

2- سوره طه-آیه 19-21.

3- سوره طه-آیه 66.

4- سوره اعراف-آیه 116-117.

5- سوره قمر-آیه 49.

6- سوره حجر-آیه 21.

**منبع : اینترنت : وبسایت حوزه
درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام جلد سوم**

7- سوره طلاق-آیه 4.

<http://www.hawzah.net/per/k/tar-tahl/tar-tahl3/tr-as309.htm>

8- سوره حجر-آیه 21.

9- سوره قمر-آیه 49.

10- سوره فرقان-آیه 2.

11- سوره اعلی-آیه 3.

16- تفسیر المیزان ج 1 ص 78.

14- سوره مؤمن-آیه 62.

12- سوره حدید-آیه 22.

17- اثبات الهداه ج 5 ص 144.

15- سوره هود-آیه 56.

13- سوره تغابن-آیه 11.

شق القمر معجزه‌ای از معجزات پیامبر(ص)

1- تاریخ وقوع این معجزه

در اینکه این معجزه در زمان رسول خدا(ص) و در مکه انجام شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله اجماعی است، ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایات و کتابها بچشم می‌خورد.

از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته‌اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد⁽¹⁾ ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که این ماجرا در سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد⁽²⁾ و در یک‌جای آن از پاره‌ای روایات نقل کرده که:

این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج‌سال قبل از هجرت اتفاق افتاد. و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.

2- چگونگی ماجرا

در روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت از ابن عباس و انس بن مالک و دیگران نقل شده عموماً گفته‌اند:

این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانند ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد، بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزد رسول خدا(ص) آمده و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود! رسول خدا(ص)

بدانها گفت: اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟

گفتند: آری، و آنحضرت از خدای خود درخواست این معجزه را کرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه‌حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید، و رسول خدا(ص) دوبار فرمود:

«اشهدوا، اشهدوا» یعنی گواه باشید و بنگرید!

مشرکین که این منظره را دیدند بجای آنکه به آنحضرت ایمان آورند گفتند! «سحرنا محمد» محمد ما را جادو کرد، و یا آنکه گفتند: «سحر القمر، سحر القمر» ماه را جادو کرد!

برخی از آنها گفتند: اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده! از آنها بپرسید، و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم‌شدن ماه بیان داشتند⁽³⁾.

و در پاره‌ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتادولی برخی از شارحین حدیث گفته‌اند: منظور از دو بار همان دو قسمت شدن ماه است نه اینکه این جریان دو بار اتفاق افتاده باشد.⁽⁴⁾ و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی و دیگران نقل شده.

3- گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره

عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه از رسول خدا(ص) ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده‌اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:

«المسلمین اجمعوا علی ذلک فلا یعتد بخلاف من خالف فیه...»⁽⁵⁾ مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از اینرو بگفتار مخالف اعتنائی نیست.

و ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

«اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله «اقتربت الساعة...» انه اجتمع المشركون. و آنگاه داستان را نقل کرده»⁽⁶⁾.

و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گوید:

«المفسرون باسرههم علی ان المراد ان القمر حصل فیه الانشقاق...»⁽⁷⁾.

مفسران همگی بر این عقیده‌اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...

و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می‌کند.

و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته:

«اجمع المفسرون و اهل السنة علی وقوع الانشقاق...»⁽⁸⁾ چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید:

«و قد اجمع المسلمون علی وقوع ذلک فی زمنه علیه الصلاة و السلام و جاءت بذلك الاحادیث المتواترة من طرق متعددة تفید القطع عند من احاط بها و نظر فیها»⁽⁹⁾.

مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته و در آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد.

و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و مفسران معاصر نیز فرموده:

«آیه شق القمر بید النبی(ص) بمکه قبل الهجرة باقتراح من المشرکین مما تسلّمها المسلمون بلا ارتیاب منهم».

-معجزه شق القمر بدست رسول خدا(ص) در مکه پیش از هجرت بنا برخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده اند.

و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بو طی نویسنده کتاب فقه السیره در اینباره گوید:

«و هذا امر متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی(ص) و انه کان احدی المعجزات»⁽¹⁰⁾.

-و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا(ص) اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست.

و این بود نمونه هائی از گفتار علماء و محدثین شیعه و اهل سنت در اینباره، و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته های مخالفان صرف نظر کرده و بدنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شبهات آنها پاسخ خواهیم داد.

4-دلیلی از قرآن کریم

بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد: عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته اند: آیه مبارکه:

«اقتربت الساعة و انشق القمر، و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر».

-قیامت نزدیک شد و ماه شکافت، و اگر معجزه های ببینند روی بگردانند و گویند جادویی است مستمر.

در باره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان رابازگو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند: جادویی است مانند جادوهای دیگر.

تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته اند: «انشق» در اینجا بمعنای «سینشق» است یعنی بزودی در قیامت ماه دو نیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده بخاطر اینکه محققا واقع خواهد شد، ولی این تفسیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیار بی پایه است و دلالت آیه بعدی که می فرماید: «و ان یروا آیه یعرضوا، و یقولوا سحر مستمر» آنرا رد می کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن ترین شاهد است بر اینکه منظور از «آیت» معجزه بقول مطلق است، که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود، یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم، و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست، روزیست که همه حقایق ظهور می کند، و در آنروز همه در بدر دنبال معرفت می گردند، تا بآن پناهنده شوند. و معنا ندارد در چنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر» باز بگویند این سحری است مستمر، پس هیچ چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمر آیت و معجزه ای بوده، که واقع شده، تا مردم را بسوی حق و صدق دلالت کند، و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند و بگویند سحر است.

نظیر تفسیر بالا در بی‌پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته‌اند: کلمه «آیت» اشاره است بآن مطلبی که ریاضی دانان این عصر بآن پی برده‌اند، و آن اینست که کره ماه از زمین جدا شده، همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده، پس جمله «و انشق القمر» اشاره است بیک حقیقت علمی، که در عصر نزول آیه کشف نشده بود، بعد از صدها قرن کشف شد.

وجه بی‌پایگی این تفسیر اینست که در صورتی که گفتار ریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می‌فرماید: «و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» با آن نمی‌سازد، برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر.

علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است، و آنچه در آیه شریفه آمده انشقاق است، و انشقاق را جز بپاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن اطلاق نمی‌کنند، و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که قبلاً با آن یکی بوده را انشقاق نمی‌گویند.

و نظیر وجه بالا در بی‌پایگی این وجه است که بعضی اختیار کرده گفته‌اند: انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت شب هنگام طلوع آن است، و نیز اینکه بعضی دیگر گفته‌اند: انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق.

البته این آیه خالی از این اشاره نیست، که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است.

5- پاسخ از چند اشکال

یکی از اشکالهایی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا (ص) نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این، روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می‌دانستند کرده‌اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می‌دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می‌پنداشتند که همانند ورقه‌های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می‌گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهراً با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می‌کرد، و روی این نظریه می‌گفتند خرق و التیام - یعنی شکسته و بسته شدن - در آنها محال است، و چون شق القمر - دو نیم شدن ماه - هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک می‌شد آنرا منکر شده و یا دست‌به‌تاویل و توجیه در آنها می‌زدند، غافل از آنکه قرن‌ها قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آنرا مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون».

(سوره یس آیه 38-40)

که اولاً حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت میدهد، و ثانیاً «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این مدار بصورت «شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی‌انتها را بصورت دریای بیکرانی ترسیم

فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضائی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و بر هیئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت (آیه 11) آمده که می‌فرماید:

«ثم استوی الی السماء و هی دخان» که آسمان را همانند دودی دانسته، و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.

اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده‌اند اینست که اگر اینطور که می‌گویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیا دیده باشند، و رصد بندگان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند، چون این از عجیب‌ترین آیات آسمانی است، و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می‌کنند نظیری برای آن سراغ ندارد، و قطعاً اگر چنین حادثه‌ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکار می‌بردند، و می‌بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری از آن دیده می‌شود؟

پاسخی که از این اعتراض داده‌اند خلاصه‌اش این است که گفته‌اند: اولاً ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده باشند، زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می‌دهد که مردم از آن غافلند، و اینطور نیست که هر حادثه‌ای رخ دهد مردم بفهمند، و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته، پشت‌به‌پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.

و ثانیاً سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب‌غیره رصدخانه‌ای نداشتند، تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه‌هایی که در آن ایام بفرسی که بوده باشد در شرق درهند، و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالیکه تاریخ از وجود چنین رصدخانه‌هایی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم‌خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج‌سال قبل از هجرت اتفاق افتاده.

علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل داشته‌اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند) بامکه اختلاف افق داشته‌اند، اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشد آن بلاد جریان را نبینند، چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده، و در حوالی غروب خورشید و اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده، و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده‌اند که اتصال یافته بوده.

از اینهم که بگذریم، ملت‌های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بتخانه را در امور دینی و مخصوصاً حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض می‌دانیم، و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیده گرفته و نقل نکرده‌اند.

اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره‌ای از آیات کریمه قرآنی کرده‌اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آن مرحوم مراجعه نماید.

و بطور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات باید بگوئیم:

ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب» ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است⁽¹¹⁾، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم برهم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است⁽¹²⁾، و با کدام وسیله ای-جز معجزه- میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ «ثعبان مبین» تبدیل نمود⁽¹³⁾، و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنرا شکافت، و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد،⁽¹⁴⁾ و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آنجمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی توان باتئوریهها و فرضیه هائی همچون «محال بودن خرق و التیام در افلاک» و هیئت بطلمیوسی که سالها و قرنها بعنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و بصورت مضحکه ای در آمده دست بتاویل و توجیه این آیات و روایات زد، چنانچه برخی در گذشته و یا امروز متأسفانه اینکار را کرده اند.

و اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهراً اینان معنای صحیح «نبوت» و «وحی» و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته اند با فکرمادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت لا یزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده اند و گرنه بگفته «ویلیم جونز»⁽¹⁵⁾:

آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!

و بگفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعید بوطی»⁽¹⁶⁾ اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیدا کرده ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می دانیم در صورتیکه در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت انگیز است.

مگر این ستارگان بی شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان-که آن دانشمندان بزرگ او را موجود ناشناخته نامیده- و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و رموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر بکار رفته و موجود است معجزه نیست!

با اندکی تامل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میدانند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده ایم.

یک تذکر پایانی

همانگونه که گفتیم: در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می‌پذیریم، و اما پاره‌ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شان»ی را که در کتابها دیده می‌شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دونیم شد و بگریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آنحضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و بیکدیگر چسبید. نمی‌پذیریم و بلکه اینگونه نقلها را مجعول می‌دانیم. و گفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت ندارد⁽¹⁷⁾.

و یا پاره‌ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت و دوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آنرا تایید نکرده مانمی‌پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

پی‌نوشتها:

1. بحار الانوار ج 17-ص 354 و 357.
2. المیزان ج 19-ص 69 و 72.
3. بحار الانوار ج 17-ص 347-363، سیره ابن کثیر ج 2-ص 113-121.
4. به صفحه 350 از جلد 17 بحار و پاورقی آن مراجعه شود.
5. مجمع البیان ج 9-ص 186.
6. بحار الانوار ج 17-ص 357.
7. مفاتیح الغیب ج 29-ص 28.
8. بحار الانوار ج 17-ص 349.
9. سیره النبویه ج 2-ص 114.
10. فقه السیره-ص 150.
11. «و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان اضرب بعصاک الحجر، فانجست منه اثنتا عشرة عینا...» (سوره اعراف- آیه 160).
12. «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک...» (سوره نمل- آیه 40).

13. «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین» (سوره شعرا-آیه 32).

14. به آیات مبارکه سوره بقره-آیه 50 و سوره طه-آیه 77 و سوره شعرا-آیه 63 و سوره دخان-آیه 24 مراجعه شود.

15 و 16. فقه السیره-ص 150-151.

17. سیره النبویه ابن کثیر ج 2-ص 120-121.

منبع : اینترنت : وبسایت حوزه

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام- جلد سوم- صفحه 247 رسولی محلاتی
[http://www.hawzah.net/Per/E/TarDefa.asp?URL=/per/e/do
.asp?a=eccbbh.htm](http://www.hawzah.net/Per/E/TarDefa.asp?URL=/per/e/do.asp?a=eccbbh.htm)

فصل دوم

معراج حضرت محمد (ص)

معراج پیامبر اکرم (ص)

در 16 رمضان سال 10 بعثت بنا بر قول برخی تاریخ نویسان معتبر معراج حضرت محمد (ص) رخ داد. معراج رسول خدا (ص) مرکب از دو قسمت بوده که بخشی از آن که از **مسجد الحرام تا مسجد الاقصی** و **بالعکس** انجام شده، و رسول خدا (ص) این مسیر را در یکی از شبها در سالهای توقف خود در مکه از طریق اعجاز طی کرده، که این قسمت را در کتابهای تاریخ **اسراء** می نامند و قسمت دوم که از **مسجد الاقصی به آسمانها** انجام شده و طبق روایات آن حضرت با انبیاء الهی دیدار و گفتگو کرده و بهشت و جهنم و آیات بزرگ دیگری از آیات الهی را مشاهده نموده است که این قسمت را **معراج** می نامند. در اینکه اسراء و معراج رسول خدا (ص) در چه سالی از سالهای بعثت اتفاق افتاده اختلاف است و اجمالاً وقوع آن در مکه و قبل از هجرت ظاهراً قطعی است اما در این که در چه سالی از سالهای قبل از هجرت بوده اختلاف است و لی روایت امروز روایت معتبر و مستندی است. ماجرای معراج پیامبر اکرم (ص) بر اساس قول مشهور آن است که رسول خدا (ص) در آن شب در خانه ام هانی دختر ابی طالب بود و از آنجا به معراج رفت، و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید، صبح آن شب را در همان خانه بود.

منبع: اینترنت: وبسایت پورتال استان سیستان و بلوچستان/مناسبتها ۲۷ مهر - ۱۶ رمضان - 19 October

<http://www.sbportal.ir>

معراج رسول خدا (ص) از منبع دیگر

داستان معراج رسول خدا (ص) در یک شب از مکه معظمه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها و بازگشت به مکه در قرآن کریم در دو سوره به نحو اجمال ذکر شده، یکی در سوره «اسراء» و دیگری در سوره مبارکه «نجم»، و تاویلاتی که از برخی چون حسن بصری، عایشه و معاویه نقل شده مخالف ظاهر آیات کریمه قرآنی و صریح روایات متواتره ای است که در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است و هیچ گونه اعتباری برای ما ندارد^(۱)، و ایرادهای عقلی دیگری را هم که برخی کرده اند در پایان داستان پاسخ خواهیم داد، ان شاء الله. اما در کیفیت معراج و اینکه چند بار بوده و آن نقطه ای که رسول خدا (ص) از آنجا به سوی مسجد الاقصی حرکت کرد و بدانجا بازگشت آیا خانه ام هانی بوده یا مسجد الحرام و سایر جزئیات آن اختلافی در روایات دیده می شود که ما به خواست خداوند در ضمن نقل داستان به پاره ای از آن اختلافات اشاره خواهیم کرد و آنچه مشهور است آنکه این سیر شبانه با این خصوصیات در سالهای آخر توقف آن حضرت در شهر مکه اتفاق افتاد، اما آیا قبل از فوت ابیطالب بوده و یا بعد از آن و یا در چه شبی از شبهای سال بوده، باز هم نقل متواتری نیست و در چند حدیث آن شب را شب هفدهم ربیع الاول و یا شب بیست و هفتم رجب ذکر کرده و در نقلی هم شب هفدهم رمضان و شب بیست و یکم آن ماه نوشته اند.

و معروف آن است که رسول خدا(ص) در آن شب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در تفسیر عیاشی است که امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا(ص) و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق»⁽²⁾ بود برای او آورد و رسول خدا(ص) بر آن سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا(ص) بدانجا هجرت فرمود، یکی هم مسجد کوفه، دیگر در طور سینا و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی(ع) - و سپس وارد مسجد القصی شد و در آنجا نماز گزارده و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوق(ره) و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهایی را که آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه‌ای می‌درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا(ص) بدو توجهی نکرده از وی در گذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آن گاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق(ع) روایت کرده رسول خدا(ص) فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و(بر خلاف دیگران) چهره‌ای درهم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند.⁽³⁾

و بر طبق همین روایت در آن جا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آن حضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم(و سکه‌ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه‌ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می‌کنم و چون بر مرده‌ای گریه می‌کنند بدانها می‌گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می‌آیم تا

آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا(ص) فرمود: براستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت‌ترین حادثه است و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت‌تر از آن است.

و سپس فرمود:

و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذاشتند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبنانی چون لبان شتران داشتند و گوشت‌های پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذاشتند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجویی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خوانند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد. (4)

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی(ع) هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خداست.

و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو!

در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به «سدره المنتهی» رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، ⁽⁵⁾ آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آن گاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور اجمال و سر بسته می‌گوید:

« فَاَوْحَىٰ اِلَىٰ عِبْدِهِ مَا اَوْحَىٰ »

[پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد]

و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضایل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: 1. وجوب نماز 2. خواتیم سوره بقره 3.

آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک. در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او وحی فرمود.

و به هر صورت رسول خدا(ص) فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتیم و از همان دریاها نور و ظلمت گذشته در «سدره المنتهی» به جبرئیل رسیدیم و به همراه او بازگشتیم.

روایات دیگری در این باره

درباره چیزهایی که رسول خدا(ص) آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما در زیر قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا(ص) صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی(ع) را داشتند خدای تعالی این فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آییم.

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی(ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید بدان حضرت گفته شد که اینان حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند و آخرین ایشان کسی است که از دشمنان خدا انتقام گیرد. و نیز روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: در آن شب خداوند مرا مامور کرد که علی بن ابیطالب را پس از خود به جانشینی و خلافت منصوب دارم و فاطمه را به همسری او درآورم.

و در چند حدیث نیز آمده که خدای تعالی و پیمبرانی را که دیدم از من سؤال می‌کردند وصی خود علی را چه کردی؟ پاسخ می‌دادم: او را در میان امت خود به جای نهادم و آنها می‌گفتند: خوب کسی را جانشین خویش در میان امت قرار دادی.

و در حدیثی که صدوق(ره) در امالی نقل کرده چون رسول خدا(ص) به آسمان رفت پیرمردی را دید که در زیر درختی نشسته و بچه‌هایی اطراف او را گرفته‌اند، از جبرئیل پرسید: این مرد کیست؟ گفت: پدرت ابراهیم است، پرسید: این کودکان که اطراف او هستند کیستند؟ گفت: اینها فرزندان مردمان با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و اکنون ابراهیم به آنها غذا می‌دهد، سپس از آنجا گذشت و پیرمرد دیگری را دید که روی تختی نشسته و چون نظر به جانب راست خود می‌کند خوشحال و خندان می‌شود و هرگاه به سمت چپ خود می‌نگرد گریان می‌گردد، به جبرئیل فرمود: این پیرمرد کیست؟ پاسخ داد: این پدرت آدم است که هرگاه می‌بیند کسی داخل بهشت می‌شود خوشحال و خندان می‌گردد و چون کسی را مشاهده می‌کند که به دوزخ می‌رود گریان و اندوهناک می‌شود. . .

تا آنجا که می‌گوید:

... در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می‌گشت عبورش به حضرت موسی(ع) افتاد پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟ رسول خدا(ص) فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: بازگرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا(ص) بازگشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو (از این نظر) ضعیفترین امتهاستند و از این رو بازگرد و تخفیف دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا(ص) بازگشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روی پنج نماز مقرر فرمود: و چون باز موسی گفت: بازگرد، رسول خدا(ص) فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم⁽⁶⁾ و چون به ابراهیم خلیل الرحمان برخورد از پشت سر صدا زد: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور ده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند.⁽⁷⁾

شیخ طوسی(ره) در امالی از امام صادق(ع) از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از در و زبرجد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی(ع) گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانند، فرمود: کسی که نخواست تا نماز عشا آخر خود را بخواند⁽⁸⁾ - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند - و در حدیثی که مجلسی(ره) در بحار الانوار از کتاب مختصر حسن بن سلیمان به سندش از سلمان فارسی روایت کرده رسول خدا(ص) در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتیم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن درباری می‌کردند، به جبرئیل گفتم: بپرس این قصر از کیست؟ و چون پرسید آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتیم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: مال جوانی است از بنی هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید: باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است.

و چون به آسمان پنجم رفتیم چنان قصری از در زرد رنگ بود و چون جبرئیل به دستور من صاحب آن را پرسید گفتند: مال جوانی از بنی هاشم است و در آسمان ششم قصری از لؤلؤ و در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند.

و چون بازگشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به حال خود دیدیم به جبرئیل گفتم بپرس: این جوان بنی هاشمی کیست؟ و همه جا فرشتگان نگهبان گفتند: او علی بن ابیطالب (ع) است.

حاجت جبرئیل

این حدیث را که متضمن فضیلتی از خدیجه - بانوی بزرگوار اسلام - می باشد بشنوند:

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

در آن شبی که جبرئیل مرا به معراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و از طرف من سلام برسانی و رسول خدا (ص) چون خدیجه را دیدار کرد سلام خداوند و جبرئیل را به خدیجه رسانید و او در جواب گفت:

«ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام».

خبر دادن رسول خدا (ص) از کاروان قریش

ابن هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید: رسول خدا (ص) آن شب را در خانه من بود و نماز عشاء را خواند و بخفت، ما هم با او به خواب رفتیم، نزدیکهای صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نماز گزاریم آن گاه رو به من کرده فرمود: ای ام هانی من امشب چنانکه دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنانکه مشاهده می کنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم به طوری که جامه اش پس رفت و بدو گفتم: ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می آزارند، فرمود: به خدا! برای آنها نیز خواهم گفت!

ام هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: به دنبال رسول خدا (ص) برو و ببین کارش با مردم به کجا می انجامد و گفتگوی آنها را برای من بازگویی.

کنیزک رفت و بازگشته گفت: چون رسول خدا (ص) داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست می گویی؟ فرمود: نشانه اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن

به شام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آنها فرار کرد و من جای آن را به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضجنان (25 میلی مکه) به فلان کاروان برخوردیم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آن را با سرپوشی پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه‌اش آن است که پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می‌باشد. و چون مردم این سخنان را شنیدند به سوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانیها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر به مکه آمد و داستان رم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه را تصدیق کردند.

محدثین شیعه رضوان الله علیهم نیز به همین مضمون - با مختصر اختلافی - روایاتی نقل کرده‌اند و در پایان برخی از آنها چنین است که چون صدق گفتار آن حضرت معلوم شد و راهی برای تکذیب و استهزا باقی نماند آخرین حرفشان این بود که گفتند: این هم سحری دیگر از محمد!

ابو طالب و معراج

یعقوبی در تاریخ خود داستان معراج را به اشاره و اختصار نقل کرده و دنبال آن می‌نویسد در آن شب ناگهان ابو طالب متوجه شد که رسول خدا (ص) گم شده است، ترسید مبدا قریش او را غافلگیر کرده و به قتلش رسانیده باشند از این رو هفتاد نفر از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و به هر کدام شمشیری داد و گفت: هر یک از شما پهلوی مردی از قریش جلوس کنید تا اگر مرا دیدید با محمد آدم کاری انجام ندهید و گرنه هر یک از شما مردی را که پهلوی اوست به قتل برساند و منتظر من نباشید و چون رسول خدا (ص) را در خانه ام هانی دیدند نزد ابو طالب آورده و او نیز آن حضرت را به نزد قریش آورد و چون از جریان مطلع شدند موضوع برای آنها بسیار بزرگ جلوه‌گر کرد و دانستند که ابو طالب بسختی از او دفاع می‌کند و از این رو هم عهد شدند که آن حضرت را بیزارند.

نگارنده گوید: پیش از این ذکر شد که میان اهل حدیث و تاریخ در وقت معراج و اینکه چه سالی اتفاق افتاد اختلاف است و این نقل روی آن است که معراج در زمان حیات ابو طالب اتفاق افتاده باشد چنانکه بیشتر مورخین همین عقیده را دارند.

البته تذکر این مطلب نیز لازم است که روی هم رفته از روایات چنین استفاده می‌شود که معراج رسول خدا (ص) به آسمانها بیش از یک بار اتفاق افتاده و بعید نیست پاره‌ای از اختلافات نیز که در تاریخ وقوع معراج و کیفیت آن در روایات دیده می‌شود از همین جا سرچشمه گرفته و هر کدام به یکی از آنها مربوط باشد. و اکنون در پایان ذکر این معجزه بد نیست به طور فشرده درباره وقوع آن بحث کوتاهی داشته باشیم.

بحثی کوتاه درباره معراج و شق القمر و معجزات دیگر

ما در خلال بحثهای گذشته در چند جا گفته‌ایم که اگر مطلبی از نظر قرآن و حدیث ثابت شد ما به حکم اسلام آن را می‌پذیریم و وقت خود و خواننده محترم را به اشکال تراشیدها و توجیه و تاویلها نمی‌گیریم.

مسئله معراج جسمانی رسول خدا(ص) و همچنین مسئله شق القمر - که هر دو در سالهای آخر بعثت - و فاصله میان شروع محاصره بنی هاشم در شعب ابی طالب و وفات جناب ابو طالب اتفاق افتاده از مطالبی است که از نظر قرآن، حدیث و سخنان بزرگان از علم و حدیث به اثبات رسیده و از معجزات مسلم آن حضرت به شمار رفته که بحث بیشتر درباره اثبات آن و ذکر دلایل، نقلی و اجماع در کلمات بزرگان ما را از شیوه نگارش تاریخ خارج می‌سازد و خواننده محترم می‌تواند به کتابهای کلامی، تاریخی و حدیثی که در این باره نوشته و بحث کرده‌اند مراجعه نماید.⁽⁹⁾

زیرا ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب» ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جایی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی‌ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است⁽¹⁰⁾، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است⁽¹¹⁾، و با کدام وسیله‌ای - جز معجزه - می‌توان عصای چوبی را به اژدهایی بزرگ «ثعبان مبین» تبدیل نمود⁽¹²⁾، و یا با زدن همان عصای چوبین به دریا می‌توان آن را شکافت، و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد،⁽¹³⁾ و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آن جمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی‌توان با تئوریها و فرضیه‌هایی همچون «محال بودن خرق و التیام در افلاک» و هیئت بطلمیوسی⁽¹⁴⁾ که سالها و قرن‌ها به عنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و به صورت مضحکه‌ای درآمده است به تاویل و توجیه این آیات و روایات دست زد، چنانکه برخی در گذشته و یا امروز متأسفانه این کار را کرده‌اند.

اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهراً اینان معنای صحیح «نبوت» و «وحی» و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی را ندانسته و یا همه را خواسته‌اند با فکر مادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت لایزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده‌اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده‌اند و گرنه به گفته «ویلم جونز»⁽¹⁵⁾:

«آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!» و به گفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعید بوطی»⁽¹⁶⁾ اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه‌ای فرا گرفته ولی به خاطر انس و الفتی که ما با آنها پیدا کرده‌ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می‌دانیم در صورتی که در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت انگیز است.

مگر این ستارگان بی شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت این همه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان - که آن دانشمند بزرگ او را موجود ناشناخته نامیده - و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر به کار رفته و موجود است معجزه نیست!

با اندکی تامل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه می‌داند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ما صورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده‌ایم.

باری همان گونه که گفتیم: در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می‌پذیریم، و اما پاره‌ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شان»ی را که در کتابها دیده می‌شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دو نیم شد و به گریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آن حضرت خارج شده و دوباره به آسمان رفت و به یکدیگر چسبید.

نمی‌پذیریم و بلکه این گونه نقلها را مجعول می‌دانیم.

و یا پاره‌ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا(ص) در آسمانها و بهشت و دوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آن را تایید نکرده ما نمی‌پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

در پایان، تذکر این نکته هم لازم است که با اینکه قدرت خدای تعالی محدود به حدی نیست ولی معجزه بر محال عقلی تعلق نمی‌گیرد، و آنچه مورد تعلق معجزه قرار می‌گیرد اموری است که به طور عادی محال به نظر می‌رسد، مثلاً تبدیل چوبی بی جان به صورت حیوانی جاندار عقلاً محال نیست، و یکی از نوامیس خلقت و قوانین منظم این جهان هستی است و هر روز میلیاردها جسم بی جان و جماد است که به صورت نبات و حیوان در می‌آید، و به تعبیر ملای رومی از جمادی میرد و «نامی» شود، و از «نما» میرد به حیوان سر زند، و از عالمی به عالم دیگر رخت بر می‌کشد، و یا اگر انسانی بخواهد از جایی به جای دور دیگری منتقل گردد، و یا جسمی را بخواهند از شهری به شهری جابه‌جا کنند به طور عادی ساعتها و یا روزها و ماهها وقت لازم دارد، که معجزه این فاصله و وقت را با قدرت الهی می‌گیرد چنانکه با پیشرفت وسایل و صنعت و به کمک عقل و فکر بشر توانسته‌اند مقداری از این کار را با ابزار علمی انجام دهند، و در علم کشاورزی آن قدر پیشرفت کرده‌اند که بر طبق برخی از خبرها توانسته‌اند تخم گوجه فرنگی را در زمین بکارند و با کودهای مخصوص و مدرنیزه کردن کار، پس از 18 روز گوجه فرنگی تازه از بوته آن بچینند، و یا امروزه می‌شنویم سفینه‌هایی ساخته‌اند که دور کره زمین را در فاصله یک ساعت و ده دقیقه می‌پیماید، در صورتی که اگر صد سال پیش کسی ادعا می‌کرد که ممکن است روزی چنین کاری انجام شود مردم جهان آن را انکار کرده گوینده را به دیوانگی منسوب می‌داشتند، و شاید همانند گالیله بیچاره که کرویت زمین را کشف و اظهار کرد او را به دار می‌آویختند، و یا به زندان می‌افکندند. و این نکته هم فراموش نشود که طبق قانون علیت و اسباب، معجزه را نیز

علت و سببی است غیر مریی که آن قدرت بی انتهای حق تعالی، و امر و اذن پروردگار متعال است، چنانکه خدای تعالی در سوره مؤمن فرماید:

«و ما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی بالحق...» (17)

و به گفته ملای رومی که اشعار او را در داستان اصحاب فیل خواندید:

هست بر اسباب اسبابی دگر

در سبب منگر در آن افکن نظر (18)

پی‌نوشت‌ها:

1. و جالب اینجاست که برخی از نویسندگان معاصر معراج رسول خدا(ص) را به وحدت وجودی که در کلام پاره‌ای از عرفا و متصوفه دیده می‌شود تطبیق و تاویل کرده که از عدم اعتقاد به معجزه و امثال اینها سرچشمه می‌گیرد.

2. در توصیف «براق» در چند حدیث آمده که فرمود: از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر بود، دارای دو بال بود و هر گام که بر می‌داشت تا جایی را که چشم می‌دید می‌پیمود، ابن هشام در سیره گفته: براق همان مرکبی بود که پیغمبران پیش از آن حضرت نیز بر آن سوار شده بودند. و در حدیثی است که فرمود: صورتی چون صورت آدمی و یالی مانند یال اسب داشت، و پاهایش مانند پای شتر بود. و برخی از نویسندگان روز هم در صدد توجیه و تاویل بر آمده و «براق» را از ماده برق گرفته و گفته‌اند: سرعت این مرکب همانند سرعت برق و نور بوده است.

3. و در حدیثی که صدوق(ره) از امام باقر(ع) نقل کرده رسول خدا(ص) را از آن پس تا روزی که از دنیا رفت کسی خندان ندید.

4. صدوق(ره) در کتاب عیون به سند خود از امیر المؤمنین(ع) روایت کرده که فرمود: من و فاطمه نزد پیغمبر(ص) رفتیم و او را دیدم که به سختی می‌گریست و چون سبب پرسیدم فرمود شبی که به آسمانها رفتم زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و گریه‌ام برای سختی عذاب آنهاست. زنی را به موی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود، زنی را به زبان آویزان دیدم که از حمیم(آب جوشان) جهنم در حلق او می‌ریختند، زنی را به پستانهایش آویزان دیدم، زنی را دیدم که گوشت تنش را می‌خورد و آتش از زیر او فروزان بود، زنی را دیدم که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر سرش ریخته بودند، زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مخ سرش از بینی او خارج می‌شد و بدنش را خوره و پیسی فرا گرفته بود، زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم، زنی را دیدم که گوشت تنش را از پایین تا بالا به مقراض آتشین می‌بریدند، زنی را دیدم که صورت و دستهایش سوخته بود و امعاء خود را می‌خورد، زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن

الاغ و به هزار هزار نوع عذاب گرفتار بود و زنی را به صورت سگ دیدم که آتش از پایین در شکمش می‌ریختند و از دهانش بیرون می‌آمد و فرشتگان با گرزهای آهنین به سر و بدنشان می‌کوفتند.

فاطمه که این سخن را از پدر شنید پرسید: پدرجان آنها چه عمل و رفتاری داشتند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرر داشته بود؟ فرمود: دخترم! اما آن زنی که به موی سر آویزان شده بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی‌پوشانید، اما آنکه به زبان آویزان بود زنی بود که با زبان شوهر خود را می‌آزرد، آنکه به پستان آویزان بود زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی‌کرد، زنی که به پاها آویزان بود زنی بود که بی اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفت، اما آنکه گوشت بدنش را می‌خورد آن زنی بود که بدن خود را برای مردم آرایش می‌کرد، اما زنی که دستهایش را به پاها بسته بودند و مار و عقربها بر او مسلط گشته زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیت نداده و برای جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی‌اهمیت بود، اما آنکه کور و کر و گنگ بود آن زنی بود که از زنا فرزنددار شده و آن را به گردن شوهرش می‌انداخت، آنکه گوشت تنش را به مقراض می‌بریدند آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار می‌داد، آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعاء خود می‌خورد زنی بود که وسایل زنا برای دیگران فراهم می‌کرد. آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود زن سخن چین دروغگو بود و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش می‌ریختند زنان خواننده و نوازنده بودند. . . و سپس به دنبال آن فرمود:

وای به حال زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

5. سعدی در این باره گوید:

چنان گرم در تیه قربت براند

که در سدرهٔ جبریل از او باز ماند

بدو گفت: سالار بیت الحرام

که ای حامل وحی برتر خرام

چو در دوستی مخلصم یافتی

عنانم ز صحبت چرا تافتی

بگفتا فراتر مجالم نماند

بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم

فروغ تجلی بسوزد پرم

6. به این مضمون روایات دیگری هم از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده. ولی جای مناقشه در این حدیث در چند جا به چشم می‌خورد. چنانکه سید مرتضی(ره) در تنزیه الانبیا فرموده، و در صحت آن تردید کرده، و الله العالم.

7. در حدیث دیگری که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده رسول خدا(ص) فرمود: چون به معراج رفتم وارد بهشت شده و در آنجا دشتهای سفیدی را دیدم و فرشتگانی را مشاهده کردم که خشتهایی از طلا و نقره روی هم گذارده و ساختمان می‌سازند و گاهی هم دست از کار کشیده به حالت انتظار می‌ایستند، از ایشان پرسیدم: چرا گاهی مشغول شده و گاهی دست می‌کشید؟ گفتند: گاهی که دست می‌کشیم منتظر رسیدن مصالح هستیم، پرسیدم مصالح آن چیست؟ پاسخ دادند گفتار مؤمن که در دنیا می‌گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که هرگاه این جمله را می‌گوید ما شروع به ساختن می‌کنیم، و هرگاه خود داری می‌کند ما هم خودداری می‌کنیم.

8. منظور همین نماز عشاء است که شبها می‌خوانند، چون معمولاً آن را آخر شب هنگام خفتن می‌خوانده‌اند آن را «عشاء» آخر نامیده‌اند.

9. برای توضیح بیشتر به کتابهای بحار الانوار، ج 19، (چاپ جدید)، مجمع البیان، ج 3، ص 395، ج 5، ص 186، تفسیر المیزان، ج 19، صص 64 - 60، ج 13، صص 2 به بعد، فقه السیره، صص 154 - 146، الصحيح من السیره، ج 2، ص 112، فروغ ابدیت، ج 1، ص 305 و کتابهای عربی و فارسی دیگری که در این زمینه قلمفرسایی و بحث کرده‌اند مراجعه نمایید.

10. «و اوحینا الی موسی اذ استسقاء قومه ان اضرب بعصاک الحجر، فانجست منه اثنتا عشرة عینا. . .» سوره اعراف، آیه 160.

11. «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک. . .» سوره نمل، آیه 40.

12. «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین. . .» سوره شعراء، آیه 32.

13. به آیات مبارکه سوره بقره، آیه 50، سوره طه، آیه 77، سوره شعراء، آیه 63 و سوره دخان، آیه 24 مراجعه شود.

14. بر طبق نظریه بطلمیوس یونانی که قرن‌ها مورد قبول دانشمندان جهان قرار گرفته بود افلاک را اجسامی بلورین می‌دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می‌پنداشتند که همانند ورقه‌های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می‌گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی

داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر آن چسبیده بود حرکت می‌کرد و روی این نظریه می‌گفتند خرق و التیام - یعنی شکسته و بسته شدن - در آنها محال است، و چون شق القمر - و دو نیم شدن ماه - و همچنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک می‌شد آن را منکر شده و یا دست‌به‌تاویل و توجیه در آنها می‌زدند، غافل از آنکه قرن‌ها قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آن را مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک ینسجون» سوره یس، آیه‌های 40 - 38 که اولاً حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت می‌دهد، و ثانیاً «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این مدار به صورت «شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی‌انتها را به صورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناورند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضایی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و بر یثت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد.

15. فقه السیره، صص 151 - 150.

16. همان

17. سوره مؤمن، آیه 78.

18. خواننده محترم می‌تواند برای اطلاع بیشتر از این بحث به تفسیر شریف المیزان، ج 1، صص 57 به بعد مراجعه نماید

منبع : اینترنت : وبسایت حوزه / اسلام / تاریخ اسلام / دوره رسالت / از بعثت تا هجرت / سیزده سال نخست (مکه) / معراج

کتاب: زندگانی حضرت محمد(ص) صفحه 196 نویسنده: رسولی محلاتی

<http://www.hawzah.net/Per/E/do.asp?a=ECCBBJ.htm>

داستان معراج رسول خدا(ص)

در داستان معراج رسول خدا(ص) نیز همانند داستان شق القمر موضوعات مختلفی مورد بحث قرار گرفته که ما نیز به خواست خدای تعالی باید در چند بخش آنرا مورد بحث قرار دهیم:

1- اسراء و معراج

نخستین مطلبی که باید مورد توجه در این داستان قرار گیرد آن است که داستان معراج رسول خدا(ص) مرکب از دو قسمت بوده، قسمت نخست آن که از مسجد الحرام (در شهر مکه) تا مسجد الاقصی (در سرزمین فلسطین) و بالعکس

انجام شده، و رسول خدا(ص) این مسیر را در یکی از شبها در سالهای توقف خود در مکه از طریق اعجاز طی کرده، که این قسمت را اصطلاحاً در کتابها و تواریخ «اسراء» می‌نامند و قسمت دوم که از مسجد الاقصی به آسمانها انجام شده و طبق روایات با انبیاء الهی دیدار و گفتگو کرده و بهشت و جهنم و آیات بزرگ دیگری از آیات الهی را مشاهده نموده است که این قسمت را اصطلاحاً «معراج» می‌نامند.

که البته دلیل هر یک از این دو قسمت در قرآن و حدیث از یکدیگر جدا است و اختلافی هم که در گفتار اهل حدیث و تاریخ دیده میشود و همچنین اعتراضها و رد و ایرادهائی که در داستان معراج شده و پاسخهایی که داده یا میدهند هر کدام مربوط به یکی از این دو قسمت است که متأسفانه در پاره‌ای از کتابها و کلمات برخی از بزرگان بخاطر مخلوط شدن این دو قسمت، بحثها نیز به یکدیگر مخلوط شده و موجب ابهام و اشکال گردیده است.

2- معراج در چه سالی اتفاق افتاد

در اینکه اسراء و معراج رسول خدا(ص) در چه سالی از سالهای بعثت اتفاق افتاده اختلاف است، و اجمالاً وقوع آن در مکه و قبل از هجرت ظاهراً قطعی است. بدلیل اینکه آیه‌ای هم که در سوره اسراء در این باره آمده و آیات سوره نجم نیز همگی در مکه نازل شده، و اما در اینکه در چه سالی از سالهای قبل از هجرت بوده اختلاف است.

الف- از ابن عباس نقل شده که گفته است در سال دوم بعثت بوده، چنانچه برخی گفته‌اند: شانزده ماه بعد از بعثت آنحضرت انجام شده⁽¹⁾.

ب- از کتاب خرائج راوندی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که در سال سوم اتفاق افتاده⁽²⁾.

ج- اقوال دیگری هم وجود دارد، مانند قول به وقوع آن در سال پنجم یا ششم یا دهم یا دوازدهم و یا اینکه گفته‌اند: یکسال و پنج ماه قبل از هجرت یا یک سال و ششماه و یا ششماه قبل از آن...⁽³⁾.

ولی بنظر می‌رسد که از روی هم رفته روایات در این باره استفاده می‌شود که معراج آنحضرت - برخلاف آنچه برخی پنداشته‌اند - قبل از وفات ابو طالب و خدیجه بوده و بنابر این ظاهر آن است که معراج قبل از سال دهم انجام شده است. و الله اعلم.

چنانچه در ماه و شب آن نیز اختلاف زیادی است زیرا برخی گفته‌اند: در شب هفدهم ماه مبارک رمضان بوده و قول دیگر آنکه در شب هفدهم ربیع الاول و یا شب دوم آن ماه و یا در شب بیست و هفتم رجب انجام شده و یا شب جمعه اول ماه رجب بوده⁽⁴⁾...

و بهر صورت به گفته مرحوم علامه طباطبائی این بحث برای ما چندان مهم نیست که در تاریخ سال و روز و ماه وقوع معراج غور کرده و وقت خود را بگیریم، و مهم برای ما بحث‌های آینده است، و البته تذکر این مطلب لازم است که

از روی هم‌رفته روایات استفاده میشود که معراج و اسراء رسول خدا(ص) دو بار و یا بیشتر اتفاق افتاده چنانچه در فصلهای آینده روی آن مشروحاً بحث خواهیم کرد- ان شاء الله تعالی-

3- اسراء از کجا انجام شد؟

همانگونه که در تاریخ ماه و سال و شب اسراء اختلاف دیده‌می‌شود در جا و مکانی هم که آنحضرت از آن جا به اسراء رفت اختلاف است که برخی گفته‌اند از شعب ابی طالب اسراء انجام شده و در برخی از روایات آمده که از خانه ام هانی دختر ابی طالب آنحضرت به اسراء رفت و آیه شریفه «سبحان الذي اسري بعبده ليلا من المسجد الحرام...» را به همه شهر مکه تاویل کرده و گفته‌اند: مراد از «مسجد الحرام» همه حرام مکه است. و برخی هم گفته‌اند: تاویل و حمل لفظ بر مجاز خلاف ظاهر است و اسراء از خود مسجد الحرام انجام شده.

ولی با تذکری که در بخش قبلی دادیم که اسراء بیش از یکبار انجام شده میتوان میان این روایات را اینگونه جمع کرد که یکبار از مسجد الحرام بوده و دفعات دیگر از خانه ام هانی و یا شعب ابی طالب.

اگر چه قول آخر یعنی انجام آن از شعب ابی طالب بعید بنظر میرسد زیرا بر طبق برخی از روایات هنگامی که ابی طالب در آنشب از غیبت آنحضرت اطلاع یافت بنی هاشم را در مسجد الحرام گرد آورد و شمشیرش را برهنه کرده قریش را تهدید به جنگ کرد، و چون صبح شد و رسول خدا(ص) بازگشت، بمسجد الحرام آمده و آنچه را دیده بود برای قریش نقل کرد و از کاروانی که در راه دیده بود خبر داد، و خبرهای دیگر، که بابودن آنحضرت در شعب و سالهای محاصره قریش مناسب نیست.

و احتمال دیگر نیز آنست که از خانه ام هانی و یا شعب ابی طالب خارج شده و بمسجد الحرام آمده و از آنجا به اسراء رفته باشد.

4- اسراء چگونه انجام شد؟

شاید بیشترین اختلاف نظرها و رد و ایرادها در ماجرای اسراء و معراج رسول خدا(ص) در این بخش از داستان مزبور باشد که هر کس برای خود نظری ارائه کرده تا آنجا که عایشه- با اینکه در هنگام اسراء رسول خدا(ص) پیوندي با آنحضرت نداشته و سالها بعد از آن بعنوان همسر بخانه آنحضرت آمده و اساساً چندسال اندک از عمر او پیش نگذشته بود- و یا اصلاً بدنیا نیامده بوده⁽⁵⁾ در اینجا اظهار نظر کرده و گفته است:

«ما فقد⁽⁶⁾ جسد رسول الله(ص) و لكن الله اسري بروحه»⁽⁷⁾.

جسم رسول خدا(ص) مفقود نشد(یا آنرا ناپدید نیافتم) ولی خدا روح آنحضرت را به اسراء برد.

و یا معاویه‌ای که در آنروزگار بچه‌ای بیش نبوده و درکوچه‌های مکه بدنبال پدرش ابو سفیان سرگرم توطئه و آزار رسول خدا(ص)شب و روزش را سپری می‌کرده و تا پایان عمر هم دردشمنی خود با بنی هاشم و خاندان آنحضرت و از بین بردن فضائل و محو نام و آوازه آنها لحظه‌ای دریغ نکرده و از این‌گونه معارف بوئی نبرده در اینجا به اظهار عقیده پرداخته و درباره‌اسراء گفته است:

«انها رؤیة صادقة»⁽⁸⁾.

-رؤیای صادق و خواب درستی بوده؟!-

و قبل از آنکه نظرات و عقاید دیگران را بیان داریم برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم باید بگوئیم اینگونه نظرهای مخالف اجماع دانشمندان و صریح آیات قرآنی است، که اسراء رسول خدا(ص) با روح و جسم هر دو بوده، زیرا آیه شریفه سوره‌اسراء اینگونه است:

«سبحان الذي اسرى بعبدہ ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي». ⁽⁹⁾ منزه است آن خدائی که سیر شبانه داد بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد اقصی.

و با توجه به اینکه آیه شریفه در مقام امتنان و منت گذاری بر رسول خدا است و این داستان را بعنوان یک معجزه و امر خارق العاده‌ای که از قدرت و عظمت بی‌انتهای خدای عز و جل سرچشمه گرفته است بیان می‌دارد، و آنرا نشانه‌ای از عظمت خود میدانند...

و علت آنرا نیز نشان دادن آیات و نشانه‌های عظمت خود به پیامبر بزرگوارش ذکر کرده و بدنبال آن می‌فرماید:

«لنریه من آیاتنا»⁽¹⁰⁾.

یعنی-تا به او نشان دهیم آیات و نشانه‌های خود را.

بدیهی است که این تعبیرات با خواب دیدن و سیر شبانه در خواب هیچگونه تناسبی ندارد، و این خواب را همه کس میتواند ببیند چه صالح و چه غیر صالح، و بگفته مرحوم علامه طباطبائی چه بسا افراد غیر صالح و گناهکار خوابهایی بهتر و جالبتر از مردمان مؤمن و با تقوی ببینند، و خواب در نزد عموم مردم جزنوعی از تخیل و خیال پردازی نیست که نمی‌تواند نشانه قدرت و عظمت خدای تعالی باشد...

و نیز با توجه به اینکه «عبد» که در آیه آمده به جسم و روح هر دو اطلاق میشود، چنانچه در جاهای دیگر قرآن هست.

و بهر صورت اصل این مطلب که اسراء رسول خدا(ص) با جسم و روح بوده با توجه به مدلول آیه شریفه و تواتر روایات وارده و اجماع و اتفاق کلمات دانشمندان اسلامی قابل انکار نیست⁽¹¹⁾، تنها در مورد معراج رسول خدا(ص) از

بیت المقدس به آسمانها و بازگشت آنحضرت و مشاهدات او در آسمانها و دیدار و گفتگو با پیمبران الهی، بحث و مناقشه بسیار شده که اجمالی از آن ذیلاز نظر شما می‌گذرد:

مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان پس از ذکر اصل داستان اسراء میگوید: تمامی روایاتی که در داستان اسراء و معراج رسیده به چهار دسته تقسیم میشود:

1- آندسته از روایاتی که صحت آنها مقطوع است بخاطر تواتر اخبار در این باره و گواهی علم و دانش به صحت آن.

2- آنچه در روایات آمده و عقول مردم صدور آنرا تجویز نموده و اصول اسلامی نیز از قبول آنها ابائی ندارد و می‌پذیرد، که ما هم آنها را می‌پذیریم و میدانیم که آنها در بیداری بوده نه در خواب.

3- روایاتی که ظاهر آنها مخالف با بعضی از اصول اسلامی است ولی تاویل آنها بنحوی که با اصول عقلی موافق باشد ممکن است که ما اینگونه روایات را بهمین نحو تاویل می‌کنیم.

4- روایاتی که نه ظاهر آنها صحیح است و نه قابل تاویل است مگر با سختی و دشواری شدید که در اینگونه روایات بهتر آنست که آنها را نپذیرفته و کنار بزنیم.

مرحوم طبرسی پس از این تقسیم بندی می‌فرماید:

اما دسته اول که مقطوع است همان اصل اسراء و معراج آنحضرت است بطور اجمال.

و اما دسته دوم مانند روایاتی است که آنحضرت در آسمانها گردش کرده و پیمبران را دیده و عرش و سدره المنتهی و بهشت و دوزخ را مشاهده نموده و امثال اینها.

و اما دسته سوم مانند آنچه روایت شده که آنحضرت مردمی را در بهشت مشاهده نمود که به نعمتهای الهی متنعم بودند و جمعی را در دوزخ دید که در آن معذب بودند که اینگونه روایات حمل میشود بر اینکه اوصاف و نامهای ایشان را دیده نه خودشان را.

و اما دسته چهارم (که قابل پذیرش نیست) مانند آن روایاتی که رسول خدا (ص) با خدای تعالی رو در رو سخن گفت و او را دیده و با او بر تخت نشست و امثال اینگونه روایاتی که ظاهر آنها موجب تشبیه خدا و جسمانیت او است که خدای تعالی از آنها منزّه است و هم چنین روایاتی که میگوید: در آن شب شکم آنحضرت را شکافته و شستشو دادند⁽¹²⁾ (که اینها را نمی‌توان پذیرفت) زیرا آن بزرگوار از عیب و زشتی مبرا است و چگونه ممکن است دل و معتقدات آنرا با آب شستشو داد!⁽¹³⁾.

و مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پس از ذکر کلام طبرسی میگوید:

تقسیم مزبور به جا است، جز اینکه بیشتر مثالهایی که آورده مورد اشکال است، مثلاً گردش در آسمانها و دیدن انبیاء و امثال آن و همچنین شکافتن سینه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و شستشوي آن را از دسته چهارم شمرده و حال آنکه از نظر عقل هیچ اشکالی ندارد. زیرا می‌توان گفت همه آنها از باب تمثالات برزخي و یا رحي بوده است، و روایات معراج پر است از این نوع تمثالات، مانند مجسم شدن دنیا در هیات زنی که همه رقم‌زیور دنیایی به خود بسته و تمثّل دعوت یهودیت و نصرانیت و دیدن انواع نعمت‌ها و عذابها برای بهشتیان و دوزخیان و امثال اینها.

و از جمله مؤیداتی که گفتار ما را تأیید می‌کند اختلاف لحن اخبار این باب است در بیان یک مطلب، مثلاً در بعضی از آنها درباره صعود رسول خدا به آسمان می‌گوید که به وسیله براق صورت گرفته و در بعضی دیگر بال جبرئیل آمده و در بعضی نردبانی که یکسرش روی صخره بیت المقدس و سر دیگرش به بام فلک و آسمانها رفته است، و از این قبیل اختلاف تعبیر در بیان یک حقیقت بسیار است که اگر کسی بخواهد دقت کند در خلال این روایات این باب بسیار خواهد دید.

بنابر این از همین جا می‌توان حدس زد که منظور از این بیانات مجسم ساختن امری غیر جسمی و غیر مادی است به صورت امری مادی به نحو تمثیل و یا تمثّل رحي و وقوع اینگونه تمثیلات در ظواهر کتاب و سنت امری است واضح که به هیچ وجه نمی‌شود انکارش کرد.⁽¹⁴⁾

و مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

مردم در معراج اختلاف کرده‌اند، خوارج آن را انکار کرده و فرقه جهمیّه گفته‌اند معراج، روحانی و به صورت رؤیا بوده است، ولی فرقه امامیه و زیدیه و معتزله گفته‌اند تا بیت المقدس روحانی و جسمانی بوده، چون آیه شریفه دارد: «تا مسجد اقصی». عده‌ای دیگر گفته‌اند: از اول تا به آخر حتی آسمانها را هم با جسد و روح خود معراج کرده است، و این معنی از ابن عباس و ابن مسعود، و جابر و حذیفه و انس و عایشه و ام‌هانی روایت شده است.

و ما در صورتی که ادله مذکور دلالت کند آن را انکار نمی‌کنیم، و چگونه انکار کنیم با اینکه سابقه آن در دست هست، و آن معراج موسی بن عمران (علیه السلام) است که خدای تعالی او را با جسد و روحش تا طور سینا برد، و در قرآن در خصوص آن فرمود: «و ما کنت بجانب الطور» «تو در جانب طور نبودی»، و نیز ابراهیم را تا آسمان دنیا برده در قرآن فرموده: «و کذلک نری ابراهیم...» «اینچنین به ابراهیم نشان دادیم...»، و عیسی را تا آسمان چهارم برده در قرآن فرموده: «و رفعاها مکانا علیا» «او را تا جایی بلند عروج دادیم» و در باره رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرموده: «فکان قاب قوسین» «پس تا اندازه دو تیر کمان رسید» و معلوم است که این بخاطر علو همت آن حضرت بود، و این بود گفتار صاحب مناقب⁽¹⁵⁾.

و مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پس از نقل کلام ابن شهر آشوب گوید:

ولي آنچه سزاوار است در اين خصوص گفته شود اين است که اصل «اسراء» و «معراج» از مسائلي است که هيچ راهي به انکار آن نيست چون قرآن درباره آن به تفصيل بيان کرده، و اخبار متواتره از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و امامان اهل بيت بر طبق آن رسیده است.

و اما درباره چگونگي جزئيات آن، ظاهر آيه و روايات محفوف به قرائني است که آيه را داراي ظهور نسبت به آن جزئيات مي کنند. ظهوري که به هيچ وجه قابل دفع نيست، و بادر نظر داشتن آن قرائن از آيه و روايات چنين استفاده مي شود که آنجناب با روح و جسده از مسجد الحرام تا مسجد اقصي رفته، و اما عروجش به آسمانها، از ظاهر آيات سوره نجم که به زودي انشاء الله به تفسيرش خواهيم رسيد و صريح روايات بسيار زيادي که بر مي آيد که اين عروج واقع شده و به هيچ وجه نمي توان آن را انکار نمود، چيزي که هست ممکن است بگوئيم که اين عروج با روح مقدسش بوده است.

وليکن نه آنطور که قائلين به معراج روحاني معتقدند که به صورت رؤيائي صادق بوده است، چه اگر صرف رؤيا مي بود ديگر جا نداشت آيات قرآني اينقدر درباره آن اهميت داده و سخن بگويد، و در مقام اثبات کرامت درباره آنجناب بر آيد.

و همچنين ديگر جا نداشت قریش وقتي که آنجناب قصه رابرايشان نقل کرد آنطور به شدت انکار نمايند و نيز مشاهداتي که آنجناب در بين راه ديده و نقل فرموده با رؤيا بودن معراج نمي سازد، و معنای معقولي برايش تصور نمي شود.

بلکه مقصود از روحاني بودن آن اين است که روح مقدس آنجناب به ماوراي اين عالم مادي يعني آنجائي که ملائکه مکرمين منزل دارند و اعمال بندگان بدانجا منتهي شده و مقدرات از آنجا صادر مي شود عروج نموده و آن آيات کبراي پروردگارش را مشاهده و حقايق اشياء و نتايج اعمال برايش مجسم شده، ارواح انبياي عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است، ملائکه کرام را ديده و با آنان صحبت نموده است و آياتي از آيات الهي را ديده که جز با عباراتي امثال «عرش»، «حجب»، «سرادقات» تعبير از آنها ممکن نبوده است.

اين است معنای معراج روحاني ولي آقايمان چون قائل به اصالت وجود مادي بوده و در عالم به غير از خدا هيچ موجود مجردي را قائل نيستند و از سوي ديگر که کتاب و سنت در وصف امور غير محسوسه اوصافي را بر مي شمارد که محسوس و مادي است مانند ملائکه کرام و عرش و کرسی و لوح و قلم و حجب و سرادقات ناگزير شده اين امور را حمل کنند بر اجسام ماديهاي که محسوس آدمي واقع نمي شوند و احکام ماده راندارند، و نيز تمثيلا تي که در روايات در خصوص مقامات صالحين و معارج قرب آنان و بواطن صور معاصي از نتايج اعمال و امثال آن وارد شده بر نوعي از تشبيه و استعاره حمل نموده، درنتيجه خود را به ورطه سفسطه بيندازند حس را خطاکار دانسته قائل به روابطي جزافي و نامنظم در ميان اعمال و نتايج آن شوند و محذورهاي ديگري از اين قبيل را ملتزم گردند.

و نیز به همین جهت بوده که وقتی یک‌عده از انسان‌ها معراج جسمانی رسول خدا را انکار کرده‌اند ناگزیر شده‌اند که بگویند معراج آن حضرت در خواب بوده چون رؤیا به نظر ایشان یک‌خاصیت مادی است برای روح مادی، و آنگاه ناچار شده‌اند آیات و روایاتی را که با این گفتارشان سازگاری نداشته تاویل کنند گو اینکه از آیات و روایات یکی هم با گفتار ایشان سازگار نیست⁽¹⁶⁾.

آیات سوره مبارکه نجم و داستان معراج

نگارنده گوید: پیش از اینکه به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری و نقل اقوال بقیه علمای اسلام و دانشمندان بپردازیم لازم است آیات شریفه سوره نجم را نیز که بگفته عموم مفسرین مربوط به داستان معراج رسول خدا (ص) (یعنی قسمت دوم از ماجرای اسراء و معراج) است مورد بحث و تحقیق قرار داده و سپس به جمع‌بندی اقوال و نتیجه‌گیری آنها بپردازیم، و در آغاز، متن این آیات را با ترجمه ساده آن برای شما می‌آوریم و سپس به تفسیر و معنای آن می‌پردازیم خدای تعالی در این سوره چنین می‌فرماید:

«و النجم اذا هوي، ما ضل صاحبكم و ما غوي و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى علمه شديد القوى ذو مرة فاستوي و هو بالافق الاعلى ثم ذنا فتدلي فكان قاب قوسين او ادنى فواحي الي عبده ما اوحى ما كذب الفؤاد ما راي ا فتمارونه علي مايري و لقد راه نزلة اخري عند سدره المنتهي عندها جنة الماوي اذ يغشي السدره ما يغشي ما زاغ البصر و ما طغي لقد راي من ايات ربه الكبرى».

قسم به آن ستاره هنگامیکه فرود آید، که این رفیقتان نه گمراه شده‌و نه از راه بدر رفته، و نه از روی هوی سخن گوید، این نیست جز وحیی که به او میشود، و فرشته پر قدرت به او تعلیم دهد، آن صاحب نیروئی که نمایان شد، و او در افق بالا بود، آنگاه که نزدیک شد و بدو آویخت، که بفاصله دو کمان و یا نزدیکتر بود، و به بنده‌اش وحی کرد آنچه را وحی کرد، و دلش تکذیب نکرد آنچه را دیده بود، آیا با او در آنچه دیده بود مجادله می‌کنید، یکبار دیگر نیز فرشته را دید، نزد درخت سدر آخرین، که بهشت اقامتگاه نزدیک آنست، آن دم که درخت سدر آنچه را فرا گرفته بود فرا گرفته بود، دیده‌اش خیره نشد و طغیان نکرد، و شمه‌ای از نشانه‌های بزرگ‌پروردگارش را بدید.

البته همانطور که مشاهده می‌کنید این آیات شریفه مانند آیه کریمه سوره «اسراء» آن صراحت را ندارد، و بخاطر افعال و ضمائر بسیار و واضح نبودن مرجع این ضمائر و فاعل افعال مذکوره قدری اجمال و ابهام دارد و همین اجمال و ابهام به تفسیر و معانی آنها سرایت کرده و اختلافی در گفتار مفسران در تفسیر این آیات بچشم می‌خورد، که ما برای نمونه توجه شما را بموارد زیر جلب می‌کنیم، از آن جمله است این آیه:

«علمه شديد القوى» که ضمیر «علمه» را برخی به رسول خدا برگردانده و برخی به قرآن و مراد از «شديد القوى» نیز برخی گفته‌اند جبرئیل است و برخی گفته‌اند: خدای تعالی است.

و در آیه بعدی نیز در معنای «ذو مره فاستوی» برخی گفته‌اند: منظور از «ذو مره» جبرئیل است و برخی گفته‌اند: رسول خداست.

چنانچه در فاعل «فاستوی» نیز همین دو قول وجود دارد.

و در مرجع ضمیر «هو» در آیه «و هو بالافق الاعلی» و فاعل «دنا» و «کان» نیز همین دو قول دیده میشود.

و در فاعل آیه «فاوحی الی عبده...» نیز اختلاف است که آیا جبرئیل است یا خدای تعالی.

و اختلافات دیگری که با مراجعه به تفسیرهای مختلف و گفتار مفسرین شیعه و اهل سنت بوضوح دیده میشود.

و شاید بخاطر همین اجمال در این آیات بوده که مرحوم شیخ طوسی در داستان اسراء و معراج رسول خدا (ص) در تبیان فرموده:

«و الذي يشهد به القرآن الاسراء من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي، و الثاني يعلم بالخبر»⁽¹⁷⁾.

-یعنی آنچه قرآن بدان گواهی دهد همان اسراء از مسجد الحرام تا مسجد اقصی است و قسمت بعدی آن یعنی ماجرای معراج رسول خدا (ص) از روی اخبار معلوم شود.

و یا در کلام ابن شهر آشوب آمده بود که:

«و قالت الامامية و الزيدية و المعتزلة بل عرج بروحه و بجسمه الي بيت المقدس لقوله تعالي «الي المسجد الاقصي»⁽¹⁸⁾.

که ترجمه‌اش را قبیل از این خواندید.

اگر چه در انتساب این کلام به ابن شهر آشوب برخی تردید کرده و آنرا از تصرفات و تحریفات کسانی دانسته‌اند که کتاب مناقب ابن شهر آشوب را مختصر کرده و اصل آنرا از بین برده‌اند⁽¹⁹⁾.

و احتمالی هم که در کلام علامه طباطبائی درباره معراج و تمثیلات برزخیه و غیره خواندید شاید روی همین خاطر بوده‌است.

ولی با تمام این احوال شواهد و قرآنی در همین آیات شریفه‌هست که بخوبی شان نزول آنرا همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند و روایاتی هم در این باره رسیده درباره معراج رسول خدا (ص) تایید میکند، مانند آیاتی که داستان رؤیت رسول خدا (ص) به لفظ ماضی یا مضارع آمده یعنی آیه 10 تا 18 که بخوبی روشن است که فاعل آنها رسول خدا است و این رؤیت هم بصورت معجزه و خرق عادت و در آسمانها و عوالم دیگری غیر از این دنیا صورت گرفته چنانچه برای اهل فن روشن است.

و سخن برخی نیز که سعی کرده‌اند این رؤیت را به رؤیت قلبی حمل کنند و نظیر حدیث «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه» بدانند خلاف ظاهر است، و اگر در موردی هم بخاطر محال بودن متعلق رؤیت بناچار حمل بر معنایی شود دلیل بر حمل جاهای دیگر نمی‌شود، که بر اهل فن پوشیده نیست، و بحث و توضیح بیشتر هم در این باره از بحث ما که یک بحث تاریخی است خارج بوده و شما را بجاهائی که در این باره بحث علمی و تفسیری بیشتری کرده‌اند حواله می‌دهیم، و تنها در اینجا گفتار مرحوم مجلسی را نقل کرده و بدنبال نقل تاریخی خود باز می‌گردیم:

ایشان پس از نقل گفتار فخر رازی از مفسران اهل سنت در اثبات معراج جسمانی و گفتار شیخ طبرسی (ره) از مفسران بزرگوار شیعه در این باره گوید:

«بدانکه عروج رسول خدا (ص) به بیت المقدس و از آنجا به آسمان در یک شب با بدن شریف خود از مطالبی است که آیات و اخبار متواتر از طریق شیعه و اهل سنت بدان دلالت دارد و انکار امثال آنها یا تاویل آنها به معراج روحانی یا به اینکه این ماجرا در خواب بوده منشای جز قلت تتبع در آثار ائمه طاهرین، یا قلت تدین و ضعف یقین، و یا تحت تاثیر قرار گرفتن تسویلات و سخنان فیلسوف مآبانه فیلسوف نمایان ندارد. و روایاتی که در این باب رسیده گمان ندارم همانند آن در چیزی از اصول مذهب بدان اندازه رسیده باشد و بدین ترتیب من نمی‌دانم چه باعث شده که آن اصول را پذیرفته و ادعای علم و آگاهی آنرا کرده‌اند ولی در این مقصد عالی توقف نموده‌اند؟ و برآستی سزاوار است که بدانها گفته شود:

«افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض».

آیا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید.

و اینکه برای عدم پذیرفتن آن مسئله محال بودن خرق و التیام در افلاک را بهانه کرده‌اند بر اهل خرد پوشیده نیست که آنچه را در این باره بدان تمسک جسته‌اند جز از روی شبهات اوهام نیست، با اینکه دلیل آنها در این باره بر فرض صحت مربوط است به آن فلک اعلی و فلک الافلاک که به همه اجسام محیط می‌باشد نه به افلاک زیرین و انجام معراج رسول خدا (ص) مستلزم خرق و التیام در آن نخواهد بود⁽²⁰⁾، و اگر امثال این شکوک و شبهات بتواند مانع از قبول روایاتی گردد که تواتر آنها به اثبات رسیده در این صورت می‌توان در همه آنچه از ضروریات دین است توقف نمود! و من برآستی تعجب دارم از برخی از متاخرین اصحابمان که چگونه برای آنان در امثال این گونه امور سستی پیدا شده در صورتیکه مخالفین با اینکه در مقایسه با ایشان اخبارشان کمتر و آثارشان نادرتر و پای بندیشان کمتر است رد آنها را تجویز نکرده و اجازه تاویل آنها را نمی‌دهند، که اینان با اینکه از پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هستند و چند برابر آنها احادیث صحیحه در دست دارند باز هم در جستجوی پیدا کردن آثار اندکی هستند که از سفهای آنان رسیده و گفتارشان را همراه گفتار شیعیان ذکر می‌کنند...»⁽²¹⁾.

و البته با توجه بدانچه گفته شد که طبق روایات بسیار معراج رسول خدا (ص) چند بار اتفاق افتاده، چه از نظر تاریخ و چه از نظر کیفیت و خصوصیات می‌توان نوعی توافق میان اقوال مختلف برقرار نمود، و به اصطلاح با این ترتیب میان

آنها را جمع کرد، به این نوع که برخی در سالهای اول بعثت و برخی در سالهای آخرو برخی در بیداری و با جسم و بدن و برخی در عالم رؤیاء و یابصورت تمثیلات برزخی و غیر اینها بوده، و هر یک از این اقوال ناظر به یکی از آنها بوده است و الله العالم.

و در پایان این بحث بد نیست برخی از روایاتی را نیز که درباره اصل داستان اسراء و معراج رسول خدا (ص) رسیده و ما در جاهای دیگر بطور تفصیل نقل کرده‌ایم برای شما بیاوریم و بدنبال بحث تاریخی خود باز گردیم.

داستان معراج بر طبق روایات

معروف آن است که رسول خدا (ص) در آنشب در خانه‌ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا بمعراج رفت، و مجموع مدتی که آنحضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمان‌ها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید بطوری که صبح آنشب را در همانخانه بود، و در تفسیر عیاشی است که امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) نماز عشاء و نماز صبح را درمکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد، و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا (ص) و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آنشب بر آنحضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق»⁽²²⁾ بود برای او آورد و رسول خدا (ص) بر آن سوار شده و بسوی بیت المقدس حرکت کرد، و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گذارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا (ص) بدانجا هجرت فرمود، و یکی هم مسجد کوفه، و دیگر در طور سیناء، و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی (ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گذارد و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهائی را که آن آنحضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که بصورت بقعه‌ای میدرخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمده که در آنشب دنیا بصورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آنحضرت عرضه کرد ولی رسول خدا (ص) بدو توجهی نکرده از وی گذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آنحضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق (ع) روایت کرده رسول خدا (ص) فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره‌ای در هم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت ولی خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده میشود، بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را بمن

نشان دهد و چون سر پوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آنرا به حال خود برگرداند.⁽²³⁾

و بر طبق همین روایت در آنجا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آنحضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه ای) است که در دست مردی باشد و آنرا پشت و رو کند، و هیچ خانه ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی میکنم و چون بر مرده ای گریه می کنند بدانهامی گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا «ص» فرمود: برآستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت ترین حادثه است، و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است.

و سپس فرمود:

و از آنجا بگروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می خوردند و پاک را می گذاردند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: افرادی از امت توهستند که مال حرام می خوردند و مال حلال را وامی گذارند و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان می گذاردند، پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجی می کنند و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ میکوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی خوانند و میخفتند، و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان میریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می آمد و چون وضع آنها را پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می خوردند، و گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی توانستند از جا برخیزند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می خوردند، و زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را بشوهران خود منسوب میدارند، و سپس بفرشتگانی برخوردیم که تمام اجزاء بدنشان تسبیح خدا میکرد⁽²⁴⁾.

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه بیکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیانند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی علیهما السلام هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند، و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان دیگر بود مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داد و تهنیت و تبریک گفت، و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردمی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا ویرا به اینجا آورده، بر او سلام کرده پاسخ داد و برای من آمرزش خواست، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس با آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را بسن کهولت دیدیم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کردم و پاسخ داد، و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است، و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس با آسمان هفتم رفتیم و در آنجا بفرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن، و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت: او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد، و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی، و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بی‌مناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خدا است.

و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و بمن گفت: برو!

و در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جائی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آنرا خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد⁽²⁵⁾، آنگاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جائیکه خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آنگاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا بآنحضرت وحی کرده چه بوده است در روایات بطور مختلف نقل شده و قرآن کریم بطور اجمال و سر بسته می‌گوید «فاوحي الي عبده ما اوحى» - پس وحی کرد به بنده اش آنچه را وحی کرد - و از اینرو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در اینبار بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آنرا نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط بمسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضائل آنحضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: 1- وجوب نماز 2- خواتیم سوره بقره 3- آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک، و در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را باو داد.

و بهر صورت رسول خدا «ص» فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی باز گشتم و از همان دریاهاي نور و ظلمت گذشته در سدره المنتهی بجبرئیل رسیدم و به همراه او باز گشتم.

روایت دیگری در این باره

در باره چیزهایی که رسول خدا «ص» آنشب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیادی دیگری نیز بطور پراکنده وارد شده که ما ذیلاً قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا «ص» صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را بصورت آنحضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند خدای تعالی این فرشته را بصورت آنحضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آئیم.

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی (ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید گفتند: اینها حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند.

و در حدیث دیگری است که رسول خدا «ص» گوید: ابراهیم خلیل در آنشب فرمودند: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و بآنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور داده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند.⁽²⁶⁾

شیخ طوسی (ره) در امالی از امام صادق (ع) از رسول خدا «ص» روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده میشد و دو قبه از در و زبرجد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد و نماز شب انجام دهد، علی (ع) گوید: من به آنحضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت اینکار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ میدانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانترند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ میدانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آنرا افطار نکند، و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ میدانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که نخوابد تا نماز عشاء خود را بخواند - در آنوقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند.

این حدیث را نیز که متضمن فضیلتی از خدیجه-بانوی بزرگوار اسلام-میباشد بشنوید:

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا «ص» فرمود: در آن شبی که جبرئیل مرا بمعراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و از طرف من سلام برسانی و رسول خدا «ص» چون خدیجه را دیدار کرد سلام خداوند و جبرئیل را بخدیجه رسانید و او در جواب گفت:

«ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام».

خبر دادن رسول خدا «ص» از کاروان قریش

این هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید: رسول خدا «ص» آنشب را در خانه من بود و نماز عشاء را خواند و بخت، ما هم با او بخواب رفتیم، نزدیکیهای صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نماز گزاریم آنگاه رو به من کرده فرمود: ای ام هانی من امشب چنانچه دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنانچه مشاهده میکنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم بطوری که جامه اش پس رفت و بدو گفتم: ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می آزارند، فرمود: بخدا! برای آنها نیز خواهم گفت!

ام هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: بدنبال رسول خدا «ص» برو ببین کارش با مردم بکجا میانجامد و گفتگویی آنها را برای من باز گوی.

کنیزک رفت و باز گشته گفت: چون رسول خدا «ص» داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست میگوئی؟ فرمود: نشانه اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن بشام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آنها فرار کرد و من جای آنرا به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضجنان (25 مایلی مکه) بفلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آنرا با سرپوش پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه اش آن است که پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می باشد.

و چون مردم این سخنان را شنیدند بسوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانیها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر بمکه آمد و داستان رم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه را تصدیق کردند.

محدثین شیعه رضوان الله عليهم نیز بهمین مضمون-با مختصراختلافي-روایاتی نقل کرده‌اند و در پایان برخی از آنها چنین است که چون صدق گفتار آنحضرت معلوم شد و راهی برای تکذیب و استهزاء باقی نماند آخرین حرفشان این بود که گفتند:

-این هم سحری دیگر از محمد!

پی‌نوشتها:

- 1- بحار الانوار ج 18 ص 381 و الصحيح من السیره ج 1 ص 269-270.
- 2- بحار الانوار ج 18 ص 379.
- 3- المیزان ج 13 ص 30-بحار الانوار ج 18 ص 319، 302.
- 4- بحار الانوار ج 18 ص 319 و سیره النبویه ج 2 ص 93-94.
- 5- ابن حجر عسقلانی از دانشمندان اهل سنت در کتاب الاصابه ج 4 ص 348 ذکر کرده که عایشه چهار سال یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا(ص) بدنیا آمد و هنگامیکه رسول خدا(ص) او را بعقد خویش در آورد شش ساله بود و پس از دو یاسه سالگی در نه سالگی وی در سال اول و یا سال دوم هجرت با او زفاف نمود و روی قول اینکه اسراء و معراج رسول خدا(ص) در سال سوم یا دوم بعثت اتفاق افتاده باشد عایشه در آن زمان هنوز بدنیا نیامده بود مگر آنکه بگوئیم ایشان در این باره اجتهاد کرده‌اند و همان مطالبی که در حدیث وحی مذکور شد.
- 6- و در برخی از روایات «ما فقدت» بجای «ما فقد» است.
- 7- سیره ابن هشام ج 1 ص 399.
- 8- سیره النبویه ج 2 ص 105-سیره ابن هشام ج 1 ص 400.
- 9- سوره اسراء-آیه 1.
- 10- سوره اسراء-آیه 1.
- 11- از دانشمندان معاصر شیعه مرحوم علامه طباطبائی در این باره فرموده: «اصل اسراء چیزی نیست که بتوان آنرا انکار کرد زیرا قرآن کریم بدان تصریح کرده و روایات از رسول خدا و ائمه اهل بیت عليهم السلام در این باره متواتر است» (المیزان ج 13 ص 31) و از دانشمندان معاصر اهل سنت نویسنده فقه السیره «دکتر سعیدبوطی» در ضمن بحثی درباره معجزات رسول خدا(ص) و نقل تعدادی از آنها می‌گوید: «و من ذلك حديث الاسراء و المعراج الذي نسوق هذا

البحث بمناسبتہ و هو حدیث متفق علیہ لا تنکر قطعاً ثبوتہ، و هو باجماع جماہیر المسلمین من ابرز معجزاتہ» (فقہ السیرہ ص 150)

12- اشاره است به پاره‌ای از روایات که در شب معراج فرشتگان الهی طشت و آفتابه‌ای آوردند و شکم آن حضرت را پاره کرده و شستشو دادند، نظیر آن چه در داستان «شق صدر» پیش از این گذشت.

13- مجمع البیان ج 6 ص 395.

14- المیزان ج 13 ص 33-34.

15- مناقب ج 1 ص 177.

16- المیزان ج 13 ص 31-32.

17- تفسیر تبیان ج 2 ص 194.

18- مناقب آل ابی طالب ج 1 ص 135.

19- پاورقی بحار الانوار ج 18 ص 380.

20- در مقاله پیشین به تفصیل در این باره بحث شد و گفتیم که اصلاً این مسأله لزوم خرق و التیام در افلاک روی فرضیه بطلمیوس بوده که افلاک را اجسامی بلورین تصور می‌کرده‌اند و پس از کشفیات جدید و هیئت امروز که معلوم شد افلاک به مدارکرات و کواکب گفته می‌شود و اصلاً جسمی در کار نیست و تا آنجا که چشم مسلح و غیر مسلح کار می‌کند جز جو و هوا (و به تعبیر قرآن «دخان» و دودی) بیش نیست اصلاً جائی برای این حرف و شبیه باقی نمی‌ماند.

21- بحار الانوار ج 18 ص 289-290.

22- در توصیف براق در چند حدیث آمده که فرمود: از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر بود، دارای دو بال بود و هر گام که بر میداشت تا جائی را که چشم میدید می‌پیمود، ابن هشام در سیره گفته براق همان مرکبی بود که پیغمبران پیش از آنحضرت نیز بر آن سوار شده بودند. در حدیثی است که فرمود: صورتی چون صورت آدمی و بالی مانند بال اسب داشت، و پاهایش مانند پای شتر بود. و برخی از نویسندگان روز هم در صدد توجیه و تاویل بر آمده و «براق» را از ماده برق گرفته و گرفته‌اند: سرعت این مرکب همانند سرعت برق و نور بوده.

23- و در حدیثی که صدوق (ره) از امام باقر نقل کرده رسول خدا «ص» را از آن پس تا روزی که از دنیا رفت کسی خندان ندید.

24- صدوق(ره) در کتاب عیون بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: من و فاطمه نزد پیغمبر «ص» رفتیم و او را دیدم که بسختی میگریست و چون سبب پرسیدم فرمود شبی که با آسمانها رفتم زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و گریه ام برای سختی عذاب آنها است. زنی را بموی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود، و زنی را بزبان آویزان دیدم که از حمیم (آب جوشان) جهنم در حلق او میریختند، و زنی را به پستانهایش آویزان دیدم، و زنی را دیدم که گوشت تنش را میخورد و آتش از زیر او فروزان بود، و زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر سرش ریخته بودند، و زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مخ سرش از بینی او خارج میشد و بدنش را خورده و پیسی فرا گرفته بود، و زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم، و زنی را دیدم که گوشت تنش را از پائین تا بالا بمقراض آتشین می بریدند، و زنی را دیدم که صورت و دستهایش سوخته بود و امعاء خود را میخورد، و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ و به هزار هزار نوع عذاب گرفتار بود، و زنی را بصورت سگ دیدم که آتش از پائین در شکمش میریختند و از دهانش بیرون میآمد و فرشتگان باگرزهای آهنین بسر و بدنش میکوفتند.

فاطمه که این سخن را از پدر شنید پرسید: پدرجان آنها چه عمل و رفتاری داشتند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرر داشته بود؟ فرمود: اما آن زنی که بموی سر آویزان شده بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشانید، و اما آنکه بزبان آویزان بود زنی بود که با زبان شوهر خود را میآزرد، و آنکه به پستان آویزان بود زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی کرد، و زنی که به پاها آویزان بود زنی بود که بی اجازه شوهر از خانه بیرون میرفت و اما آنکه گوشت بدنش را میخورد آن زنی بود که بدن خود را برای مردم آرایش میکرد، و اما زنی که دستهایش را به پاها بسته بودند و مار و عقربها بر او مسلط گشته زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیت نداده و برای جنابت و حیض غسل نمی کرد و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی اهمیت بود، و اما آنکه کور و کر و گنگ بود آن زنی بود که از زنا فرزند دار شده و آنرا بگردن شوهرش میانداخت، و آنکه گوشت تنش را بمقراض می بریدند آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار میداد، و آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعاء خود میخورد زنی بود که وسائل زنا برای دیگران فراهم میکرد، و آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود زن سخن چین دروغگو بود، و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش میریختند زنان خواننده و نوازنده بودند... و سپس بدنبال آن فرمود:

وای بحال زنی که شوهر خود را بخشم آورد و خوشا بحال زنی که شوهر از او راضی باشد.

25- سعیدی در این باره گوید:

چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبریل از او باز ماند بدو گفت: سالار بیت الحرام که ای حامل و حی برتر خرام چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چرا تافتی بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

26- و در حدیث دیگری که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده رسول خدا «ص» فرمود چون بمعراج رفتم وارد بهشت شده و در آنجا دشتهای سفیدی را دیدم و فرشتگانی را مشاهده کردم که خشتهائی از طلا و نقره روی هم گذارده و ساختمان می سازند و گاهی هم دست از کار کشیده بحالت انتظار می ایستند، از ایشان پرسیدم: چرا گاهی مشغول شده و گاهی دست می کشید؟ گفتند: گاهی که دست می کشیم منتظر رسیدن مصالح هستیم، پرسیدم: مصالح آن چیست؟ پاسخ دادند گفتار مؤمن که در دنیا می گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که هر گاه این جمله را می گوید ما شروع بساختن می کنیم، و هرگاه خودداری می کند ما هم خودداری می کنیم.

منبع : اینترنت : وبسایت حوزه

درسهای از تاریخ تحلیلی اسلام - جلد سوم - صفحه 247

رسولی محلاتی

<http://www.hawzah.net/per/k/tar-tahl/tar-tahl3/tr-as311.htm>